

میرزا ملکم خان

اسماعیل رائین



میرزا ملکم خان

زندگی و کوششهای سیاسی او

اسماعیل رائین



تهران ۱۳۵۰

چاپ اول: ۱۳۵۰

بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه

میدان بهارستان

با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین

این کتاب در دو هزار نسخه در چاپخانه کاویان به چاپ رسید.

شماره ثبت در دفتر کتابخانه ملی: ۱۳۶۳ به تاریخ ۴۹/۱۲/۲۹

همه حقوق محفوظ است.

————— ❦ فهرست مطالب ❦ —————

۱	پیشگفتار — مرد هزار چهره
۷	میرزا یعقوب و پسرش
۹	ورود به ایران
۱۳	فراموشخانه
۲۱	انحلال فراموشخانه
۲۴	جمهوریت
۲۵	تبعید ملکم
۲۷	مذهب ملکم و پدرش
۳۰	مشاغل دولتی
۳۵	داستان پول سیاه
۴۱	توسعه علوم جدید
۴۴	تملق و چاپلوسی
۴۸	مقرری سفرای ایران
۵۷	کلات و کوهک
۷۴	احضار ملکم به تهران
۷۷	استقراض و بانک ملی
۸۱	سردار لشکر ایران
۸۲	میرزا حسین خان سپهسالار و ملکم
۸۳	استرداد قطور و کنکرة برلن
۸۶	تقاضای القاب و نشان
۸۸	ناظم الدوله سفیر کبیر و پرنس
۹۳	امتیاز نامه لاتاری
۹۷	لغو امتیاز نامه
۱۰۲	عزل ملکم
۱۰۴	محاكمة ملکم
۱۱۰	روزنامه قانون

۱۱۵	دستگیری نویسندگان قانون
۱۱۷	ابوالقاسم لاهوتی و روزنامه قانون
۱۲۰	رسالات ملکم
۱۳۶	اعتراض ملکم
۱۳۹	آخرین رساله
۱۴۱	سفارت ایتالیا
۱۴۴	چندنامه و گزارش
۱۶۸	خانواده ملکم و سرنوشت آنها
۱۷۳	برادران ملکم
۱۷۷	چند تاریخ برجسته از زندگی ملکم
۱۸۰	فهرست مآخذ
۱۸۳	فهرست راهنما

❦ فهرست تصاویر ❦

۱۶	میرزا ملکم خان در اواخر عمر
۲۳	اعلان نامه دولتی
۳۵	هیئت رسیدگی به حساب ضرابخانه در تکیه دولت
۳۶	تکیه دولت هنگام رسیدگی به حساب امین الضرب
۳۷	میرزا علیخان امین الدوله
۳۸	محمد حسن خان اعتماد السلطنه
۳۸	حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله
۶۱	میرزا سعیدخان ، وزیر امور خارجه
۶۶	میرزا ملکم خان
۹۱	میرزا ملکم خان ، ناظم الدوله و سفیر کبیر
۹۴	امتیازنامه لاتاری
۹۸	لغو نامه لاتاری
۱۰۰	نامه قوام الدوله
۱۰۵	دستخط کونیس کونسل
۱۰۶	نامه والتر فیلیمو
۱۳۸	اعلام ملکم
۱۴۰	نامه ملکم به فریدالملک
۱۷۱	نامه فریدون ملکم

میرزا ملکھ خان



پیشگفتار

مرد هزار چهره

«يك روز ميرزا ملكم خان، با تنی چند از
سفیران خارجه، وعده ملاقات گذاشته بود،
همه سفیران حاضر شدند ولی از میرزا ملکم

خان خبری نشد و تأخیر او مدتی دراز به طول انجامید. درست هنگامی که
دلتنگی سفر از این تأخیر ملکم از اندازه گذشته بود، سروکله او پیدا شد. تا
ملکم پا به مجلس گذاشت یکبار فریاد اعتراض از هر سو برخاست و همه او را
بر دیر آمدن سرزنش کردند. ملکم خان وقتی که اعتراضات و ملامتهای سفر را
شنید لبخندی زد و باخونسردی به ساعت خودش نگاه کرد و گفت، آقایان ساعت
من درست همان وقتی را نشان می‌دهد که موعد ملاقات ما بوده است، و گناه
خرابی ساعتهای شما به گردن خودتان است. هر يك از سفیران به ساعت خودش
نگریست ولی آن را غلط یافت، و جالب اینکه همه ساعتها نیز با یکدیگر اختلاف
پیدا کرده بود.

در این هنگام ملکم خان از حاضران خواست که ساعتهای خودشان را
به او بدهند و آنها چنین کردند. ملکم خان هاونی خواست و آن ساعتها را در
هاون ریخت و با همه توانایی خود شروع به کوفتن کرد، و تا سفیران به خود
آمده خواستند از کارش جلوگیری کنند از آن همه ساعت زیبا و گرانبها چیزی
جز يك مشت چرخ و پیچ و مهره خرد شده و صفحه و بند و لوله پاره شده بر جای
نمانده بود.

آنگاه ملکم نگاهى رندانه به روی همه صاحبان ساعتها افکند، و پس از
آنکه هر يك از آنها نیز نگاهى خیره و پرازخشم به چهره او افکندند، نوکرش را
که در بیرون ایستاده بود بانگ زد، و نوکر در حالی که سینی با هندوانه‌ای
بزرگ و کاردی دراز در دست داشت، به درون آمد و سینی را با هر چه در آن

میرزا ملکم خان

بود پیش روی ملکم گذاشت. آنگاه ملکم قاجی از هندوانه را برید، و سفیران باشگفتی بسیار دیدند که همه ساعت‌هایی که لحظه‌ای پیش در برابر چشمان خودشان خرد و درهم کوفته شده بود، دست نخورده و درست توی هندوانه انباشته شده است. شکفت تر آنکه همه ساعتها با ساعت میرزا ملکم خان میزان بود. نخستین بار که نام میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، مرد سیاسی شکفت. انگیز و ناآرام دوره ناصری، به گوش نگارنده رسید از راه شنیدن همین داستان کوتاه بود.

در میان رجال سیاسی يك قرن اخیر کشور، نام میرزا ملکم خان اگر معروفترین نامها نباشد بیگمان از پراوازه‌ترین آنهاست.

در باره این مرد، غالب کسان چه پیر و چه جوان، کمابیش چیزهایی می‌دانند و هرکسی بنا به سلیقه و فراخور دانش و بینش خود داستان‌هایی از او به یاد دارد، و از جمع همه این دانستنیها، میرزا ملکم خان به صورت يك مرد هزار-چهره و جالب جلوه گر می‌شود. گروهی او را يك مرد سیاسی زرنک و پرکار و ورزیده می‌دانند، دسته‌ای از وی به عنوان يك میهن‌پرست تندرو و افراطی یاد می‌کنند، جمعی جاسوسی چند سره و کثیفش می‌دانند که برای ایران - انگلیس - روس ... با هم پاچا گانه کار می‌کرده است، برخی از او مردی ادیب و سخن‌سنج و صاحب مکتب و روش ادبی ساخته‌اند، و آخرین و ساده‌ترین چهره‌ای که از میرزا ملکم خان، در ذهن مردم عامی نقش بسته است همان «میرزا ملکم خان» شعبده باز می‌باشد، که نامش را در کنار نام شعبده‌بازان چیره دستی مانند «لوطی غلامحسین» معروف می‌گذارد.

به راستی چرا میرزا ملکم خان تا این اندازه مرموز و هزار چهره در ذهن مردم جلوه گرفته است، و چرا زندگی این مرد را سرپوشی از مبهمات و ندانستنیها در خود گرفته است، این را هنوز کسی به درستی نمی‌داند، و یا نمی‌تواند پاسخ دهد، و علت مهم این ابهام آن است که هنوز تحقیقی جامع و مانع درباره این مرد نشده، و یا منتشر نگردیده است.

زندگی میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، از نظرهای مختلف قابل بررسی است. وقتی از «ظل السلطان» شاهزاده مغرور و مستبد قاجار می‌خوانیم:

«... این شخص از نجای ایران است... فیلسوف اول و معلم اول است... مثل ارسطاطالیس و افلاطون است، بلکه... بر آنها برتری دارد... در چندین زبان خارجه معلم است... قوت قلم او و قوت نظامی او را کمتر کسی دارد... در تمام عمر به وطن عزیزش و پادشاهش جز پاکبازی و خدمت و حق شناسی کاری نکرد...»

پیشگفتار

یا هنگامی که از نامه‌های خود او خطاب به وزیر خارجه ایران و غیره می‌خوانیم :

«... چه بگویم به آن خائنه‌های بیرحم و بیشعور که کاریکی از اعظم دول روی زمین را به جایی رسانده‌اند که... با جمع وسایل دولتی و شخصی نمی‌توانیم دوهزارلیره پول را از پایتخت ایران به لندن برسانیم...» و یا «... اگر واقعاً از بنده خدمت می‌خواهید... باید مواجب بنده را بر سر وعده بدون لزوم عجز و گریه در لندن به من برسانید. اگر این کار را نکنید بنده ابداً حرف نخواهم داشت، اما اولیای دولت هم نباید منتظر خدمت باشند...» و یا

«... از برای خدمت ایران، واز برای شاه پرستی حالیه خودم حاضر هستم بدون هیچ مواجب و بدون هیچ منصب، به شوق تمام تا به آن سردنیا پیاده بروم، و در این قسم دولت پرستی خودم هیچ غبنی نخواهم داشت...» و یا «... بی‌اعتباری سفرای ما در خارج به جایی رسیده که اگر اولیای دولت به هزار تدبیر و تمجید بخواهند از برای آنها شأن و هنری بتراشند، باز یقین بدانید که سفرای ما به قدر کالسکه‌چیهای سایر سفرا، محل اعتناء نخواهند شد...» و یا

«... کیست در ایران که روزی بیست دفعه طالب مرگ نباشد، سیل اشک همه اصحاب حسین، باید برای نکبت نفاق باشد که تمام اهل این خاک سیاه روزگار را، ظالم و مظلوم همه را، بلااستثناء، بی‌سبب و بی‌لزم گرفتار یک عذابی ساخته که صدمه رتبه تلخ‌تر از مرگ است.»

بی‌اختیار قیافه مردی دانشمند، جنگاور، مصمم، میهن پرست، دلسوز، رك گو و بیباك در نظرمان مجسم می‌شود، که درسش جز ترقی و پیشرفت ایران و سربلندی ایرانی هوای دیگری نیست. در نمایاندن عیوب دستگاه حاکمه بی‌پروا، و در حمله به رجال عروسکی روزگار خود بیباك، و برای خدمتگزاری شاطر و چالاک است. هنگامی که طرف مشاوره قرار می‌گیرد راستگو و مورد اعتماد است، و وقتی که می‌خواهد خرابیهای اوضاع را بازگوید از چشمش به جای اشک خون راه می‌افتد، و در راه حفظ و حراست از حقوق ایران تا سرحد جانفشانی آماده است.

اما هنگامی که از زبان ابراهیم بدایع نگار می‌شنویم:

«... جربزی عیار، مشعوزی طرار، لختی از السنه مختلفه آموخته و در فنون شعبده... و رغبتی صادق فرانموده، از لطیفه دانش و ادب بی‌نصیب، و از شماره حقگزاری و رشاد برکنار، و يك چند ازین پیش به گونه لهو و لعب و بازیهای

شگفت، باتنی چند از اولیای دولت جاوید راه یافت، و در خاطر اقدس همایون نیز به جمال هوش و ذکا و کمال فطنت و دها جای گرفت...»

و وقتی ماجرای گرفتن امتیاز لاتاری را برای «بوزی دو کاردوال» فرانسوی می‌شنویم، و یا داستان تأسیس فراموشخانه به گوشمان می‌خورد، و هنگامی که مقالات او را در روزنامه قانون می‌خوانیم، که بی‌امان به دربار ایران می‌تازد، و شاه و درباریان را بی‌دریغ از دم تیغ ناسزاگویی می‌گذراند، ناگهان مردی ماجراجو، نیرنگ باز، پول دوست، کلاش، دشمن تراش و بی‌ثبات در نظرمان نمایان می‌شود، که نه به دوستیش می‌توان پشت گرم بود و نه برای دشمنیش قانون و قاعده‌ای است. بامردی آشنا می‌شویم که دست به هر حیلۀ سیاسی و غیر سیاسی می‌زند، تا «ما کیاول» وار مقصود خودش را پیش ببرد، و هر کس را بخواهد بکوبد و از سر راه خود دور کند، و سرانجام هنگامی که از زبان مردی چون ملک الشعراء بهار می‌شنویم:

«... ملکم سبک خاصی در نثر پیش گرفت که می‌توان مکتب ملکم

نامید...»

او را مردی همسنگ و همپایۀ بزرگان ادب و فرهنگ ایران می‌یابیم، که توانسته است در ادبیات زمان خود چنان مؤثر واقع شود، که مسیری جداگانه و مشخص و ماندنی به وجود آورد، ولی وقتی این داستان را می‌شنویم که:

«يك روز میرزا ملکم خان به دكان سلمانی رفته بود، چون دكان سلمانی شلوغ بود ناگهان دست برد و سر خودش را از گردنش برداشت، و به دست سلمانی داد و گفت بگیر این سر مرا بپیرای و برایم بفرست، و خود با تن بی‌سربۀ راه افتاد!»

او را جادوگر و شعبده‌بازی قهار می‌یابیم که چشم روزگار مانندش را کمتر دیده است.

کوتاه سخن آنکه میرزا ملکم خان ناظم الدوله، در حال حاضر معجونی است از اضداد، و وجود او میدان پهنآوری است برای جولان افکار و عقاید گوناگون، تا هر کس به سائقة سلیقه و درك خودش او را به گونه‌ای و در قالب شخصیتی که دلخواهش باشد درآورد.

در این گیرودار حقیقتاً بهره‌برداری از آنچه درباره ملکم گفته یا نوشته شده، و قضاوت درست در مورد آنها اگر محال نباشد، بیگمان کاری است بسیار دشوار و توانفرسا. و هیچ بهتر از آن نخواهد بود که باز هم میدان به دست سلیقه‌ها سپرده شود، و او هم چنان مرکز دایرة مناقشات دوستان و دشمنانش باشد. وای

پیشگفتار

بسا که در آن میان نتیجه‌ای درست و قطعی به دست آید، و بساط بحث و فحص درباره میرزا ملکم خان برچیده شود.

نوشته کوتاهی که اینک به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید، کوشش ناچیزی است که در راه شناساندن میرزا ملکم خان ناظم الدوله - مرد چندچهره سیاسی عصر استبداد، که دشمنانش او را نیرنگ باز، جاسوس، پول پرست و جاه طلب می‌دانند، و به عقیده دوستانش با همه وجود برای آزادی و آزادی‌جنگید و مانند نوری خدایی که از خرابات مغان سرزده باشد، مشعل روشن‌آزادی را در تاریکیهای بیدادگری به دوش خود کشید، و از مشکلات محیط نهراسید - به کاررفته است.

نگارنده بر آن نیست که در این گفتار کوتاه میرزا ملکم خان را، آنچنانکه باید و شاید، شناسانده و از پیکارهای پیگیر او برای پیش برد هدفهای آزادی - خواهانه و روشنفکرانه اش پرده بر گرفته، و به سخن دیگر پرونده خوبیها و بدیهای ویرا پیش روی همگان گشوده است، اما به حکم آنکه: «گریزی بحر را در کوزه‌ای - چند گنجد قسمت یک روزه‌ای» از آنچه که در حوصله هست و توانایش بوده، چیزکی فراهم آورده است تا آن را به پای فضل و دانش خوانندگان دانشمند و دانشپژوه خود نثار کند. و باشد که اگر روزی میرزا ملکم خان ناظم الدوله، از بوقه قضاوت صاحب نظران طلای بی‌غشی در آمد و در دیدگاه مردم، فرزندی پاک و برومند شناخته شد، و یا همان طور که خواننده‌ایم و گفته‌اند، مردی شجاع، مال دوست و نوکر اجانب معرفی گردید، این نویسنده را هم در شناساندن او بهره‌ای باشد.

اینک که کالای ناچیز خود را به بازار نقد اهل دانش عرضه می‌دارم، چشم آن دارم که لغزشهای مرا به چشم بی‌اعتنایی ننگرند، و از سر خطاهایی که کمتر نویسنده‌ای از دایره ابتلاش بیرون می‌ماند، و طبعاً نگارنده را هم از آنها گریزی نبوده است بگذرند، و بایادآوری آنها از لطف و مکرمت خود سرفراز و سپاسگزارم فرمایند.

اسماعیل رائین

خرداد ۱۳۴۸

در کنار « زاینده رود » اصفهان و در

قصبه ارمنی نشین جلغا ، که از دوران

سلطنت شاه عباس معروفیت بیشتر پیدا

کرده است ، خانواده‌ای زندگی می کرد که از يك صد سال پیش به شغل
زراعت مشغول بود . میرزا یعقوب نخستین فرد سرشناس این خانواده
بود ، که نه تنها از جلغا خارج شد ، بلکه در جوانی به خارج از ایران سفر
کرد و زبانهای روسی و فرانسه را آموخت ، به نحوی که پس از مراجعت
به ایران يك چند معلم زبان فرانسه ظل السلطان و مترجم سفارت روس در
تهران شد . او در این سفر از دنیای نو نیز اطلاعات فراوانی فرا گرفت ،
و هنگام اقامت در روسیه به آسیای مرکزی و ترکستان نیز سفر کرد و
دانستنیهای جدید از این سرزمین به دست آورد ، به طوری که بعدها که
لازم شد برای کسب اطلاعاتی به «خوارزم» نزد خان «خیوه» برود ، او
از هر جهت برای رفتن بدین سفر آمادگی داشت . عده‌ای عقیده دارند که
این سفر او به آسیای میانه به دستور خارجیان بوده :

«... انگلیسها میرزا یعقوب خان را ملبس به عبا و عمامه کرده ،
به خوارزم نزد خان خیوه فرستاده ، او را برای تصرف مرو شاه‌یجان
تشویق و تحریص کرده و وعده داده بودند که در این راه با او مساعدت
نمایند^۱ .

این نوشته تاجه حدصحيح باشد ، بحثی است جداگانه . می گویند:
میرزا یعقوب دیانت مسیح را ترك گفته و مسلمان شده ، ولی اگر چنین

(۱) سیاستگران دوره قاجار ، تألیف خان ملك ساسانی ج ۱ ، ص ۳۹ . نویسنده
در همین صفحه اضافه می کند: «نامه مرحوم صادق صادق مستشارالدوله به اینجانب
راجع به میرزا ملکم خان ، و پدرش میرزا یعقوب خان ، که با عبا و عمامه به جاسوسی
به خوارزم رفته و وعده کرده اند عکس او را با این قیافه برای درج کتاب لطف
فرمایند عیناً گراور می شود.»

کاری از او سرزده باشد به احتمال زیاد از روی خلوص نیت و اعتقاد نبوده، بلکه صوری و برای پیشرفت وی در زندگی سیاسی و اجتماعی بوده است، چنانکه پس از فوت به وصیت خودش او را در مقبره ارمینهای استانبول دفن کردند.

نویسنده رهبران مشروطه می نویسد :

«... یعقوب که مردی روشنفکر و متجدد بود و زبان فرانسه خوب می دانست، در تهران بارجال و درباریان از جمله امیر کبیر آشنا شد...»^۱ این آشناینها و روشنگری فکری سبب شد تا میرزا یعقوب خان فرزند دهساله اش^۲ «ملکم» را در سال ۱۲۵۹ هـ (۱۸۴۳ م) به پاریس بفرستد، تا در مدرسه ارامنه تحصیلات مقدماتی را بگذراند. ملکم دوره «پلی تکنیک» را نیز گذرانید و در رشته سیاسی هم اطلاعاتی به دست آورد. او در این دوره از عمر خود، حکمت طبیعی، علوم سیاسی و مهندسی را آموخت، و در سال ۱۲۶۳ هـ (۱۸۴۶ م) که میرزا محمدعلی خان شیرازی به سفارت فوق العاده به فرانسه رفت، «گیزو» وزیر امور خارجه فرانسه از تحصیلات ملکم تحسین کرده^۳، و به موجب نوشته میرزا محمدعلی خان در سفرنامه اش «روزنامه سفارت مأمور ایران به فرانسه»، میرزا یعقوب سالی يك صد و بیست تومان به پسرش ملکم خرج سفر می دهد، و خوب هم زبان فرانسوی را حرف می زند، و مشغول تحصیل علم مهندسی است.^۴ ملکم در این سفر بعضی از تردستیها و شعبده های معمول فرنگ را نیز آموخت، و با اندوخته هایی از دانش جدید، و همچنین اطلاع از علوم

(۱) جزوه دوم، صفحه ۵

(۲) مجموعه آثار ملکم، مقدمه ص (ب)

(۳) اسناد وزارت امور خارجه ایران، نامه میرزا ملکم به مشیرالدوله وزیر خارجه، ۲۸ مه ۱۹۰۳ - ۳۰ صفر ۱۳۲۱.

(۴) فکر آزادی، صفحه ۹۴، به نقل از مجموعه کتب خطی کتابخانه وزارت خارجه ایران.

ورود به ایران

و رژیم‌های مختلف اجتماعی و دمکراسی ، از اروپا به ایران مراجعت کرد .

• ورود به ایران •

ملکم در اواخر سال ۱۲۶۷ هـ (۱۸۵۰ م)
که مقارن با اواخر صدارت امیر کبیر
بود ، به ایران باز گشت . او مترجم

دولت شد ، و سال بعد که دارالفنون تأسیس گردید ، چون از اول نامزد
تدریس علم جدید و دروس سیاسی در این مؤسسه نو بنیاد فرهنگی بود ،
لذا به سمت مترجمی معلمین اطریشی انتخاب گردید . ملکم دروس استادان
اطریشی و سایر اروپاییان را که بیشتر تاریخ ، جغرافیا و علوم مقدماتی
تدریس می کردند ، از فرانسه به فارسی ترجمه می کرد .

علاوه بر ترجمه دروس معلمان اروپایی و مترجمی وزارت خارجه ،
به تدریج مترجم حضور شاه ، و همچنین مورد توجه میرزا آقاخان نوری
صدر اعظم شد ^۱ . علاوه بر آنچه گذشت ملکم در کارهای سیاسی طرف
و ثوق و شور اعتماد الدوله بود ، تا آنکه داستان لشکر کشی حسام السلطنه
به هرات ، و اظهار رنجش وزیر مختارانگلیس از دولت ایران پیش آمد ،
و انگلیسها که برای تعرض به سواحل خلیج فارس بهانه می جستند ، یکی
از آن بهانه ها این بود که صدر اعظم در ملاقات با وزیر مختار انگلیس ،
میرزا ملکم را به عنوان مترجم واسطه قرار می دهد ، و او نیز چون پدرش
میرزا یعقوب با سفارت روس ارتباط دارد ، اسرار میانه دو دولت را به
حریف می رساند... ^۲ در همان زمان که چنین شایعاتی علیه میرزا یعقوب

(۱) اسناد مأموریت امین الدوله ، مجموعه ۱۱۵۵ ، دانشگاه تهران .

(۲) مجموعه آثار ملکم ، مقدمه (ج) .

رواج داشت، و عده‌ای او را خبرچین و جاسوس سفارت انگلیس در دستگاه سفارت روس می‌دانستند «... میرزا یعقوب در سفارت روس سمت مترجمی داشت، و در تمام عمر برای انگلیسها جاسوسی می‌کرد، و به موجب اسناد و نوشتجات موجوده، دوفقره جاسوسی از او در دست می‌باشد...»^۱

ملکم دوران شکوفان عمرش را طی می‌کرد، و با خدمت صادقانه در خدمت صدراعظم «انگلیس مآب»، خود را به جامعه بالایی مملکت و دستگاه حاکمه شناساند. میرزا آقاخان برای آنکه جوان نورسیده و تحصیلکرده را سرخورده نکند، و بهانه انگلیسها هم برطرف شود، میرزا ملکم را مأمور اسلامبول کرد. اما پیش از آنکه بدین مأموریت گسیل شود، فرخ خان امین‌الدوله کاشی، که در رأس میسیون برای انجام مذاکرات صلح با انگلیسها عازم اروپا بود، ملکم را به عنوان مترجم همراه خود برد^۲. تفصیل قضیه چنین بود که پس از اینکه حسام‌السلطنه مأمور فتح هرات شد، انگلیسها در بوشهر و محمره نیرو پیاده نموده، سواحل خلیج فارس را اشغال کردند. حسام‌السلطنه که در این وقت خبر شورش مردم هند علیه قشون انگلیس و قتل عام انگلیسها در هند را شنیده بود، از ناصرالدین شاه اجازه خواست تا به کمک هندیان بشتابد. او به شاه نوشت. «... از آمدن کشتیهای انگلیسها به بوشهر نگران نباشید، آنها

(۱) سیاستگران دوره قاجار، ص ۱۲۷.

(۲) خان ملک ساسانی می‌نویسد: «پس از فتح هرات به دست حسام‌السلطنه (۱۲۷۲) در سفارتی که به ریاست فرخ‌خان امین‌الملک غفاری، برای مذاکره صلح به پاریس فرستادند، میرزا یعقوب‌خان پسر جلال‌زاده خود، میرزا ملکم‌خان را به عضویت سفارت مزبور گنجانیده، که از عملیات فرخ‌خان در پاریس با خبر باشد. در یکی از مراسلاتی که میرزا آقاخان به شاه نوشته است، می‌نویسد: میرزا یعقوب‌خان از جانب شاردن آفر آمده است و به شدت دلتنگ هستند از اعمال فرخ‌خان، با انگلیس دوست شده روس از دست رفت» (انبوخته سلطنتی ۱۰۸-۶۲، سیاستگران دوره قاجار. ج ۱، ص ۳۹).

هرگز نمی‌توانند از بر از جان بالاتر بیایند...»^۱

اما علیرغم اخطارهای متوالی حسام السلطنه^۲ میرزا آقاخان نوری که روابط حسنه با انگلیسها داشت، و نمی‌خواست آنها را از خود برنجاند، در ۱۱ ذی‌قعدة ۱۲۷۲ هـ (۱۸۵۵ م) فرخ خان امین‌الملک کاشی را همراه میسیونری به فرانسه فرستاد. چون ملکم مورد اعتماد خاص صدراعظم و آشنا به اوضاع و احوال فرانسه بود، او را هم به سمت مترجم مستشار با هیئت اعزامی همراه فرخ خان فرستادند.

ملکم در این مأموریت لیاقت و شایستگی فراوانی از خود نشان داد، و در دوران مأموریت میسیون ایران چون ستاره‌ای می‌درخشید. «... در این هیئت دوسه‌تن دیگر نیز آشنا به زبان و اوضاع خارجه، عضویت داشتند ولی هیچ کدام از جهت اطلاع و هوش و استعداد به پایه میرزا ملکم خان نمی‌رسیدند، و بدین جهت در بین همراهان جلوه‌ای پیدا کرد، و مخصوصاً در پاریس به پیشرفت کارهای فرخ خان خدمت شایانی کرد...»^۳ شکست افتضاح آمیز قشون ایران در خوزستان و بوشهر، و عقب‌نشینی نیروی ایران از هرات پس از آن همه خسارات مالی، به اضافه فساد اداری و رشوه خواری و اجنبی پرستی دولتیان، سبب شد تا

(۱) سیاستگران دوره قاجار، جلد اول ص ۹.

(۲) خان ملک ساسانی می‌نویسد: «... در هفتم صفر ۱۲۷۳ هرات فتح شد. حسام السلطنه ضمن فتح نامه، عریضه‌ای به شاه نوشت که شورش سپاهیان هند شروع شده، اگر اجازه می‌فرمایید با همین قشونی که همراه دارم به هندوستان بروم. میرزا آقاخان در نزد شاه سمایتها کرد و دلائلی و شواهدی آورد که اگر حسام السلطنه به هندوستان برود، سلطنت ایران را هم به رایگان به دست خواهد آورد. شورش سپاهیان هند به شدت رسید، به طوری که هر روز هزاران نفر از انگلیسها را، مرد و زن و بچه، در کمال بیرحمی سر می‌بریدند. درین وقت فرخ خان وارد پاریس شد (۲۴ جمادی الاولی ۱۲۷۳) حسام السلطنه قاصد فرستاد، فریادها کرد که در هندوستان شورش عظیم برپا شده هرچه از انگلیسها بخواهید خواهند داد. بیدار باشید، مفت نیازید، به خرج کسی نرفت...» (سیاستگران دوره قاجار، صفحه ۳۱)

(۳) مجموعه آثار ملکم، مقدمه (ج).

ناصرالدین شاه، میرزا آقاخان را معزول کند، و در صدد تحجیب مردم ناراضی و عصبانی برآید.

برای اینکه از آن پس امور مملکتی در دست صدراعظم متمرکز نباشد، و دانایان زمان و مذهبیها و طبقات ناراضی، شکست سیاسی و نظامی ایران را فراموش کنند، ناصرالدین شاه فرمان تشکیل مجلس وزرا را داد. گرچه سهم عمده تشکیل شورای دولتی و مجلس وزرا مستقیماً نصیب مهندس میرزا جعفرخان مشیرالدوله، که رئیس شورای دولتی نیز بود، می‌باشد، با این حال تأثیر نوشته «کتابچه غیبی» میرزا ملکم خان را در شاه نباید فراموش کرد.

مندرجات کتابچه غیبی، گرچه نظم و قواعد نوینی را در کشورداری پیشنهاد می‌کرد، ولی چون از قدرت مطلقه شاه نمی‌کاست، لذا ناصرالدین شاه به فکر اجرای آن افتاد، ولی درباریان و رجال کهنسال که سالها در سایه دیکتاتوری و مطلق‌العنانی بودن بر مردم سروری کرده و به جمع مال و منال مشغول بودند، علیه ملکم و افکار نوین و مجلس شورای دولتی، و شش وزیری که مملکت را زیر نظر شاه اداره می‌کردند، سخن چینی کرده تاجایی که موفق شدند، تغییر وضع را متوقف کنند. «...امین‌الدوله فرخ خان کاشی که در سفر اروپا بر ملکم سمت ریاست و وزارت داشت، و میرزا سعید خان مؤتمن‌الملک، که در کارهای وزارت خارجه وارد بود، گویی بر این اقبال شاه به اجرای نظریات ملکم غبطه خورده، و به اورشک برده‌اند، و در صدد تقدیم طرحهای اصلاحی جدید، که بیشتر محصول خیال‌بافی بوده، برآمده‌اند. و از جمله رساله‌ای، که دو روایت از آن در دست ماست، برای هدایت شاه به اصلاحات تخیلی و انصراف ذهن او از نقشه تنظیمات ملکم ترتیب داده، و بدون تعیین نام نویسنده پیش شاه فرستاده‌اند. در این رساله که در سال ۱۲۶۶ قمری، یعنی به سال دوازدهم سلطنت شاه تألیف شده است، سعی به کاررفته که ملکم را آلت

دست بیگانه و غدار و بدخواه دولت به شاه معرفی کنند ...^۱»
 میرزا ملکم خان ، وقتی با مخالفت امنای مملکت و سردی شاه
 مواجه شد ، بازهم از تعقیب افکار ترقیخواهانهاش باز نایستاد ، و درصدد
 برآمد از طریق دیگر به مبارزه‌اش ادامه دهد . این بار برای آشنا کردن
 مردم به اخذ تمدن فرنگی و برهم ریختن نظام کهنه مملکتی ، «فراموشخانه»
 را با کمک پدرش ایجاد کرد . ملکم در نامه ۱۲ شوال ۱۲۹۴ می‌نویسد:
 «در این عهد که انتشار علوم و کثرت مراودات و استیلای اجتهاد انسانی ،
 تمام کره زمین را خانه مشترک جمیع اجزای بنی آدم کرده ، هر دولت
 مجبور است که نه تنها ، گنگ ، بلکه در جمیع عوالم زندگی و به خصوص
 در تنظیمات و تدابیر مملکت ، بی ، به قدر اقتصادی تمدن حالیه دنیا ، یا
 اقلاً به قدر روش دول همجوار ترقی نماید ...»^۲

فراموشخانه

به تحقیق آنچه که ملکم رابیش از همه
 مشهور و معروف کرد ، تأسیس
 فراموشخانه در ایران است ، که عده‌ای

آنرا «فراماسونری حقیقی» و دسته‌ای آنرا «شبه فراماسونری» می‌دانند.
 اما در قوانین و عرف فراماسونری جهانی این گونه تشکیلات را
 مخفی clandestin^۳ می‌دانند. و مرادشان از به کار بردن عنوان غیرقانونی
 آن است که سازمان مورد نظر آنها ، با سازمان فراماسونری جهانی ،
 بستگی ندارد . چنانکه تا کنون نیز که بیش از يك صد سال از تأسیس

(۱) مجموعه آثار ملکم، مقدمه (ز) .

(۲) اسناد راکد وزارت امور خارجه .

(۳) در لژهای کنونی فراماسونی، لژهای به رسمیت شناخته نشده را unrecognized
 نیز می‌گویند .

سازمان فراموشخانهٔ ملکم می‌گذرد، هنوز هیچ گونه سند و مدرکی که وابستگی فراموشخانه را با سازمان جهانی فراماسونی مسلم بدارد، به دست نیامده است.

چند نویسندهٔ ایرانی مدعی‌اند که، میرزا ملکم خان در نخستین سفرش به فرانسه، به عضویت یکی از لژهای فراماسونی (گراوند اوریان) یا (گراونداسیونال) درآمده است. «... ملکم در اروپا از هوش و قریحهٔ خداداد خود استفاده کرد. در علوم طبیعی ممارستی نمود. و بعضی از تردستیها و شعبده‌های معمول فرنگ را نیز آموخت، ضمناً در این سفر به محافل سری فراماسونری پیوست، و با ترتیب و اصول سازمان و عقاید این محافل خوب آشنا شد...»^۱

دانشمند فقید خان ملک ساسانی عقیده دارد:

«در سال ۱۲۷۳ که ملکم همراه فرخ خان امین‌الملک غفاری به دربار ناپلئون رفت، وارد فراماسونری فرانسه شده و در مراجعت به ایران فراموشخانه را دایر کرده»^۲

این عقیده نیز وجود دارد که ملکم بعدها به عضویت لژ فراماسونری فرانسه درآمده است.^۳ دلیل اثبات این ادعا آن است که «... فراموشخانه نه شعبه‌ای از تشکیلات فراماسون بود، و نه بانی آن ادعای تشکیل «لژ» فراماسون را کرده، و نه اساساً ملکم اجازهٔ تأسیس لژ را داشته است...»^۴

میرزا ملکم خان در بدو تأسیس فراموشخانه، موفق شد اجازهٔ

(۱) رهبران مشروطه، جزوهٔ دوم، ص ۵ - ابراهیم صفائی.

(۲) سیاستگران دورهٔ قاجار، ص ۱۲۸.

(۳) فکر آزادی در ایران، ص ۲۰.

(۴) دکتر آدمیت می‌نویسد: «اولین لژ فراماسونری فرانسه در ایران به نام لژ بیداری ایران، در ۱۲ آوریل ۱۹۰۶، مطابق ۱۷ صفر ۱۳۲۴، تشکیل گردید که خود شعبه‌ای از تشکیلات فراماسونری فرانسه بود، و هیچ ارتباطی با فراموشخانهٔ ملکم و جامع آدمیت، که پیروان ملکم بنیان نهادند نداشت...» (فکر آزادی، ص ۲۰۱)

تشکیل جلسات مخفی را از شاه بگیرد،^۱ حتی می گویند: «ناصرالدین شاه شخصاً نیز با این دستگاه - که فراموشخانه نام یافته بود - ارتباطی یافت، ولی ملکم بدون آنکه او را از حقیقت امر آگاه سازد با ارائه برخی از تدابیر و حیل و تردستی که در فرنگستان یاد گرفته بود، وی را سرگرم می ساخت، چنانکه او می پنداشت در این فراموشخانه آنچه به مردم می نمایند و می آموزند، همانا همین تردستی و حقه بازی است...»^۲

سال تأسیس فراموشخانه را هیچ يك از مورخان و تذکره نویسان ضبط نکرده اند، زیرا تشکیلات فراموشخانه کاملاً سری بوده و هیچ گونه انعکاسی در اجتماع نداشته است. خود اعضاء فراموشخانه هم - نه در زمانی که فعالیت می نمودند و نه بعدها - به علت سوگندی که یاد کرده بودند، حاضر به افشای اسرار نشدند. و همین امر سبب شد که تا به امروز حتی درباره تاریخ تأسیس این تشکیلات نیز ابهام وجود داشته باشد. عقاید دیگری هم درباره تاریخ و چگونگی تأسیس فراموشخانه هست که برخی گویند: «پس از بازگشت از سفارت فرخ خان به پاریس فراموشخانه را تأسیس کرد.»^۳ دانشمند فقید خان ملک ساسانی نیز با این عقیده موافقت می کند: «در مراجعت از این سفر فراموشخانه را به وجود آورده است.»^۴ ابراهیم حکیمی، حکیم الملک، در مصاحبه ای که با نویسنده به عمل آورد، معتقد بود که «در سال ۱۲۷۴ میرزا ملکم خان شعبه لژ «اکوس» را به ایران آورد، و لژ مزبور چهار سال بعد به امر شاه تعطیل گردید.»^۵

دو نفر دیگر از محققان، که درباره ملکم مطالعات عمیقانه تری نموده اند، عقیده دارند که فراموشخانه در سال ۱۲۷۵ تأسیس شده. دکتر

(۱) فکر آزادی، صفحه ۹۵.

(۲) مجموعه آثار ملکم، مقدمه (ح).

(۳) تاریخ مسعودی، صفحه ۳۰۵.

(۴) سیاستگران دوره قاجار، ج ۱، ص ۱۱۲.

(۵) روزنامه آسیای جوان، مورخ ۲۸ خرداد ۱۳۳۰، شماره مسلسل ۹۶.

میرزا ملکم خان

فرویدن آدمیت می نویسد :

... در سال ۱۲۷۵ اولین خط تلگرافی را در ایران احداث کرد .
بنای فراموشخانه را در ایران ظاهر آدره همان سال نهاد، وعده ای از اعیان



میرزا ملکم خان

وشاهزادگان و بعضی از جوانانی که در دارالفنون تحصیل می کردند به آن پیوستند ...^۱»

محیط طباطبائی، که نخستین مقدمه را درباره بعضی از آثار ملکم-خان نوشته، سال تأسیس فراموشخانه را با قاطعیت ذکر نمی کند، ولی اظهار عقیده می نماید که ملکم پس از تنظیم کتابچه غیبی، بنیان فراموشخانه را نهاد. محیط طباطبائی می نویسد:

«ملکم به تنظیم کتابچه غیبی و تقدیم نقشه اصلاح اوضاع اکتفا نکرده، برای آنکه زمینه فکر عمومی را نیز برای قبول طرحهای جدید آماده و آشنا سازد، و به تقلید از اصول فراماسونری فرانسه، فراموشخانه ای دایر کرد ...»^۲

اداره کنندگان فراموشخانه، بدون تردید، میرزا یعقوب و میرزا-ملکم پدر و پسری که در دستگاههای سلطنت نفوذ داشتند بودند. ولی برای اینکه طبقه حاکمه و روشنفکر آن زمان، بدون ترس و واهمه، بدان سازمان بگروند، ملکم خان، شاهزاده جلال الدین میرزا^۳ - پسر کوچک فتحعلیشاه - را به ریاست صوری این تشکیلات گمارده بود. جلال الدین میرزا که از شاهزادگان دانا و سخندان و سخنور بود، به علت دوستی با میرزا فتحعلی آخوندزاده - که او هم در بعضی از نوشته هایش از فراموشخانه نام می برد^۴ - و همچنین معاشرت دائمی که با طبقه روشنفکر و دانایان آن زمان داشت، خیلی زود افراد فراموشخانه را تحت تأثیر خود قرارداد، و شهرت یافت که او رئیس و استاد تشکیلات است. آنچه که در فراموشخانه می گذشت، بی شک به ترویج افکار

۱ (فکر آزادی، صفحه ۹۵.

۲ (مجموعه آثار ملکم، مقدمه (ز).

۳ (مؤلف «نامه خسروان»

۴ (میرزا فتحعلی آخونداف - الفبای جدید و مکتوبات. گردآورده حمید محمدزاده. چاپ باکو، (۱۹۶۳) ص ۲۹۵.

آزادی کمک می کرد. ظلم و ستم فراوانی که مستقیماً از دربار و درباریان بر مردم مملکت وارد می شد، حتی درباریان و خاندان سلطنتی را نیز به عصبیان و چاره جویی کشانید. تاجایی که می توان گفت، حتی شاهزادهٔ ستمگرو ظالمی چون ظل السلطان هم^۱، به فراموشخانهٔ ملکم و سپس به فراماسونری لژبیداری ایران روی آورشد. این شاهزاده در تأیید میرزا ملکم خان می نویسد: «این میرزا ملکم خان، مترجم و جزء اعظم و نایب اول و مستشار فرخ خان امین الدوله بود. در سفارت کبرای پاریس خدمات بزرگ در بستن عهدنامه میان دولت ایران و انگلیس کرده، در مراجعت از برای اینکه شاید تخم نفاق و شقاق که در ایران روییده و به قسمی ریشه دوانیده که ریشه خانوادهٔ چهار هزار ساله کنده از میان بردارد، مجلس فراموشخانه قرارداد که شاید مردم برادر و برابر و خیرخواه یکدیگر بشوند، بیچاره ندانست که «بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد - یا سقف فرود ریزد، یا قبله کج آید». ایرانیهای بدبخت این بیچاره را به کشتن دادند. خدا نخواست... مجبوراً وطن عزیزش را که واقعاً دوست می داشت، ترک گفت و به غربت رفت...»

بنابراین هنوز چند سالی از تشکیل فراموشخانه نگذشته بود، که عده ای از رجال و عمال دولت، شاهزادگان، علماء و طبقات روشنفکر به این سازمان گرویدند. دکتر آدمیت می نویسد:

«...تعالیم ملکم در میان طبقات مختلف انتشار یافت، و در اجتماع سیاسی ایران سخنش پیشرفت فراوان پیدا کرد. بعضی از رجال نامدار،

(۱) برای نشان دادن ارتباط ملکم و ظل السلطان، قسمتی از نامهٔ ملکم به یارانش در ایران، که در آرشیو اسناد خطی کتابخانهٔ ملی پاریس نگهداری می گردد، نقل می شود: «... حضرت ظل السلطان، از برای پیشرفت خیالات شما خیلی مستعد است. باید آدمیان ایران امینی از خود نزد مشارالیه فرستاده او را تأمین نمایند و عهد و پیمان استوار کنند. آن وقت هر طور دستور به عمل بدهید عمل می کنند. آن آدم یا حاجی ستاج باشد...» (سند شماره ۱۲۰، قسمت کتب خطی، از مجموعهٔ اسناد ملکم، کتابخانهٔ ملی پاریس).

از جمله میرزا محمد علی خان امین الدوله، و میرزا یحیی خان مشیرالدوله، برادر سپهسالار، و میرزا محسن خان مشیرالدوله، از همفکران و هم-مشربان ملکم بودند. از روحانیون بزرگ، حاجی میرزا هادی نجم-آبادی - که از نظر تقوای اخلاقی و فضیلت علمی و آزاد فکری در میان افراد طبقه خود بی نظیر بود - با ملکم دمساز و از هم مسلکان او بود...^۱»

میرزا ملکم خان در تأسیس فراموشخانه و اعمال و افعال سری که در محفل مخفی انجام می داد، به هیچ وجه رعایت اصول ماسونیک و یا تشریفات رسمی نمی کرد. عده ای معتقدند که فراماسونری شناخته شده ای که ملکم در آن عضویت داشته به منظور آزمایش اولیه، ملکم را وادار به تشکیل لژ بدون قاعده و اجازه نمود، تا اگر از طرف ایرانیان استقبال شد، لژ رسمی به وجود آورد. از این نظر که بگذریم، به نظر می رسد که منظور ملکم در تشکیل فراموشخانه، تربیت طبقه ای روشنفکر و معتقد به آزادی، برای اداره دولت اجتماع ایران بوده است. در رسالاتی که او آن را سر مشق اولیه فراموشخانه قرار داده (اصول آدمیت، مفتاح، حجت) همه جا از آزادی، تحول در همه شئون اجتماعی و اقتصادی ایران، و بالاخره برهم زدن نظم کهن و پوسیده دوران سلاطین قاجاریه بحث شده است. چنانکه مخالفانش او را متهم به داشتن فکر برانداختن حکومت سلطنتی و تشکیل جمهوریت نموده و از قول او می نویسند:

«بر یاسای بیشتر از ممالك اروپا آیین جمهوریت بایست نهاد، و آحاد چشم را بر تفصیل مراتب و تفاوت مناصب در حقوق مملکت و حدود سلطنت مشارکت بایست بود...»^۲

به هر حال این نکته مسلم است که در نیمه دوم سلطنت مطلقه پنجاه ساله ناصرالدین شاه، مکتبی از آزاد مردان به وجود آمد که می توان

(۱) فکر آزادی، ص ۲۰۱.

(۲) به نقل از آقا ابراهیم نواب بدایع نگار - سیاستگران دوره قاجار، ص ۱۴۶.

آنها را «اقلیت روشنفکر» آن زمان دانست .

با وجود این ، همه افراد اقلیت روشنفکر دنباله‌رو افکار ملکم نبودند ، و یا از علوم و فنون جدید یاد نگرفته بودند . زیرا در بین دسته اقلیت روشنفکر ، کسانی که با اصول فلسفه آزادی و عقاید سیاسی و مدنی آشنایی داشته ، اغلب یا اروپا رفته‌ها و یا فارغ التحصیلان دارالفنون بودند ، و یا از جمله افرادی محسوب می‌شدند که ذاتاً دشمن ظالمان و ستمگران و معتقد به ترویج آزادی بودند .

رواج افکار آزادیخواهانه و زمزمه مخالفت با حکومت مطلقه و استبدادی ناصرالدین شاهی ، به تدریج دربار و درباریان ستمگر را هشیار و متوحش کرد . به علاوه روسهای تزاری ، که از پیدایش افکار و طبقه جدید و آزاد ، در جنوب کشورشان ناراضی بودند ، چون در شاه و درباریان نفوذ فراوان داشتند ، به شاه گفتند که تشکیل فراموشخانه و ترویج افکار آزادی ، مقدمه انحلال سلطنت قاجاریه است .

ملکم خان درباره ایجاد فراموشخانه ، به «بلنت» مستشرق انگلیسی چنین گفته است :

«... هنوز بیش از بیست سال از عمر من نگذشته بود که صاحب قدرت و نفوذ مخصوص در ایران شدم . چون بدی آیین مملکتداری و عقب افتادگی و سائل زندگانی مادی مردم ایران را دیدم ، به اندیشه اصلاح اوضاع افتادم و به اروپا رفتم ، و در آنجا بامبادی و اصول دین و اجتماع و سیاست - که با عقاید عیسوی آمیخته بود - از راه تحصیل آشنا شدم ، و کیفیت ترتیب و تنظیم انجمنهای مخفی و سری و تشکیل محافل فراماسونی را آموختم ، سپس در میان فلسفه سیاسی اروپا و حکمت دینی آسیا سازش دادم ، و دریافتم که سعی و تلاش برای انتظام امور ایران ، به شیوه ممالک اروپایی کاری بیهوده خواهد بود ، و از این جهت نقشه عمل خویش را در لفافه دین - که با روحیات مردم ایران سازگارتر بود -

پوشیدم و چون به کشور خود باز گشتم ، بزرگان پایتخت و دوستان خودم را که احساس احتیاج به اصلاح ملل اسلامی می کردند ، پیش خواندم ، به ذیل شهادت و شرافت معنوی ایشان دست توسل زدم ...^۱

ملکم در ترویج افکارش در فراموشخانه ، و بعد جامع آدمیت ، از آیین انساندوستی «اگوست کنت» فیلسوف و جامعه شناس فرانسوی الهام گرفته و به هنگام تشبیه هیکل انسانی به هیئت اجتماع مدنی ، فلسفه تحقیقی آن حکیم را مد نظر داشته است . آنچه که از اصول آزادی ، و اصالت فرد ، و حیثیت انسانی ، در نوشته و افکار و رسالات ملکم مشاهده می شود ، اقتباس از عقاید «جان استوارت میل» متفکر انگلیسی است .

دکتر فریدون آدمیت ، ضمن اشاره به ترویج افکار ملکم در پایتخت چنین اظهار نظر می کند : «... همینکه نور علم و آزادی به دربار شاه رسید ، اولین قانون ترقی خواهی و آزادی طلبی در آنجا به وجود آمد ، و رجال دل آگاه هوشمند به دور آن گرد آمدند . مبرزترین رجل روشنفکر دربار ناصرالدین شاه ملکم بود . مکتبی بنیان نهاد که مؤثرترین عامل نشر اندیشه آزادی و تجدد خواهی در ایران است . مرام آن اصول آدمیت بود ، که تعالیمی اخلاقی بود ، ولی هدف و غایت سیاسی داشت ...^۲

انحلال فراموشخانه

سرانجام تلقینات و زبان آوریهای
بدخواهان ملکم ، و آنها که موقعیت
خود را با پیشرفت افکار او در خطر

می دیدند ، پادشاه مستبد را به وحشت انداخت ، و فرمان انحلال فراموشخانه

(۱) نقل از مقدمه مجموعه آثار ملکم .

(۲) فکر آزادی ، صفحه ۲۱۰ .

در روز پنجشنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۲۷۸ ، در روزنامه وقایع اتفاقیه ، و بدین شرح منتشر گشت :

هو

اعلان نامه دولتی

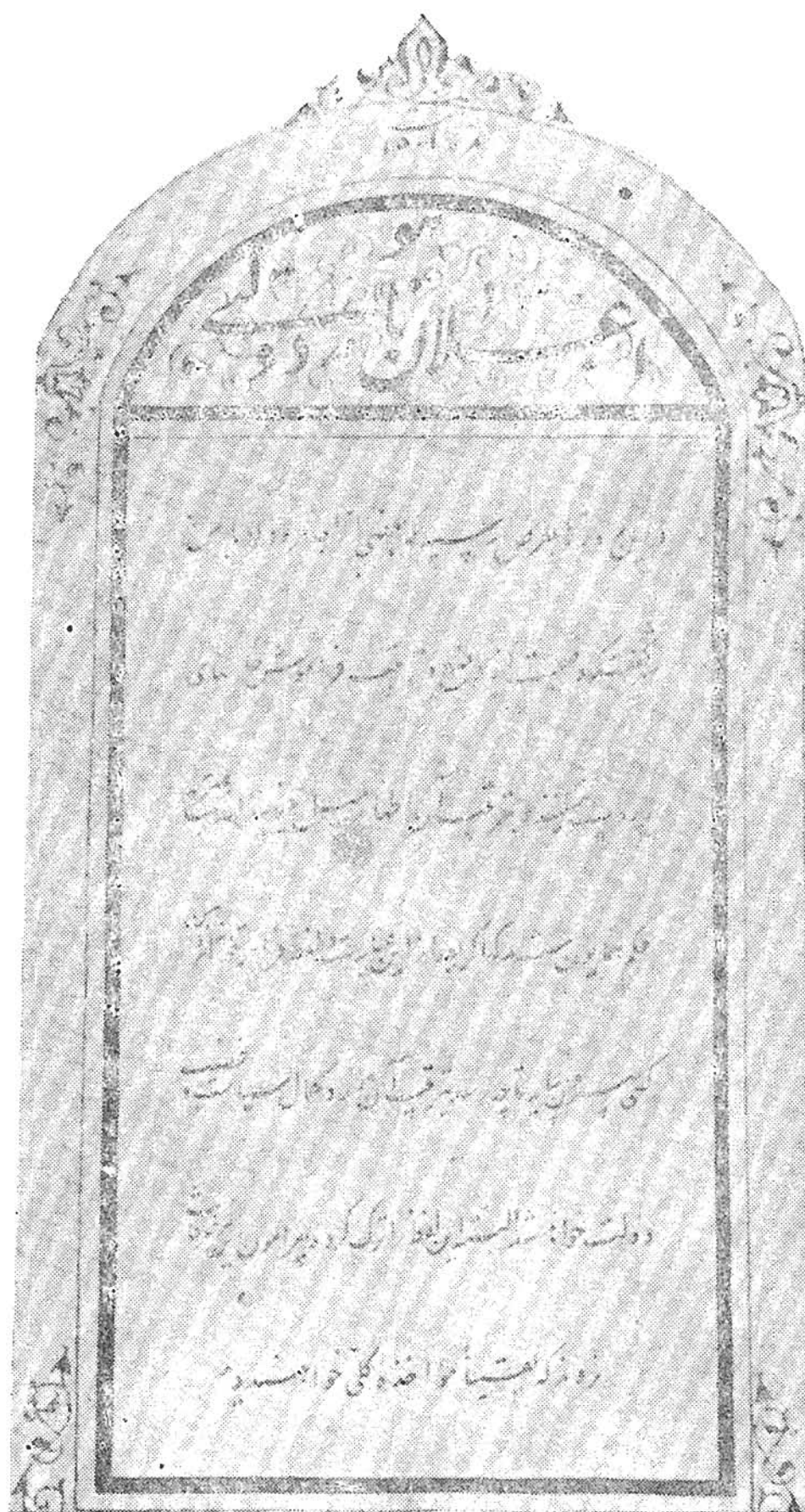
«در این روزها به عرض رسید که بعضی از اجامره و اوباش شهر، گفتگو و صحبت از وضع و ترتیب فراموشخانه‌های یورپ می‌کنند ، و به ترتیب آن ، اظهار میل می‌نمایند ، لهذا صریح حکم همایون شد ، که اگر بعد از این ، عبارت و لفظ فراموشخانه از دهن کسی بیرون بیاید - تا چه رسد به ترتیب آن - مورد کمال سیاست و غضب دولت خواهد شد . البته این لفظ را ترك کرده پیرامون این مزخرفات نروند ، که یقیناً مؤاخذة کلی خواهند دید .»

این اعلان، فراموشخانه را تعطیل و شاهزاده جلال‌الدین میرزا را خانه نشین کرد و تحت نظر قرارداد . میرزا یعقوب ، پدر ملکم ، از ایران تبعید شد ، و ملکم نیز دو سال بعد به دستور میرزا محمد خان سپهسالار ، از تهران به بغداد تبعید گردید . ولی گویا حاکم عثمانی او را از بغداد اخراج کرده به اسلامبول فرستاد .

خروج ملکم و پدرش از ایران ، سبب شد تا عده‌ای از اطرافیان او دستگیری یا نفی بلد یا خانه نشین شدند . شدت فشار درباریان و دولتیان تا آنجا رسید ، که سالها بعد هم اعضای فراموشخانه از اینکه بگویند به فراموشخانه می‌رفتند، وحشت داشتند و حضور خود را در محفل مذکور تکذیب می‌کردند .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه ، در نامه‌ای به میرزا یوسف مستوفی الممالک صدراعظم ، اشاره به فراموشخانه ملکم نموده چنین می‌نویسد :

«... این رهبان معتکف لندن ، اولاً چه مایه دارد که باید اقوال



اورا به منزلهٔ وحی منزل من السماء تصور کرد ، ثانیاً چه دولتخواهی در راه مملکت و سلطنت از او دیده شده که به ترهات او باید دل بست ، گاهی ایجاد فراموشخانه در ایران می کند و اساس جمهوری که لازمهٔ فراماسو نری است در ایران فراهم می آورد ، و مدتهای مدید شخص سلطنت و نفس دولت و چندین هزار نفر از آحاد و افراد ملت را در زحمت و تزلزل می اندازد^۱»

• جمهوری •

میرزا ملکم و پدرش چون سالها در
دربار قاجاریه آمد و شد می کردند و
درباریان را خوب می شناختند ، بیش

از همه از مطالبی که می شد اطلاع داشتند. او گرچه، به طور علنی، هیچ-گاه خود را موافق با حکومت جمهوری نشان نمی داد ، اما هرگاه فرصتی به دست می آورد ، دربارهٔ جمهوری مطالبی عنوان می کرد . چنانکه هنگامی که دربارهٔ فن حکومت سخن می گوید، اقسام حکومتهای جهان، منجمله جمهوری، را توصیف و تشریح می کند . ملکم می نویسد :

«... در هر قومی که از حالت وحشی بیرون آمده است ، لامحاله يك حكومتی هست . حكومت چند ترکیب مختلف دارد . هرگاه در يك طایفه حكومت كل در دست يك نفر باشد ، و اجرای حكومت در خانوادهٔ آن حكومت موروثی باشد ، ترکیب آن حكومت را سلطنت می گویند. و اگر حكومت يك طایفه موافق يك قرار معین، نوبت به نوبت، به اشخاص منتقل شود ، ترکیب آن حكومت را «جمهوری» می نامند . پس از اینکه ملکم رسالهٔ « دفتر تنظیمات » را در اصلاح حكومت

(۱) نقل از مجموعه آثار ملکم ، مقدمه (له) .

تبعید ملکم

ایران به شاه عرضه داشت، این خود مقدمه تحریک دشمنان و مدعیان او شد...^۱»

مسئله جمهوریت درلژ فراموشخانه ملکم نیز عنوان می شده. به نظر ابراهیم بدایع نگار: «... و او به صورت همی نمود که این سلطنت و رویت ملک داری که از دیرگاه رسم معهود و عادت مألوف ایران بوده است، و با فرط غلبه و شمول اقتدار درمال و ناموس بندگان خدای به و واجب و نا واجب حکم می رانده اند، و خوضی فرموده اند، از سنن عادله خارج است و به بدیهه عقل و برهان شریعت محذور، و همی گفت بریاسای بیشتر از ممالک اروپا، آیین جمهوریت بایست نهاد، و آحاد حشم را بر تفصیل مراتب و تفاوت مناصب در حقوق مملکت و حدود سلطنت مشارکت بایست بود...^۲» با وجود اتهام صریحی که بدایع نگار بر ملکم وارد می کند، مع هذا ملکم هیچ گاه به طور علنی، مسئله جمهوریت را در ایران عنوان نکرده، ولی علیه سلطنت دیکتاتوری و حکومت مطلقه و مستبدانه اشارات فراوانی دارد.

تبعید ملکم

میرزا ملکم خان به دنبال پدرش در

سال ۱۲۸۰ هـ (۱۸۶۳ م) به حالت تبعید

به بغداد فرستاده شد، ولی پاشای بغداد

به باب عالی نوشت که او را از آنجا اخراج کنند. باب عالی نامه ای به میرزا حسین خان مشیرالدوله، سفیر ایران در عثمانی، نوشته از او خواست تا موجبات اخراج «... این آدم مفسد را» که «... وجودش در عراق عرب

(۱) فکر آزادی، ص ۹۵

(۲) سیاستگران دوره قاجار، ص ۱۴۶.

موجب اختلال خواهد شد...^۱» فراهم آورد.

ملکم از بغداد نیز رانده شد و بدون خرجی و حیران و سرگردان به اسلامبول به میرزا حسین خان پناه آورد. مشیرالدوله، او را استمالت کرده و در نامه‌ای به ناصرالدین شاه نوشت:

«... ملکم می‌گوید مجلس فراموشخانه را به امر و دستور شخص ناصرالدین شاه باز کردم و راپورتش را هر روز به حضور همایون می‌دادم، بعد از مدتی ایشان به فسخ و لغو مجلس قرار گرفت و امر به حرکت من فرمودند...^۲»

میرزا حسین خان اظهارات ملکم را عیناً در نامه‌ای منعکس نموده، و از وزیر امور خارجه در این باب استفسار کرده، و وزارت امور خارجه در جواب سفیر ایران نوشت:

«... اعلیحضرت همایونی سرسوزنی از ملکم مکدر نیستند...»^۳ از بدو ورود ملکم به اسلامبول، تانوشتن نامه میرزا حسین خان به تهران و وصول جواب وزیر امور خارجه ایران، او برای پیدا کردن کار و شغل مناسبی که بتواند شکم خود را سیر کند، به دربار و دولت عثمانی پناه برد، و حتی گفته‌اند: که در روزنامه‌های استانبول شروع به فحاشی و هتاک‌های علیه دولت ایران کرد.^۴ و تقاضای تابعیت دولت عثمانی را نمود.

ابراهیم تیموری می‌نویسد: «... ملکم در استانبول به ایران و ایرانی بنای بدگویی و فحاشی را می‌گذارد، و گویا مدتی ترك تابعیت ایران را می‌کند...»^۵ روشن است که نویسنده در این باره تردید داشته و

(۱) نامه میرزا حسین خان به وزارت خارجه، ۲۳ ربیع الثانی ۱۲۸۶ - آرشیو راکد وزارت امور خارجه ایران.

(۲) سیاستگران دوره قاجار ص ۱۲۸.

(۳) ایضاً، ص ۱۲۹.

(۴) رهبران مشروطه، جزوه ۲، ص ۱۲.

(۵) عصر بی‌خبری، ص ۶۴.

مذهب ملکم و پدرش

مأخذی ذکر نکرده، و نوشته خود را با «گویا» ذکر می کند، بنابراین نمی توان نظریه متزلزل او را صحیح دانست. به هر حال ملکم در این مدت با محافل مطبوعاتی و ادبی و سیاسی پایتخت عثمانی رابطه پیدا کرد و با کامل پاشا و عالی پاشا آشنا شد. آنان کمکهایی در حق او نمودند. ملکم بعضی از رساله های خود، از جمله رساله «رفیق و وزیر» را در همین اوقات تنظیم کرد.

علاوه بر اینها به عقیده نخستین نویسنده شرح حال ملکم «...این موقع را در زندگانی او به منزله نقطه ضعف دانسته و گفته اند، وقتی در استانبول رخت اقامت افکند از کیش اسلام که سالها در ایران پیروی کرده بود دست برداشت^۱...»، او «اظهار ترسایی نمود و زتار بست و دوباره حاج^۲ پرست شد، و یا آنکه کلاه بلند پوست ایرانی را از سر برداشت، و فینه کوتاه عثمانی بر سر نهاد، و ترك تابعیت ایران را اراده کرد، تاثرکان به او شغلی رجوع کنند^۳...» حال که سخن از دین و آیین ملکم به میان آمده بدنیست در این باره قدری بیشتر بررسی شود:

مذهب ملکم و پدرش

درباره دین و مذهب ملکم، سخنان
گوناگونی گفته اند. شهرت دارد که
پدرش مسلمان شده^۴ و ملکم را نیز بدین

اسلام در آورده بود. اما خان ملک ساسانی، به نقل از گزارش هفته اول

(۱) مجموعه آثار ملکم، مقدمه (ی).

(۲) صلیب، جلیپا - فرهنگ فارسی معین.

(۳) مجموعه آثار ملکم، مقدمه (ی).

(۴) میرزا یعقوب در سال ۱۲۹۸ هـ (۱۸۸۰ م) در استانبول درگذشت. معتمدالدوله در سفرنامه حج، درباره به خاک سپردن او به آیین اسلام، چنین می نویسد: ←

جمادی الاولی ۱۲۸۱ سفیر ایران در اسلامبول، می نویسد:

«... يك روز به میرزا حسین خان خبر می دهند، که ملکم خان برای ازدواج باهانریت، دختر اراکل بیک ارمنی، معروف به توپچی باشی بطریق خانه آرامنه، رفتند، از مسلمانی به قانون دین مسیح ابا واستغفار کرده و به آیین عیسوی در آمده در شب یکشنبه ۲۹ جمادی ۱۲۸۱ در کلیسای ایا- استفانوس مراسم نکاح را به قانون مذهب عیسوی انجام داده است.

میرزا حسین خان ملکم را احضار کرده و می گوید، سالیان دراز بود دعوی مسلمانی کرده با خود من به مشاهد متبرکه عراق به زیارت آمدی، و در معابد و مساجد مسلمانان نمازها کردی، حالا به قانون اسلام مرتد می شوی و تکلیف مشکل خواهد شد.

ملکم خان در جواب می گوید، که من همیشه معتقد به این مطلب بودم که امور دنیا بسته به عقل و تدبیر است، لیکن امروز می گویم که کارهای دنیا بسته دست تقدیر می باشد، و تقدیر برای من این طور پیش آورده است.^۱» با وجودی که خان ملک ساسانی، و گزارش رسمی سفیر ایران او را از مسلمانی بری می دانند، با این حال نویسنده «مجموعه آثار ملکم»

← «... پنجشنبه نهم ربیع الاول ۱۲۹۸ ... امروز جناب معین الملک (حسین خان مشیرالدوله) مرا با اجزا وعده گرفته بود .. وقتی که آنجا بودیم، خبر فوت میرزا یعقوب خان، پدر میرزا ملکم خان، رسید. صحبت از خدمت او شد. جناب معین الملک می گفتند میرزا یعقوب خان مذهب شیعه را اختیار کرده بوده است، و وصیت نموده او را در قبرستان مسلمانان دفن کنند ...» نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان می نویسد،

« وقتی که ملکم خان در ایتالیا مقیم بود، میرزا یعقوب خان در اسلامبول بدرود زندگی گفت، و او را در مقبره آرامنه دفن کردند. پس از اطلاع میرزا- ملکم خان از فوت پدر، به اسلامبول رفته و نبش قبر پدرش را کرده، او را به مقبره مسلمانان نقل داد.»

(۱) سیاستگران دوره قاجار، ج ۱، ص ۱۲۹، به نقل از گزارش میرزا حسین خان به وزارت خارجه ایران، شماره ۸۸، هفتم جمادی الاولی ۱۲۸۱.

او را مسلمان دانسته، و حتی از نظر اصول هم او را پیرو دین اسلام می‌داند.^۱

از همه مهمتر اینکه، ملکم خان در سال ۱۲۹۰ هـ (۱۸۷۳ م) که سمت مستشاری میرزا حسین خان را داشت، کتابی در احوال و بیان اقوال حضرت رسول اکرم محمد بن عبدالله «ص» تألیف می‌کند، و در مقدمه‌اش اشاره به مراحل سیروسلوک خویش تا گرویدن به عقیده اسلام می‌نماید. محیط طباطبائی می‌نویسد:

«مخالفتین او هم از اعتراف به اینکه اظهار مسلمانی می‌کرده ناگزیر بوده‌اند، ولی به او نسبت می‌داده‌اند که در این ادعا صادق و ثابت نبوده است، به هر حال آنچه که مورد اقرار خودش و قبول موافق و مخالف اوست، تظاهر ملکم به دیانت اسلام می‌باشد».^۲

در میان مناقشه موافقان و مخالفان مسلمانی و عیسویت ملکم خان، دکتر فریدون آدمیت، عقیده دیگری درباره‌اش ابراز می‌کند، که از هر جهت جالب است. ایشان ملکم را پیرو دین انسانیت می‌داند، و معتقد است که او در ترقی جامعه انسانی با روح بزرگ بین‌المللی و نظر جهانبینی می‌نگریست. آدمیت می‌نویسد:

«... آنچه مسلم و مهم است این است که ملکم مردی آزادفکرو در امور دینی صاحب وسعت صدور معتقد به مدارا و بردباری بود. اساساً آزادفکری و سازگاری در عقاید دینی از اصول تعالیم آدمیت بود، و در این طریقت اهل مسجد و کنشت و بتخانه و کلیسا جملگی برابر بودند، ولی در تحلیل روانی ملکم باید گفت ارمنی بودن و سابقه نصرانیت او، عقده روحی در او ایجاد کرده بود. خاصه چون مروج تجدد خواهی و مدنیت اروپایی بود، برای اینکه حربه تکفیر مخالفان خود را کند گرداند،

۱) مجموعه آثار ملکم مقدمه (ک، ج).

۲) همان مأخذ، مقدمه (که)

در تحریراتش کوشش فراوان می کرد که افکار ترقی خواهی و عدالت اجتماعی را بامبانی دینی تطبیق دهد...^۱» درحالی که موافقان و مخالفان درمسلمان بودن او شک می کنند، درباره لحظات بعد از مرگش و انجام تشریفات دینی نیز عقاید و نوشته های گوناگون وجود دارد. ناظم الاسلام کرمانی درباره مرگش می نویسد:

«درسال ۱۳۲۶ درروم، پایتخت ایتالیا، پس از آنکه وصیت نمود که مرا برحسب آیین مسلمانی کفن ودفن کنید، بدرود زندگی گفت، واز این دارفانی به دارباقی شتافت...^۲» درحالی که خان ملک ساسانی که در مراسم تشییع جنازه اش حضور داشته چنین می نویسد :

«طبق وصیتی که ملکم کرده بود، جسد او را سوزانیدند و خاکسترش را به ورثه اش تحویل دادند^۳» در میان عقاید و نظرات گوناگون ، اظهار نظر قطعی درباره دین میرزا ملکم خان مجاز نیست ، بدین علت قضاوت نهایی را به خود خواننده واگذار می کنیم .

مشاغل دولتی

پس از وصول نامه وزیر خارجه به
میرزا حسین خان مشیرالدوله، چون
مضمون نامه براءت ملکم را نشان

می داد، سفیر ایران به او پیشنهاد کرد تا با سمت قونسول ایران به مصر برود.
گرچه ملکم بدین مسافرت راضی نبود، و میرزا حسین خان نیز در نامه ای
که در ۴ رجب ۱۲۷۹ (۱۸۶۲ م) به وزارت خارجه نوشته ، در باره اش
می نویسد:

(۱) فکر آزادی، ص ۱۰۴ .
(۲) تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۲۶ .
(۳) سیاستگران دوره قاجار، ج ۱، ص ۱۴۵ .

«... در خدمت پولتیک، به مراتب زیاده استفاده حاصل می‌توان کرد»^۱ با این حال او در جمادی الثانی ۱۲۷۹ به مصر رفت. پس از مدتی که او در مصر مقیم بود، مخالفانش در تهران شایع کردند که او ده هزار تومان از اسماعیل پاشا خدیو مصر انعام گرفته است.^۲ ناصرالدین شاه از این خبر که به او دادند سخت برآشفته و دستور احضار او را به اسلامبول به میرزا حسین خان داد. ملکم در ۱۲۸۲ به اسلامبول برگشت.

میرزا حسین خان برای اینکه او را راضی نماید، و از مراکز تحریکات دربار عثمانی علیه ایران جدا کند، به وزارت امور خارجه پیشنهاد کرد تا به جای حسنعلی خان امیر نظام گروسی که عازم تهران بود، به عنوان شارژدافر در پاریس گماشته شود، ولی وزیر خارجه با این پیشنهاد موافقت نکرد.

مشیرالدوله پیشنهاد دیگری برای ارجاع شغل به او کرد، و در نامه ۴ رجب ۱۲۷۹ به وزیر خارجه نوشت:

«... از جانب خود همین قدر می‌دانم که هر نوع مأموریتی به او التفات بفرمایند در هیچ صورت برای ایران پشیمانی نخواهد شد...» با وجودی که میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن‌الملک، وزیر امور خارجه، با ملکم مخالف بود و یک بار نیز موفق شد که حقوق و مقرری او را قطع کند، با این حال چون میرزا حسین خان مشیرالدوله به او مهربانی فراوان کرد و او را لایق خدمت می‌دانست، لذا تا سال ۱۲۸۸ هـ (۱۸۷۱ م) ملکم به عنوان مستشار سفارت ایران در اسلامبول منصوب شد.

در سال ۱۲۸۸ هـ (۱۸۷۱ م) که میرزا حسین خان مشیرالدوله به صدارت ایران رسید، ملکم را به تهران احضار کرد و منصب «مستشار صدارت

۱) بایگانی راكد وزارت امور خارجه.

۲) مجموعه آثار ملکم، مقدمه (ی).

عظمی» را به وی داد. ملکم در این مقام تلاش کرد تا رساله «مجلس تنظیمات حسنه» که می توان آن را اولین طرح «مجلس شورا» دانست اجرا کند. با وجودی که شاه و صدراعظم با او در این راه موافق بودند، با این حال وی به علت مخالفت کهنه پرستان موفق به انجام و اجرای نظراتش نشد. ملکم سپس در صدد ایجاد «بانک ملی» برآمد، ولی در این راه هم شکست خورد، زیرا هیچ یک از سرمایه داران و رجال و شاهزادگان ثروتمند حاضر به سرمایه گذاری در بانک نشدند، و در خزانه دولت هم پول کافی برای انجام این مهم نبود. تلاشهای او سبب شد تا صدر اعظم برایش لقب «ناظم الملک» و نشان «تمثال همایون» درجه اول بگیرد.

در این هنگام میرزا حسین خان مشیرالدوله تصمیم گرفت شاه را به اروپا ببرد تا مظاهر تمدن قاره پیشرفته و عقب افتادگی ایران را به وی نشان بدهد. برای تهیه سفر شاه به اروپا میرزا ملکم خان را در ۱۲۹۰ هـ (۱۸۷۳ م) با سمت وزیر مختاری به لندن فرستاد تا مقدمات سفر شاه را آماده کند.

ناصرالدین شاه در این سفر قرارداد اعطای امتیاز تأسیس بانک، و کشیدن راه آهن، را به منظور اتصال دریای خزر به خلیج فارس که به وسیله میرزا حسین خان مشیرالدوله مقدماتش فراهم شده بود، با کمک میرزا ملکم خان امضاء و به «بارون ژولیوس روتر» تبعه انگلیس واگذار کرد. گرچه در این سفر شاه از ملکم راضی شد، ولی این خوشحالی شاه را می توان اولین اشتباه سیاسی ملکم دانست. زیرا گرچه او مستقیماً در انعقاد قرارداد روتر دخالت نداشت، و مسئولیت واگذاری امتیاز را شاه و صدراعظم به عهده داشتند، و دوستان هزار لیره رشوه را شاه و صدراعظم گرفتند، و مقداری از آن را به ملکم و سایر همراهان دادند، با این حال گناه ملکم در انعقاد این قرار داد سنگین است. به خصوص که حتی لرد کرزن استعمارگر بزرگ انگلستان عقیده دارد «...یک چنین

امتیاز عظیم و بیسابقه يك بخشش نامه بود از طرف کشور ایران، و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته بود این بازی را به آخر برساند، نه تنها شاه ایران مات شده بود، بلکه تزار روسیه هم به جای خود میخکوب می شد.^۱»

سرهنری راولینسن^۲ انگلیسی نیز می نویسد:

«وقتی که این امتیاز به طبع رسید، و در دنیا منتشر گشت، و دیده شد که دارای این مزایای بیشمار است، و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحی سرتاسر ایران به دست انگلیسها افتاده است، هیچ کس قادر نبود این موضوع را پیش بینی کند که روزی يك چنین امتیاز مهمی به دست یکی از اتباع دولت انگلیس بیفتد. علاوه بر تمام خطوط راه آهن ایران، و تراموای که انحصار آن تا هفتاد سال به بارون رویترو واگذار شده بود، تمام معادن ایران نیز، جزمعادن طلا و نقره و سنگهای قیمتی، در اختیار صاحب امتیاز قرار گرفت. بعلاوه گمرکات و آبیاری اراضی و احداث قنوات و کانالها به رویترو واگذار گردیده بود»^۳

گرچه شاه و صدراعظم این امتیاز را - که در حقیقت واگذاری مملکت ایران به رویترو بود - با خوشحالی به صاحب امتیاز واگذار کردند، ولی همینکه خبر آن به ایران رسید، قبل از اینکه قافله فرنگه رفته ها به ایران برگردد، مقاومت قاطبه مردم علیه «واگذاری سرتاسری ایران به انگلیسها» آغاز گردید. در این جنبش روشنفکران، روحانیان، بازاریان و حتی شاهزادگانی که از این نمد کلاهی نصیبشان نشده بود، همه یکصدا شدند. در مبارزه ای که آغاز شد سفارت روس در تهران نیز بی دخالت نبود، و هرچه می توانست در تحریک احساسات عمومی علیه امتیاز انجام می داد.

(۱) ایران و مسئله ایران ص ۲۷

Rawlinson (۲)

(۳) به نقل از عصر بی خبری، ص ۱۱۹

همینکه شاه و همراهانش به بندر انزلی رسیدند، از همانجا مخالفت و مقاومت آغاز گردید، و سرانجام دیکتاتور مطلق العنان ایران ناچار شد، امتیاز را باطل و بی اعتبار تلقی کند. این پیشامد، لطمه شدیدی به حیثیت سیاسی و اجتماعی عاقدین امتیاز از جمله ملکم وارد کرد، و گویانکه سهم او در امضای قرارداد کمتر از دیگران بود، ولی به هر حال او نیز از نظر مردم مقصر شناخته شد.

میرزا ملکم خان، برای جبران ستمی که در گناه امضای امتیاز داشت، در دوران سفارت لندن کوشید تا خدماتی به شاه و مملکت ایران بنماید. گرچه پرونده های این دوره از مأموریت ملکم در لندن، در وزارت امور خارجه ایران منظمآ نگهداری نشده است، با این حال گزارشهایی که او در موارد مختلف به وزارت امور خارجه و صدراعظم داده، بسیار جالب و خواندنی است. این گزارشها و نامه ها که به طور پراکنده در پرونده های مختلف ضبط و نگهداری می شود، نشان می دهد که سازمانهای دولتی در آن زمان چقدر گرفتار بی نظمی و انحطاط و پستی بوده اند.

از امتیاز «رویترا» تا «لاتاری» ۱۳۰۶-۱۲۹۰ هـ (۱۸۸۹-۱۸۷۳ م) میرزا ملکم خان چند خدمت ارزنده نموده، و گزارش جالب به وزارت خارجه، شاه، و صدراعظم داده است.

علاوه بر این در پرونده های ملکم، تعدادی گزارش درباره کارهایی است که در پایتخت جریان داشته، و شاه و دولت از او استمداد کرده اند. از جمله داستان مسکوک مسی و نیکی و به اصطلاح آن ایام «پول سیاه» است که مدتها بازار ایران را فلج کرده بود، که اینک به اختصار درباره آن سخن می گوئیم:

داستان پول سیاه

صرافی و بانکداری ایران ، با تمام
قدرت و توسعه‌ای که در قرن نوزدهم
داشت ، نمی‌توانست کاملاً از عهده
احتیاجات و نیازمندیهای اقتصاد آن روز ایران برآید . عبور قوافل،
کاروانهای تجاری و دادوستدی که در سرزمین ما صورت می‌گرفت، سبب
شد که انواع پولهای آسیایی و حتی اروپایی در ایران رواج پیدا کند .
در داخل ایران ، مسكوك طلا و نقره از روزگاران قدیم، ضرب
شده و طبیعت اقتصاد کشور ایران ، آزادی رواج مسكوكات را لازم
داشت. در سال سی‌ام سلطنت فتحعلی‌شاه ۱۲۰۶ هـ (۱۷۹۱ م) قران نقره،
به ارزش يك دهم تومان، ضرب و به جریان گذارده شد، و ارزش شاهی که
جزو كوچكترین پول ایران بود ، يك بیستم قران معین گردید .



هیئت رسیدگی به حساب ضرابخانه در تکیه دولت



تکیه دولت هنگام رسیدگی به حساب امین‌الضرب

از این به بعد «پول خرد» و «پول سیاه» از وسایل اولیه زندگانی مردم مملکت ما شناخته شد. در دوران سلطنت ناصرالدین شاه و در سال ۱۲۳۶ هـ (۱۸۵۷ م) پول مس در ایران طبق عیار مخصوص، ارزش خاصی نسبت به پول جهانی داشت. به موجب جدول ضربخانه دولتی :

۲ شاهی مس به وزن ۱۰ گرم، معادل ۱۰٪ يك فرانك فرانسه

« ۱ « ۵ « ۰۵٪ « «

نیم « ۲/۵ « ۲۵٪ « «

تعیین و اعلام گردید.^۱

مسکوکات مس، و نیکلی، و پول سیاه، در دوران سلطنت ناصرالدین شاه به وضع بسیار بدی گرفتار شد. شاه قاجار ضرب «پول سیاه» را به حاجی محمدحسن امین‌الضرب واگذار کرده بود. وضع پول

(۱) تاریخچه سی ساله بانک ملی، ص ۱۲

داستان پول سیاه

سیاه مسی، به جایی رسید که اکثریت ساکنان پایتخت حاضر به دادوستد با پول مسی نمی شدند.

ناصرالدین شاه، عده‌ای از رجال مملکتی را مأمور رسیدگی به وضعیت پول مسی و عملیات امین‌الضرب کرد. در مجلس محاکمه‌ای که تشکیل شد، امین‌الضرب گفت:

«شماها درخانه^۱، بایکدگر غرض دارید، تقصیر من فقیر کرباس-»



میرزا علیخان امین‌الدوله

(۱) منظور دربار سلطنتی است.

فروش چیست؟ ضرابخانه چند دست گشته است. پول سیاه را که تنها من
سکه نکردم، دفتر دارد، حساب دارد، من دیگر تکلیف خود را نمی دانم



دست راست : محمد حسن خان اعتماد السلطنه
فقر دوم : حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله

داستان پول سیاه

در این مجلس بنشینم، شاه مالک الرقاب است، هر چه دارم ضبط کنند^۱. گفته‌های او مورد اعتراض شدید محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، و میرزا علیخان امین‌الدوله، قرار گرفت. چند تن از حضار محکمه از او دفاع کردند، و از جمله امین‌الملک، گناه پول سیاه را به گردن مأموران پست، تلگراف، سربازان، توپچیها و کسبه‌ای که حاضر به قبول پول سیاه نبودند انداخت. ولی سرانجام قرار شد پول سیاه را جمع آوری کنند و از ضرب بیشتر مسکوک مسی جلوگیری گردد. گرچه مجلس مشاوره و محاکمه شاه، امر به توقیف ضرب سکه و جمع آوری پول مسی داد، مع هذا حاجی امین‌الضرب در خفا به ضرب سکه و توزیع آن به وسیله نوکرانش در پایتخت اقدام می‌کرد. ولی این نیرنگ او نیز خیلی زود کشف شده و شاه دستور گرفتن قالبها و آلات ضرب مسکوکات را داد^۲. پس از این حادثه ناصرالدین شاه در صدد اصلاح ضرب پول سیاه و استفاده از قوانین و مقررات «پول خرد» انگلستان بر می‌آید، و وزیر خارجه نامه‌ای به میرزا ملکم خان می‌نویسد. ملکم در جواب وزیر خارجه چنین می‌نویسد:

«لندن، به تاریخ ۲۴ ذیحجه ۱۲۹۲، نمره پنجم -

«...الآن که می‌خواستم این پاکت را ببندم، پاکت وزارت جلیله، مورخه سوم ذیقعد، که مصحوب چاپار انگلیس فرستاده شده بود، رسید. اگرچه همه مطالب این پاکت را با چاپار اسلامبول، که پنج روز قبل از چاپار انگلیس روانه شده بود، مرقوم فرموده بودند، ولیکن آن جناب امجد، محض احتیاط، که شاید چاپار اسلامبول دیر برسد، باز همان مطالب را با چاپار انگلیس تجدید فرموده بودند. بر این نوع بیداری مدامی، بر این قسم مواظبت کار، بر این حالت خارق عادت، که نه خسته می‌شوید، نه مأیوس می‌شوید، نه فراموش می‌کنید، چه طور تمجید و تشکر نکنیم؟ در میان آن همه گرفتاری، چه طور وقت و حواس پیدا می‌کنید که حتی این نوع دقایق تقویت مأمورین را از نظر رد نمی‌فرمایید. اما حقیقت را عرض می‌کنم، الان تعقل من بر این نقطه، مایه کمال

(۱) خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۹۶

(۲) خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۳۶-۱۳۸.

افسردگی قلب بنده می شود . به خاطر می آورم که خداوند عالم چه همت کار، چه قوای عجیب، چه خیالات بلند به سرکارعالی داده، و همه اینها به واسطه جهالت و اغراض اطراف چه طور معطل و بی مصرف مانده است. این کارها یومیه که الآن پیش می برید، می دانم چه نوع همت و قدرت لازم دارند، و می دانم که به جای آن جناب اشرف اگر هم ده نفر بیسمارک می گذاشتند، هر ده نفر در زیر بار مشکلات تهران مضمحل می شدند، ولیکن بندگان عالی نیز خوب می دانند آن خدماتی که دولت ما حالا احتیاج دارد، خیلی بعید و خیلی عالینتر از آن جزئیات است که در تهران بر عهده آن جناب امجد گذاشته اند. مقرر فرموده بودید که در باب پول سیاه مجدداً تفصیلی بنویسم، اما آنچه از مضمون سواد دستخط مبارک همایون فهمیدم، این تفصیل مجدد را از آن جناب امجد خواسته اند نه از بنده.

هر توضیحاتی که به خاطر برسد، باز بنده در نوشتن کوتاهی نخواهم کرد، اما از تحریرات امثال بنده هیچ فایده نخواهد بود. این نوع کارهای تازه در هیچ دولت ممکن نمی شوند، مگر به همت و به اجتهاد مخصوص وزراء. اگر خیالات صحیح، به محض بیانات مصنف، مجرا می شد در دنیا هیچ خیال خوب غیر مجرا نمی ماند. مأموریت و هنر وزرا در این است که خیالات صحیح را به روز و با التماس، به تدبیر و به اصرار، بر خلاف مخالفت جهال مجرا بدارند. آن جناب اشرف که به مراتب بهتر از بنده معتقد و جوب این پول سیاه هستند، باید به حکم دین و به اقتضای دولتخواهی خود، اجرای این مطلب را بر ذمه خود واجب قرار بدهند. مکرر گفته بازخواهم گفت، هیچ پادشاهی در دنیا به قدر بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحی فدا، طالب ترقی و محرك آبادی نبوده است، اما وزراء ما عوض اینکه به اقتضای وظیفه وزارت خود پیش بيفتنند که فلان کار صحیح است و نتایج آن را ما شخصاً بر عهده می گیریم، یا آن کار صحیح را نفهمیده از اول منکر بوده اند، یا منتهاش به هزار احتیاط خود پرستی نیمه تصدیقی کرده بوده اند به حضور مبارک، و تمام مسئولیت مطلب را بر عهده خود اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی گذاشته اند. بدیهی است که در آن صورت هیچ پادشاه عاقل نمی تواند بدون تأمل زیر تدابیر غیر معروف برود، ولیکن هر گاه وزرای ما از روی علم کافی، مسئولیت تکالیف خود را، موافق قاعده، بر عهده خود بگیرند، چنین حوادثی به وجود نمی آید. ملکم،

— توسعه علوم جدید و مبارزه با مخالفان —

ملکم در حمایت از تجدد خواهان و مبارزه با مخالفان و کهنه پرستان و رواج علوم جدید، نامه‌هایی به وزارت امور خارجه می‌نویسد. او در باره بسط «علم اقتصاد» در ایران همیشه تذکراتی به دربار و دولت می‌داد. در نامه زیر می‌نویسد:

«در ایران از همه علوم شمه‌ای گفته و نوشته شده بجز علوم اقتصاد و سیاست اقتصادی».

او خواهان ایجاد بانک، راه آهن، تأسیس شرکت‌های تجاری، انتشار اسکناس و گرفتن قرضه از مردم، و همچنین از خارج، برای پیشرفت همه جانبه مملکت بود^۱. مبارزه با افکار نو و علوم جدید را پیش‌بینی می‌کرد، معتقد بود که تصادم دو نیروی کهنه و نو، امری حتمی و طبیعی است. ملکم در گزارش روز ۴ رجب ۱۲۹۲، که از لندن به تهران فرستاده، به وزیر خارجه چنین می‌نویسد:

(۱) دکتر فریدون آدمیت می‌نویسد:

«ملکم چاره کار را در این می‌دید، که باید از مدیران و مشاوران و کمپانی‌های خارجی مدد خواست، و انجام امور را به دست آنها سپرد. اصول طرح ملکم این بود، اولاً يك هیئت صد نفری مدیران و مهندسين فنی و متخصصين خارجی به ایران خواست، و وزارتخانه‌ها و تشکیلات دولتی را به آنها سپرد، که تحت نظر وزرای ایران امور مملکت را انتظام دهند، و آیین جدید مملکتداری را به ایرانیان بیاموزند. ثانیاً هزار نفر شاگرد به فرنگستان فرستاد، که تحصیل علوم و فنون جدید کنند و آدم بشوند، نه اینکه به قول او دوسه تا زن بگیرند و تهیدست به وطن خود بازگردند. ثالثاً پای کمپانی‌های خارجی را باید به ایران بازکرد، و با اعطای امتیازات اقتصادی، سرمایه‌های خارجی را در ایران به کار انداخت، و از طریق احداث راه آهن، ایجاد طرق و شوارع، بازکردن بنادر و رودخانه‌ها بر روی کشتی‌های خارجی، اصلاح وضع مسکوکات، تأسیس بانک ملی، ایجاد کارخانجات، افزایش تولید محصولات صنعتی و فلاحی، و بالاخره توسعه تجارت داخلی و خارجی و وسائل احیا و ترقی مملکت را فراهم ساخت... فکر آزادی، صفحه ۱۵۱.

خداوند گارا! شش ماه بود که از تهران هیچ خبر نداشتم باینکه حالتهای آنجا در نظرم مجسم است و خوب می دانم هجوم مشکلات به چه درجه حواس بندگان عالی را مشغول دارد، از این تأخیر اخبار خالی از تعجب نبودم، چون در این عهد همه جا ظهور حوادث غیر مترقبه خیلی محتمل است. از این سکوت طولانی آن جناب امجد يك خستگی و يك حزن مبهم روح و جسم مرا احاطه کرده بود، تا اینکه تعلیق بندگان عالی، مورخه ۱۳ جمادی الاولی، پریروز که غره شهر رجب است رسید و تصورات مشعشعش مرا قدری تسکین داد. دیدم حالت همان بود که می دانیم و مطلب همان است که بارها شکافته ایم. بلی، بیکاری خلق، فقر عامه، بی پولی دولت، و خطرات بی پولی، مطلب همین، حالت همین، و درد همین است. و اگر واقعاً هنر و کفایت و دولتیخواهی داریم وقت ابراز آن حالا در همین مقام و بر سر همین مطالب است. هر کس يك صفحه از تحریرات بنده را خوانده باشد، می داند که در هیچ مقام و نسبت به هیچ کس متعلق نبوده ام. بلکه همیشه شرط ارادت و معنی ذکری را در صدق تعرض و در ملامت معایب قرار داده ام، به اطمینان این سابقه حالت خود، بدون واهمه از نسبت تملق، عرض می کنم که قرنهای قبل تا مثل آن جناب امجد يك وزیر تربیت بشود. خداوند عالم در وجود شما بیست صفت بزرگ جمع فرموده، که هر کدامی از برای افتخار يك وزارت کافی است. واللہ به روح حقیقت قسم که اعتقاد من همین است که هنوز شما هم از مراتب قوت خلقت خود خبر ندارید: مزاج سالم، شعور کامل، حافظه بی مثل، تجربه سی ساله، اطلاعات خارجه، ذوق کارهای بزرگ، همت، بیطمعی، مذهب، شاه پرستی، خلق بشاش، غبرت وطن، بی قیدی اولاد، عرضه هر قسم ریاست دیگر، خدا و طبیعت به جهت سرشت وجود يك وزیر، بیش از این، چه محسنات جمع بکنند. علاوه بر این امتیاز شخصی، در يك عهد هنر پرور، بريك نقطه ممتاز، وزیر چنان پادشاه واقع شده اید، که هر بی انصاف و کور بر شرافت و جامعیت و کمالات مقدسشان معترف و متحیر است. با سایر صفات همایون که مثل آفتاب بر همه کس روشن است کار ندارم، شما همین يك نکته را ملاحظه بفرمایید که وجود شما را در میان این همه نوکرها، از جاهای دور چطور پیدا کردند، و به جهت حفظ و ترقی سرکار، چه قدر ایستادگی و نکته دانی به کار بردند، و با آن همه مخالفین با سلیقه و خیالات آن جناب، تا به چه حد همراهی و مساعدت فرمودند. از برای کدام وزیر بیش از این توجه ملوکانه میسر بوده، به هر نکته حالت خود ملاحظه بفرمایید خواهید دید، که خداوند عالم به جهت اجرای کارهای بزرگ، جمیع شرایط وزارت را بر دور سرکار جمع فرموده، چقدر کفران نعمت و چقدر جای

توسعه علوم جدید و مبارزه با مخالفین

تأسف خواهد بود که این همه حسن اتفاق و این همه مساعدت روزگار را از برای ترقی این عده ، بیحاصل بگذارید . بنده يك حرف بندگان عالی را به هیچ وجه هرگز قبول نخواهم کرد: نشد، نمی‌شد، نگذاشتند، نمی‌گذارند، همه اینها الفاظ لغو و درجنب قدرت شما دروغ نالایق است. اگر آن کارهای عمده که اصل مطلب است تا به حال نشده ، بنده سبب اصلی را منحصر به این می‌دانم، که شما آن طور که باید درصدد اجرای آنها نبوده‌اید. می‌فرمایید نمی‌گذارند. آنها حق دارند زیرا که نمی‌فهمند. از هر علم همیشه شمه‌ای در ایران بوده است، اما از علوم اکونومی پولطیک ، که همه تازه و همه محصول این عهد است، در ایران هرگز بویی نبرده است . در تمام کتب ایران لفظی نیست که دایر بر اکونومی پولطیک باشد . هیچ حکیم ایرانی بدون چندین سال درس فرنگی ، هرگز نخواهد فهمید که پول کاغذی، یعنی چه ، و استقراض ملی به چه تدبیر ممکن است . ما اهل ایران قطعاً عقلمان از عقل فرنگیها کمتر نیست ، ولیکن این تقصیر بزرگ را داریم که هنوز فرق عقل و علم را نفهمیده‌ایم . فراشهای وزرای ما دور نیست از مخترع تلغراف عاقلتر باشند، اما جمیع عقلای ما بدون تحصیل علم ابداً نخواهند فهمید ، که از کلکته تا به لندن چطور می‌توان حرف زد. بانك و استقراض ملی و راه آهن و ترتیب کمپانی و جمیع فروعات اکونومی پولطیک نیز، همین حکم تلغراف را دارند. چون از فنون و از تدابیر اکونومی هیچ لفظی تحصیل نفرموده‌اند ، به همین دلایل که از این مطالب هیچ لفظی در ایران نبوده است ، لهذا حق دارند که معنی این تدابیر را نفهمند و بر این نوع عرایض ما بختندند . ولیکن ما که بر حقیقت این علوم به هزار دلیل معتقد شده‌ایم و به علم الیقین می‌دانیم که نجات دولت بسته به قبول این تدابیر است ، نباید انکار و عدم علم سایرین را سد اجرای این تدابیر قرار بدهیم. ماهرگز نمی‌گوییم که ما وارد و مالک این علوم هستیم. حرف ما منحصر به این است که این علوم در فرنگستان حی و موجود و اولین اسباب زندگی این عهد شده‌اند . و ما هم باید احکام این علوم را قبول نماییم ، همان طور که چندین سال با مرحوم میرزا آقاخان جنگیدیم که باید تلغراف ساخت، حالا هم باید بجنگیم که راه آهن باید ساخت. همان طور که آن مرحوم با وجود کمال شعور خود، ترتیب تلغراف را از برای ایران مشکل و نامناسب و مایه مرارت می‌دانست ، عقلای امروزه ما نیز بانك و راه آهن را مشکل و نامناسب می‌دانند. اگر آن جناب امجد با آن علم و تجربه که دارند ، سرنوشت این همه خلق و فخرهای این سلطنت بزرگ و نجات این دولت معظم و جمیع امیدهای وزارت خود را ، در مقابل بی‌علمی دیگران، مغلوب و فانی بسازید ، پس فرق کفایت

و بیکارگی ، فرق غیرت و بی قیدی چه خواهد بود؟ عقلای ماهر چه می خواهند بگویند. چیزی که ما باید علی الا اتصال فریاد بزنیم، و شب و روز حواس و قوای خود را صرف اجرای آن نماییم ، این است که بانك و راه آهن در این عهد از برای ایران شرط حیات شده است ، و خارج از این مقدمات ، هر تدبیر و هر زرنگی و هر پهلوانی که به کار ببریم، بجز مزید فلاکت و هجوم گرسنگی و تمسخر و تقبیح دنیا هیچ حاصل نخواهیم دید - ملکم^۱

تملق و چاپلوسی

ملکم به علت دور بودن ممتد از محیط
تربیتی آلوده شرق، و داشتن تحصیلات
و اخذ تمدن فرنگی ، سعی داشت و

حتی تظاهر می کرد که از دروغ گویی و تملق پرهیزد . او در بیشتر از نوشته های خود از چاپلوسی و دروغ نکوهش بسیار کرده، و آن را مایه خرابی و نابسامانی کشور دانسته، و در حقیقت نیز حق با او بوده است. گرچه عده ای او را دروغ گو ، حقه باز می دانند ، با این حال او در نوشته هایش همیشه سعی دارد چاپلوسی، تملق، دروغ گویی و حتی دراز نویسی را محکوم کند . بدون تردید چاپلوسی ، یعنی دروغ گویی یکی از خطرناکترین خصایص بشر است ، که نزد هر ملت و در هر سرزمینی ریشه کند مانند موریانه بنای اخلاق جامعه را می خورد، و آن را از پای درمی آورد و به ورطه نابودی می کشاند. تملق دانه ای است که در شوره زار پستی و انحطاط اخلاقی يك قوم می روید، و با آب خودخواهی و هوای بیخبری پرورش می یابد و می بالد و میوه اش در بازار خودکامگی و خود سری عرضه می شود و ، ناگزیر نتیجه و بهره ای جز ناکامی و

۱) پاکت هفتم ، مشتمل بر ۴ نمره، نامه شماره يك . از مجموعه اسناد بایگانی را کد وزارت امور خارجه ایران .

تملق و چاپلوسی

شکست به بار نمی آورد. تملق ماده زهر آگین و دلفریبی است که به دست افرادی شیاد و بدسگال، و در عین حال زرننگ و موقع شناس فراهم می آید، و مردان یا زنان کوتاه فکر با ماسکی که از آن می سازند، چهره زشت اخلاقی خود را می پوشانند، و یا نقطه های خالی شخصیت خود را پرمی کنند. تملق پيله خوش رنگی است که کرم جهالت آن رامی تند، تا پروانه زیبای آزادمنشی و روشنفکری را در آن، زندانی و نابود سازد.

تاریخ زندگانی سران و فرمانروایان ملل و ممالك، از نقش نابود کننده تملق نمونه های فراوان به یاد دارد. این نمونه ها به خوبی نشان می دهد که چگونه چاپلوسان، مانند قارچ های زهری، با هزار نیرنگ خود را به افراد سرشناس و صاحب قدرت رسانده، با تسخیر افکار آنان، سرنوشت کارهای مهم را به دلخواه خود تغییر داده، و یا سیاست يك کشور را دستخوش تزلزل و یا زوال کرده اند.

تملق يك بیماری زیاده طلب است، و کسی که به آن معتاد شد، نه تنها ترك عادت نمی تواند بکند، بلکه هر روز نیز به شنیدن کلمات و دیدن حرکات و سکانات چاپلوسانه حریص می شود، و نیازی به گفتن نیست که وقتی چنین حالتی در کسی پیدا شد، سقوط یا دست کم بدنامی او ناگزیر خواهد بود. چه بسا فرمانروایان که می توانسته اند برای مردم خویش منشأ خدمات بزرگ باشند، اما پنبه دسایس و وساوس چاپلوسان چنان گوش آنان را پر کرده که تا آخر عمر فرمانروایی خود هرگز نتوانسته اند سخن راست و خیر اندیشه کسی را بشنوند، و تنها هنگامی به خود آمده و بر بیخبری خویش آگاه شده اند، که کار از کار گذشته و همه راههای بازگشت و تنبه به رویشان بسته بوده است.

حقیقت تلخی است، اما قابل انکار نیست که خاورزمین، همواره مهد پرورش تملق و چاپلوسی بوده، و بزرگان این سرزمین غالباً بهترین پرورنده و مشوق چاپلوسان بوده، و نا آگاه از خطرهایی که مآلا در

انتظارشان بوده به این دسته از موجودات پلید میدان می‌داده، و کمبودهای روحی و اخلاقی خود را با سخنان فریبنده آنها پر می‌کرده‌اند.

بدیهی است که هرچه مبنای قدرت روحی و اخلاقی این بزرگان سست‌تر بوده، تأثیر سخن چاپلوسان در آنها بیشتر و بالاتر بوده، و آنان به راحتی بیشتری می‌توانسته‌اند بساط دروغ‌بافی و فریبکاری خود را بگسترند و اندیشه بزرگان را مسموم کنند.

چاپلوسان در کار فریبکاری خود ظرافت و دقت خاصی دارند، و همیشه در ساختن و پرداختن بهترین و شیواترین و مهیج‌ترین عبارات، تردستی غریبی به کار می‌برند، و در گذشته که میدان عمل و سیعتری داشته‌اند، گاه بزرگان یا اشخاصی را که در خدمت آنان به سر می‌برده‌اند، تا مقام خدایی و بالاتر از آن برده و اراده آنان را مافوق اراده و مشیت خداوندی می‌دانسته‌اند.

اینان در برابر اراده يك سلطان، یا امیر، حتی حوادث غیر مترقب را نیز محکوم و مردود شمرده، مدعی می‌شده‌اند که هر چه شخص مورد نظرشان بخواهد همان می‌شود، نه آنچه را که خدا بخواهد یا بر حسب اتفاق پیش آید. و چه بسیار مواقع که حدوث يك بلای آسمانی را نتیجه قهر و غضب سلطان، یا به اصطلاح خودشان «خداوند» دانسته، و یا بر طرف شدن بلایی را از برکت وجود او قلمداد کرده‌اند.

می‌توان گفت که بیشتر خرابی و فساد اخلاقی جوامع شرقی، معلول پیدا شدن چاپلوسان در دربار بزرگان و سران آن جوامع، و نتیجه بدآموزیهای این افراد به آنها بوده است. بدین معنی که در آغاز تملق و چاپلوسی، اساس و اخلاق بزرگان را فاسد و نابود کرده، و بعد مردم به مصداق «الناس علی دین ملوکهم» به جانب این عادت زشت روی آورده و سرانجام به ورطه پستی و انحطاط سرنگون شده‌اند.

اینک به عنوان شاهد در مورد نقش چاپلوسان در دربار بزرگان

تملق و چاپلوسی

وسران ممالك شرق، به نقل نامه‌ای که ملکم خان به وزیر خارجه نوشته، و در آن به یکی از نمونه‌های جاری و ساری چاپلوسی در دربار پادشاه عثمانی - که نمونه‌های فراوان آن در دربار پادشاه وقت بوده - اشاره کرده است، می‌پردازیم تاخواننده گرامی دریابد که چاپلوسان در دربار بزرگان و سران ممالك شرقی چه نقشهای خرابکارانه و گمراه کننده‌ای داشته و دارند :

«لندن ، مورخه ۲۲ محرم ۱۲۹۳ - نمره سیم .

...از مضامینی که عموم رؤسای فرنگستان از اطراف بر سر دولت عثمانی

می زنند ، همین یکی را عرض می کنم .

می گویند ممالك عثمانی بلا حرف مال سلطان است ، و هیچ دولت حق ندارد که آن ممالك را از سلطان بگیرد . اما سلطان هم به هیچ وجه حق ندارد که آن ممالك را از نعمات ترقی این عهد محروم بدارد ، و يك قطعه عمده دنیا را از برای دنیا بی حاصل بگذارد ، عموم وزرای دول آسیا می بایستی این مضمون را بر دیوار کل اطاقهای خود بنویسند ، و بهترین جزو دولتخواهی خود را صرف تحقیق این مطالب بنمایند .

يك حقیقتی هست که می بایستی متصل در گوش اولیای ما به هزار زبان اعلام بشود ، در ایام سابق ، از عهد جمشید گرفته تا این اواخر ، هر دولت کاملاً مختار بود که مملکت خود را موافق دلخواه خود اداره نماید . بیست سی سال است که این اختیار به کلی از دست دول رفته . است حالا چه دولت بلژیک ، چه دولت فرانسه ، و چه دولت روس ، به حکم استیلای ترقی مجبور هستند که اوضاع خود را به اندازه و بر وفق ترقی اطراف ترتیب بدهند . دیگر نمی توان گفت که ملك ملك من است ، دلم می خواهد بarm را با شتر حمل نمایم ، چنانکه چند سال قبل از این ، آمدند و به ایران گفتند دیگر نباید اسیر فروشی بکنی . دیگر نباید هیچ کس را شکنجه نمایی . به حکم همان دلایل نیز در يك موقع مناسب می روند به خان خوقند می گویند ، تو دیگر مستحق حکمرانی نیستی . و به سلطان عثمانی می گویند ، تو دیگر اذن نداری که مالیات فلان ولایت را به میل خود تلف نمایی . بلی و صد بار بلی ، در عهد خاقان مغفور دول خارجه هیچ حق نداشتند که چنین حرفها بزنند ، اما چکنیم که در این سی سال ترقی دنیا شرایط زندگی دول را به کلی زیر و زبر کرده است . حال دیگر در دنیا هیچ دولتی نیست که بتواند بگوید من تجارت نمی خواهم ، من معادن و جنگلهای خود را بیکار می گذارم .

من لوازم زراعت را فراهم نمی‌آورم. هر وزیری که بخواهد این نوع استقلال
عهود سابق را از برای دولت خود حفظ نماید، او جاهل مطلق و کور خطرناک
است، او مخرب دولت و خائن پادشاه خود است. پارسال سلطان عثمانی در
حین حرف گفته بود، فلان عمارت را انشاءالله فلان طور خواهم ساخت.
معمار باشی عرض کرده بود انشاءالله در زمان مثل شما پادشاه چه معنی دارد.
انشاءالله برای سایر مردم خوب است که از خود قدرتی ندارند، اما
شما که شاهنشاه هستید، شما که خلیفه روی زمین هستید، همه کار را به
يك اراده می‌توانید انجام بدهید. انشاءالله دلیل عجز است و تلفظ چنین عبارت
از برای وجود همایون که جامع جمیع قدرتهاست، به کلی خلاف اصول است.
سلطان این مضامین را زیاد از وصف، تحسین و آن معمار خائن را حقیقه غرق
التفات فرموده بود، ولیکن امروز در روزنامه‌های معتبر و در مجالس عالیه،
وقتی از دولت عثمانی حرف می‌زنند، می‌گویند استقلال سابق عثمانی، سلطنت
مرحومه عثمانی. و السلام - ملکم،

مقرری سفرای ایران

دریافت حقوق و مقرری سفرای ایران

در کشورهای جهان، خود داستانی

است رقت آور و تأثرانگیز که تازمان

ورود مورگان شوستر امریکایی و هیئت مستشاران او به ایران ادامه داشت.
در آن ایام دولت ایران در کشورهای روسیه، انگلستان، عثمانی
و فرانسه چهار سفیر دائمی داشت، و در بعضی مواقع نیز سفرایی به
بعضی از ممالک می‌فرستاد، و یا سفرای مقیم را مأمور حفظ منافع ایران
در کشورهای همجوار کشور مقیم می‌کرد.

ارسال حقوق و مقرری و مخارج این سفارتخانه‌ها چنین بود، که
پس از تصویب شاه و صدراعظم و صدور فرمان مربوطه، وزارت امور
خارجیه، حواله مبلغی را که می‌بایستی به سفیر مورد بحث تعلق بگیرد،
به شکل (برات وصولی) به نام یکی از مستوفیان ایالات ایران صادر

می کرد، و مستوفی آن ایالت یا ولایت، چنانچه بودجه ای داشت، وجه حواله را می پرداخت، و در غیر این صورت آن را نکول می کرد. قبل از آنکه برات دولتی حواله شود، سفیر و یانمایند و قوم و خویش او در تهران، می بایست برات صادره را نزد مستوفیان همه ایالات و ولایات که در تهران بودند ببرد، و آنها پشت آن را امضا کنند. این امضاها وقتی زیر براتها قرار می گرفت که اولاً «عزب دفتر» ها، یعنی منشیان و مستوفیان، در دفاتر خود نام برات گیر و حقوقی را که او مثلاً از ایالت دیگر می گرفت، نمی دیدند، و ثانیاً هیچ گونه بدهی از وی در دفاتر مشهود نبود. پس از آنکه همه مستوفیان پشت برات را مهر می کردند، تازه اول بدبختی و ناراحتی سفیر شروع می شد. او مدتی در بازار و در میان اقوام و خویشان خود به جستجوی کسی می پرداخت، که طرف تجارتی در ایالت مورد نظر داشته باشد و بتواند این مبلغ را به وسیله دوست و آشنای خود در آنجا وصول کند. اگر چنین کسی پیدا می شد و امکان وصول برات میسر می گردید، مبلغی تا حدود صدی ۲۵ به عنوان شتلی، بهره، پول چای، پیشکش و غیره، از اصل برات کسر می گشت و بدین ترتیب حقوق جناب سفیر به صورت «قران» نقره، یا «پول سیاه»، و بعدها اسکناس، از ایالتی که برات در آن صادر شده بود به تهران می آمد. و اگر درین جاده ها و شوارع، پای اسبها، قاطرها، والاغها نمی پیچید و این حیوانات بیگانه به اعماق دره کوهستانها پرت نمی شدند، و یا قافله گرفتار دزدان و راهزنان نمی گردید، حقوق و مقرری سفیر سالم به تهران می رسید، و او پس از دادن انعامی به قافله سالار، کیسه های نقره را تحویل می گرفت، و به داخل خانه می برد. اما اگر پول ارسالی دچار حوادث فوق می شد، در این صورت حقوق و مقرری آن سال او از بین می رفت. در سالهای آخر سلطنت ناصرالدین شاه، صرافی در تهران بود که بعدها لقب «امین السفرا» گرفت، این صراف برات سفرای ایران را با کسر مبلغی

در حدود «تومانی صنار» و یا کمتر و بیشتر، و پس از کسر کرایه حمل از ایالت مورد نظر تا تهران، و مخارج دیگر، نقداً در تهران به سفرا و یا خویشان آنها می پرداخت، و بعد این پول به اشکال گوناگون تبدیل به ارز می شد. اغلب اتفاق می افتاد که دو یا سه سال، برات حقوق و مخارج سفیر و سفارت ایران در خارج صادر نمی شد. در این صورت وضع نکبت آور جناب سفیر را در مملکت غربت به خوبی می توان حدس زد. به همین جهت اغلب سفرای ایران در ممالکی که اتباع ایران زیاد بودند، مثل روسیه و عثمانی، هنگام فروش تذکره، امضای ویزا، گواهی وراثت، گواهی فوت، و شرکت در دعوی تجاری بازرگانان ایران و خارجی به نفع ایرانیان، و یا پیشامدهای دیگر، مبلغی به عنوان «مخارج آبدارخانه» می گرفتند. در ممالکی که اتباع ایران وجود نداشته اند، سفیر ایران با گرفتن رشوه و مقرری از دولتی که در آنجا مقیم بوده، و یا انجام کارهای تجاری و یا تکیه بر درآمد شخصی، که در تهران داشت زندگی خود را تأمین می کرد.

چگونگی صدور و وصول حواله تلگرافی، باپستی از تهران به کشورهای خارج و تبدیل قران ایران به پول مملکت مورد نظر نیز، خود داستان مفصلی دارد که شنیدن سرگذشت های سفرا درباره آن خالی از لطف نیست. در بین سفرای ایران در خارجه، میرزا ملکم خان ناظم الدوله، سفیر ایران در انگلستان و بعدها ایتالیا، در نوشتن نامه به وزارت خارجه برای وصول مقرری و مخارج سفارت از همه بی باکتر بوده، و مراسلات زنده ای به وزیر و گاهی هم به صدراعظم می نوشته است، که برای نمونه چند گزارش نقل می شود:

«لندن، به تاریخ ۲۱ شهر صفر ۱۲۹۳ - نمره اول

خداوند گارا! سال به آخر رسید و هنوز مقرری این سفارت در تهران باقی است، تا امروز قریب چهل هزار فرانک از تهران برای این سفارت فرستاده

مقرری سفرای ایران

شده است . منافعی که از برای مخارج امساله این سفارت مجبوراً داده و می‌دهم ، و پول نقدی که خرج تلغراف کرده‌ام ، و آن جزئی تنخواهی که به صاحب‌منصبان این سفارت رسانده‌ام ، هر گاه حساب بفرمایند خواهند دید که از همه بابت ، امسال کمتر از دو هزار تومان به بنده رسیده است . چه حسنی خواهد داشت که مادلل این تأخیر را بیان نمایم . سبب این تأخیر ، خواه در لندن باشد ، خواه در طهران ، خواه در ینگی دنیا ، نتیجه آن ، در فرنگستان سفیر ایران بی‌موجب ممکن نیست که اسباب رسوایی دولت خود نشود . امنای مالیه ما خواهند گفت پول را در طهران حاضر کرده‌ایم ، اما نمی‌توانیم به فرنگستان بفرستیم . ننگ این عجز صد مرتبه بیشتر از نداشتن پول است . خیلی دول هستند که پول ندارند ، اما تا امروز هیچ دولتی دیده نشده است که سفرای خود را يك سال در فرنگستان گرسنه بگذارد ، و بعد با کمال اطمینان قلب بگوید ، من تکلیف خود را به عمل آورده‌ام ، پول حاضر است ، اما به حسن تدبیر ، امور تجارت را چنان مضبوط کرده‌ام ، که هیچ‌کس نمی‌تواند این پول را از طهران حرکت بدهد . خواهند گفت که حمل و نقل پول بر عهده مأمورین است .

اولاً این حرف را وزرای زنگبار هم جرأت نمی‌کنند بگویند . ثانیاً مأمورین چه کنند در صورتی که اولیای دولت ما تمام قدرت و هنر خود را صرف این کرده‌اند ، که جمیع شرایط زندگی این عهد را رد نمایند . صد يك قدرت وزیر مالیه را به من یا به يك شاگرد عربهای مصر بدهید ، در آن واحد ده کرویر پول را از يك سر دنیا به سر دیگر می‌فرستیم . بانك نساختیم خیلی خوب ، در این مسئله حقیقه علم و کفایت و دولتخواهی بزرگ به کار بردیم ، زیرا که هر گاه بیست کرویر پول به ایران می‌آوردند ، آن وقت پول از ایران کم می‌شد و روفق تجارت ما از میان می‌رفت . این ملاحظات حکیمانه همه صحیح بود ، و الحمد لله از بلیه بانك محفوظ ماندیم ، و از حسن اتفاق در فرنگستان چنان اسبابی فراهم آمد ، که تا ده سال دیگر هیچ‌کس قدرت اینکه حرف بانك ایران را به زبان بیاورد نخواهد داشت . حالا که از این بابت آسوده شده‌ایم ، چه عیب خواهد داشت که دولت علیه از برای جزیی حسابهای خارجه خود ، اقلایکی از بانکهای تفلیس یا اسلامبول یا بمبایی را عامل خود قرار بدهد ، بهمان طور که جمیع دول و جمیع تجار و بقالهای فرنگستان قرارداد داده‌اند . وزیر مالیات ما دو کلمه به یکی از بانکها بنویسد ، که فلان مبلغ فرانك در فلان موعد به فلان سفارت ایران بدهید ، و من معادل این مبلغ را در فلان وقت به شما می‌رسانم . رساندن بیست سی هزار تومان از تبریز به تفلیس ، یا به اسلامبول ، چه اشکالی خواهد داشت ؟ اگر اولیای دولت علیه در

مقابل این جزیی عمل، که از ادنی جزئیات تکلیف دولت است عاجز مانده اند، پس در مقابل سایر مهمات دولت چه خواهند کرد؟

هرگاه دولت علیه، مقرری مأمورین خود را در يك روز معین می داد، آن وقت آسان بود که این چند نفر تاجر خارجی که در ایران هستند، کار خود را طوری ترتیب بدهند که در يك روز معین پول را در ایران بگیرند و در فرنگستان تحویل بدهند. اما چون این چند نفر تاجر می دانند پول دولت کی می رسد و کی نمی رسد، اقتضای معاملات خود را از مهرهای دیگر ترتیب می دهند. وقتی آنها پول لازم دارند، پول دولت حاضر نیست. وقتی پول دولت حاضر می شود، آنها پول لازم ندارند، ولیکن با بانکهای تغلیس و اسلامبول این طور نخواهد بود. هر وقت پول حاضر باشد آنها می گیرند. اگر پول را قبل از وقت مقرر برسانید يك جزیی منفعت می دهند، و اگر بعد از وقت مقرر برسانید، يك جزیی منفعتی می گیرند. دور نیست مستوفیهای ما بگویند، خزانه دولت از برای منفعت مزبور ضرر خواهد کرد. مگر حالا ضرر نمی کند؟ الآن خزانه دولت سالی اقل از صدی چهل، بلکه بیشتر، از برای مقرری مأمورین خود منفعت می دهد. فرقی این است که عوض صد پنج که دولت می توانست از مقرری سفرا کم بکند، و به بانک بدهد، حالا ما باید پنج مقابل آن را از همان مقرری کم بکنیم، و با تحمل صد قسم رسوایی و ضرر دیگر، بدهیم به تجار مختلف. هرگاه اولیای دولت علیه، هنوز هم از معنی بانک به حدی غافل هستند که حتی از اسم بانک خارجی می ترسند، اقل این قرار معروضه را بایکی از صرافهای فرنگستان بنا بگذارند. به این معنی که به یکی از صرافهای اینجا بنویسند که، ای صراف، فلان مبلغ فراغ در فلان وقت به فلان سفارت ما بدهید، و این مبلغ را در فلان وقت، در تبریز یا در اسلامبول، به گماشته شما خواهیم رسانید.

بدیهی است که این تفصیل را از برای آن جناب امجد نمی نویسم. بندگان عالی همه این نکات را بیست سال پیش از این خوانده و عمل کرده اند. مقصود این است که این عمل مقرری سفرا که بیست سال است شان و اعتبار و مصالح دولت ایران را در نظر عامه فرنگستان پایمال، و بیشتر از هر نوع ننگ ما را ذلیل و خوار کرده، و به صد نوع تدبیر جزیی می توان رفع نمود، هرگاه حکمت اولیای دولت هیچ يك از این تدابیر را قبول نکند و به جهت تأخیر مقرری سفرا بهانه مشکلات واهی را يك نوع غنیمت و مفت خود بشمارد، و جمیع راههای این نوع معاملات را عمداً از هر جهت مسدود بکند، امثال ما بندگان بجز التماس و دعا چه می توانیم بکنیم؟ و این نیز واضح است که بنده

مقرری سفرای ایران

این حرفها را از برای شخص خود عرض نمی‌نمایم . من شخصاً کمال تشکر و امتنان را از توجهات بندگان عالی دارم ، و اگر دولت علیه به سفرای خود يك دينار هم ندهد ، بنده هیچ حرف و شکایتی نخواهم داشت ، ولیکن وقتی می‌بینم غفلت و عجز اولیای دولت ما در این مسئله سهل چه نوع ضررهای وسیع بر عموم اوضاع ایران وارد می‌آورد ، و وقتی می‌بینم دولت ایران به واسطه همین يك غفلت ، دقیقه به دقیقه ، از دایره دول خارج و از عدم کفایت دولتی خود به دست دوست و دشمن چه قسم دلائل عجیب می‌دهد ، هر گاه به قدر ذره‌ای انصاف و دولتنخواهی در وجود من باشد ، باید بی‌تأمل از اینجا به هزار زبان فریاد نمایم ، که اگر دولت ایران می‌خواهد دولت بماند ، باید حکماً در فرنگستان سفارتی داشته باشد ، و اگر می‌خواهد سفارت داشته باشد ، باید رسم سفارت داری را اقلاً از جاپون یاد بگیرد - ملکم^۱،

*

د لندن مورخه ۲۲ محرم ۱۲۹۳ - نمره چهارم

- خطاب به وزیر امور خارجه ایران -

نه تنها يك دينار پول به من نداده بودند ، بلکه صراحةً به من نوشته بودند که ما به هیچ شرط و منفعت پول طهران را نمی‌توانیم به شما برسانیم . چه بگویم به آن خاگنهای بیرحم و بی‌شعور ، که کار یکی از اعظم دول روی زمین را به جایی رسانده‌اند ، که مثل جناب شما وزیر و مثل بنده نوکر ، با جمع وسائل دولتی و شخصی نمی‌توانیم دو هزار لیره پول را از پایتخت ایران به لندن برسانیم ، و پس از آن همه سعی و تدبیر باز هنوز مجبور هستیم که اوقات خود را صرف این توضیحات نماییم . جالب شده و پریشانی این سفارت سهل است ، اما با چنین وضع کدام امکان تجارت ، و چه امید ترقی ، چه ادعای حقوق ، و چه انتظار از اعتنای خارجه - ملکم^۲،

*

د لندن ، ۱۵ شهر جمادی الاول ۱۲۹۳ - نمره اول.

بعد العنوان

.... فرق مزبور این است که سایر نوکرهای دیوان ، همه حاضر هستند که بدون پول جمیع خدمات دنیا را با کمال جرأت بر عهده بگیرند . بنده بر عکس آنها هستم و همیشه عرض کرده‌ام ، که اگر قبل از خدمت به بنده ، پول

۱ (۱) پاکت سوم ، مشتمل بر ۸ نمره (۱) .

۲ (۲) پاکت سوم ، مشتمل بر ۸ نمره (۴) .

کافی و بلکه پول زیاد تر نرسانید ، از من به قدر ذره‌ای کارسازی نخواهد شد . بنده به هیچ وجه ادعا نمی‌کنم که هر گاه به من پول زیاد بدهید، خدمات بزرگ خواهم کرد . من در صورت داشتن پول زیاد، باز نوکر ناقابل هستم . پس تصور بفرمایید بدون پول چه نوع باز بیمعنی خواهم بود . در ایران مرا تقبیح خواهند کرد و خواهند گفت نوکر قابل آن است که خدمت را بدون پول انجام بدهد . بنده از آن ملامت و از این نوع بیکارگی خود هیچ خجالتی ندارم ، زیرا که بیسمارک و کارچاکوف و جمیع وزرای فرنگستان در این نوع بیکارگی با من شریک هستند . چاکران ایران سالها بدون موجب می‌توانند به اصطلاح خود خدمتها بکنند، اما اگر موجب ماریشال ما کماهون، دو هفته عقب بیفتند حکماً از پاریس فرار خواهد کرد . حکام مامدتها بدون موجب به دین و به دولت خدمتهای نمایان می‌کنند، و هر روز از قدرت عقل و از کمالات شخصی خود دلائل تازه بروز می‌دهند ، اما اگر پرنس بیسمارک مجبور بشود که از برای تحصیل موجب خود ، این قبیل مضامین پیدا نماید ، بعد از دو روز این قدر شعور نخواهد داشت که يك دکان بقالی را بگرداند . بنابراین قانون ، هر وقت اولیای دولت علیه به من فرمایشی می‌فرمایند ، اول باید تحقیق بفرمایند که آیا مقرری بنده رسیده است یا نه . اگر رسیده است مطمئن باشند که معنی فرمایش ایشان به درستی فهمیده خواهد شد ، و با تمام قدرت خود در اجرای آن خواهم کوشید، ولیکن هر گاه ببینند که موجب بنده نرسیده است آن وقت یقین بدانید که شعور من مغشوش است ، و در جواب فرمایش ایشان این قبیل حرفهای بیجا بروز خواهد کرد - ملکم .»

*

د لندن، ۱۱ رمضان ۱۲۹۳ - نمره سیم

بعد العنوان...شکی نیست که دولت ایران حقوق نوکرها را یازود یادیر کاملاً می‌رساند، اما نمی‌دانم چطور شده است که اولیای دولت علیه به خدمات نسبه عشق‌غریبی دارند . همیشه می‌گویند شما فلان قدر از برای خدمت دولت خرج بکنید بعد ما به شما می‌رسانیم . خدمت نسبه به چه کار دولت می‌خورد ، وانگهی يك نفر نوکر تا کی و تا چه قدر باید به دولت خود قرض بدهد . بفرمایید در تهران حساب بکنند و ببینند از دولت چقدر طلب دارم ، و بعد از روی انصاف بفرمایند که آیا ممکن است باز مبالغ دیگر به دولت قرض بدهم . آن مأمورین ما که با وجود داشتن قرض احضار شده‌اند، در حقیقت از اینجاها فرار کرده‌اند . اما بنده در اینجا هزار گروی دارم، چطور می‌توانم عیال خود را در کوچه‌های لندن بگذارم و به ایران فرار بکنم . آنچه نوشته‌ام معلوم است

مقرری سفرای ایران

هیچ کدام را باور نفرموده‌اید . و باز این دفعه می‌فرمایید پول شما در تهران حاضر است ، خودتان بیایید بگیرید . مثل این است که در قحطی طهران به اهل طهران بفرمایید آذوقه شما را در مصر حاضر کرده‌ام . وانگهی هرگاه اولیای دولت علیه در رساندن جزیی مقرری سفارت به این طورها معطل مانده‌اند ، پس شرایط سفر همایون شاهنشاه روحی فداه را چطور فراهم خواهند آورد - ملکم .»

با وجودی که ملکم خان با صراحت ، مقرری و حقوق معوقه‌اش را مطالبه می‌کند و حتی در یکی از نامه‌ها مأموران وزارت خارجه و مستوفیان را « خائنه‌ای بیرحم و بیشعور » می‌داند ، با این حال حواله حقوق او در سال ۱۲۹۴ هـ (۱۸۷۷ م) صادر نمی‌شود ، و در نتیجه چند ماه بعد ، نامه دیگری بدین شرح به وزیر امور خارجه می‌نویسد :

د لندن ، ۲۰ شعبان ۱۲۹۴ - نمره هفتم .

بعد العنوان...مطلب را مجدداً تصریح می‌نمایم. اگر واقعاً از بنده خدمت می‌خواهید، اولاً باید طلبهای مرا بامنفعت آن التفات بفرمایید. و ثانیاً باید مواجب بنده بر سر وعده بدون لزوم عجز و گریه در لندن به من برسانید. اگر این کار را نکنید ، بنده ابداً حرف نخواهم داشت ، اما اولیای دولت هم نباید منتظر خدمت باشند . بلی موافق اصطلاحات ایران « اطاعت و بندگی » خواهم کرد. « نوکر فدوی » و « جان نثار حقیقی » خواهم بود . اما بندگی و جان نثاری بنده، از برای دولت اصلاً فایده نخواهد داشت . نمی‌توانید بفرمایید که این حرفها را از راه طمع عرض می‌کنم ، زیرا که همت بنده این قدر هست که به يك اشاره آن جناب امجد از دوازده هزار تومان مقرری سفارت چشم ببوشم. پس این عرضها را باید حمل به علو سلیقه ، به درستی نیت بفرمایند . خدمت را آن نوکر می‌تواند بکند که قادر این نوع صداقت باشد ، و چون می‌دانم که آن جناب امجد نیز ، مشتری این نوع نوکری هستند ، این است که در ابراز حقیقت حالت خود ، این طور جسارت می‌نمایم . حالا که اصل مطلب مفهوم شد ، محض پیروی رسوم عادیه ، مجدداً عرض می‌کنم که اگر هیچ مواجب ندهند ، باز بنده حقیقی و نوکر جان نثار هستم ، و هر چه اشاره بفرمایند با کمال ارادت اطاعت خواهم کرد - ملکم .»

ارسال این نامه‌ها هم تأثیری در هرج و مرج اداری دوران سلطنت ناصرالدین شاه نکرد، تا اینکه مورگان شوستر به سمت مستشار مالیّه ایران منصوب شد. شوستر با همکاری و کمک حسینقلی خان نواب، وزیر امور خارجه، دو طرح برای وزارتخانه ریخت:

طرح اولی مربوط به بودجه سازمان اداری و سیاسی وزارتخانه خارجه در مرکز بود. و طرح دوم مربوط به بودجه سفارتخانه‌های ایران و حقوق و مستمری سفرا در خارج، و به موجب این دو طرح، شوستر جمع کل بودجه وزارت امور خارجه را به این شرح تعیین کرد. ۱- مقرری دائره و اعضاء مرکزی، و مقرری سفارتخانه‌های جنرال کنسولگریها، به اضافه حقوق اعضای منتظر خدمت و مستمریات ۵۵۰۵۱۵۷۵۰ قران.

۲- مصارف و مخارج ایاب و ذهاب مأمورین و صرف و اخراجات و طبع اوراق و دفاتر و قیمت نشان و غیره ۳۱۴۴۵۰ قران، و جمع کل ۷۸۳۰۰۰ قران.^۱

شوستر بودجه سفارتخانه‌ها را به وسیله بانک شاهنشاهی، برای آنها حواله کرد، و برای اولین بار در تاریخ این وزارتخانه، سفرای ایران، آخر هر ماه، مقرری تعیین شده را دریافت می کردند. کشف تلخیص می نویسد:

«... از چند سال به این طرف، دفعه اول بود که نمایندگان سیاسی ایران در خارجه، از خزانه‌ای که در وقت ورود شوستر به کلی تهی بود و حالا کم کم پر می شد، منظمأً مواجب خود را دریافت کردند.»^۲

کلات و کوهک

پس از شکست افتضاح آمیزی که
فتحعلی شاه در قفقاز از روسها خورد،
و هفده شهر آباد و پرجمعیت این خطه

زرخیز از ایران منتزع و ضمیمه روسیه شد، جدا شدن قسمت مهمی از
بلوچستان از ایران، در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، یکی دیگر از
وقایع ننگ آور دوران سلاطین قاجار بود.

بلوچستان از هزاران سال قبل، ضمیمه ایران بود. اقوام بلوچ
که از نژاد آریایی هستند ابتدا در کرانه های بحر خزر زندگی می کردند.
قوم بلوچ همیشه در دفاع از این مرز و بوم شرکت داشتند، چنانکه
فردوسی گوید:

سپاهی زگردان کوچ و بلوچ سگالیده جنگ مانند قوچ
که کس در جهان پشت ایشان ندید برهنه يك انگشت ایشان ندید
درفشی برآورده پیکر پلنگ همی از درفشش بیازید چنگ
بلوچها جنگاوران دلیری بودند که در اکثر نبردها شرکت داشتند،
چنانکه در رکاب نادرشاه در فتح هندوستان نیز سهم بودند. نادر سردار
بزرگ ایران به پاس دلیریهای بلوچان فرمان داد قسمت جنوب غربی سند،
ضمیمه حکومت بلوچستان شود. پس از استیلای انگلیس بر هندوستان،
در نخستین شورش بزرگی که وطنپرستان هندی علیه استعمارگران انگلیس
کردند - چون راه عقب نشینی و فرار شورشیان به طرف بلوچستان و
ایران بود - انگلیسها در صدد برآمدند، این راه ارتباطی را قطع کنند.
بدین منظور در سال ۱۲۵۴ هـ (۱۸۳۸ م) حمله بزرگ قوای انگلیس برای
تصرف کلات آغاز گردید. ارتش انگلیس سعی داشت از گردنه «بلان» قوای

«مهرابخان» امیر بلوچستان را تارو مار کند^۱. در این جنگ سلاحهای جدید و تاکتیک ارتش منظم انگلیس، قوای پارتیزانی و نامنظم بلوچ را متلاشی کرد. انگلیسهای مهاجم، امیر مهرابخان را با عدهای از سران بلوچ به قتل رسانیدند، و کلات را که سی هزار نفر جمعیت داشت تصرف کردند. اما دو سال بعد باردیگر جنگاوران بلوچ با قوای انگلیس به جنگ پرداختند، و این بار ارتش انگلیس تلفات بسیار سنگینی دید. در روزهایی که احتمال نابودی باقیمانده قوای انگلیس می رفت، فرمانده آنان بانصیرخان ثانی، پسر کوچک مهرابخان، وارد گفتگو شده بین طرفین قرارداد صلح امضا گردید. انگلیسها ضمن قراردادی قسمتهایی از بلوچستان را ضمیمه قلمرو خان کلات کرده، و در حدود ۷۹۳۸۲ میل مربع را در اختیار وی گذاردند، که از آن جمله امارات «لس بلا» و «خاران» را هم باید نام برد. این اولین اقدام انگلیس برای جدایی بلوچستان از ایران، و ایجاد منطقه ای که مرز ایران و هندوستان را از هم جدا کند، بود.

از این پس ابتدا «خانان کلات» و سپس سایر خوانین و رؤسای قبایل بلوچ، از ایران جدا شدند. ولی در عین حال بسیار اتفاق می افتاد که رؤسای قبایل بلوچ علیه مظالم انگلیسها قیام می کردند و به ایران پناهنده می شدند. اما وجود عمال انگلیسی در دربار و دستگاههای دولتی ایران، و از هم پاشیدگی سازمانهای انتظامی مملکتی، و نبودن قشون منظم و بودجه کافی، سبب می شد تا به آنها کمک و مساعدت لازم نشود.

حوادث مختلف، تا سال ۱۲۷۳ هـ (۱۸۵۶ م) که قیام بزرگتری علیه انگلیسها در هندوستان شد، و میهن پرستان هندی حتی از قتل عام زنان و اطفال انگلیسی خود داری نمی کردند، ادامه داشت. قیامها و کشتارها و شورشهای مختلف، دولت انگلیس را به فکر ایجاد خط تلگراف از هندوستان تا اروپا انداخت. در همین اوقات روسها هم برای دست یافتن

کلات و کوهك

به خلیج فارس و تسخیر مستعمره زرخیز هندوستان، سعی و تلاش می کردند. این اوضاع و احوال سبب شد تا نایب السلطنه هند، فرمان تأسیس خط تلگرافی (هند و اروپا) را صادر کند . عبور خطوط تلگرافی از راه بلوچستان و خلیج فارس به اروپا ، اولین هدف اصلی استعمارگران انگلیس بود . لرد کرزن، طراح معروف وزارت خارجه انگلیس، در این باره می نویسد :

«...وارد کردن ایران در دایره روابط تلگرافی با ممالك اروپایی جهت خاصی نداشت، و هرگز به این نیت نبود که برای ایران از این راه يك منبع عایدات سرشار ایجاد شود، بلکه هرگاه کشور ایران در سر راه مملکت وسیع هندوستان واقع نشده بود، که دولت انگلستان بدان محتاج باشد، کشور مزبور می بایستی سالهای متمادی در انتظار داشتن سیم تلگراف بماند، تا اینکه فشار احتیاجات زندگانی تدریجاً تأسیس سیمهای تلگراف را در آن مملکت به صورت عمل در آورد ...»^۱

بدین منظور در سال ۱۲۷۶ هـ (۱۸۵۹ م) کشیدن خطوط ارتباطی آغاز گردید ، و در ۱۲۷۸ (۱۸۶۱ م) سرهنگ فردرک گلداسمیت ، با يك دسته مهندس، مأمور نقشه برداری و دیدن خوانین بلوچ شد. چون سیم تلگراف زمینی ، ۲۴۰ کیلومتر ، در خاک بلوچستان پیش می رفت، گلداسمیت با دادن هدایا و پول واسلحه فراوان «خدادادخان» فرمانفرمای دارالسلطنه کلات را با انعقاد قراردادی با دولت انگلستان هم پیمان کرد، و قراردادی نیز با «جام میرخان» برای عبور سیم تلگراف منعقد نمود. سرهنگ گلداسمیت يك مقرری سالانه به مبلغ پنج هزار روپیه برای خداداد خان حاکم کلات که از جانب دولت ایران بدین سمت منصوب شده بود، تعیین کرد. او همچنین با دو نفر از سران قبایل «باهو کلات» و «دشتیاری»

۱) تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم - تألیف محمود محمود.

نیز قراردادهایی منعقد نموده آنها را برای شورش علیه ایران آماده کرد. خوانین بلوچ که همگی خود را خدمتگزار ایران می دانستند، و از جانب پادشاه ایران فرمان «خان» و «حکومت» داشتند، از ۱۲۸۴ (۵ ۱۸۶۷ م)، علیه ایران دست به شورش زدند تا جایی که به نواحی سیستان و مکران نیز تجاوز کردند، و قسمتهایی از سرحدات را متصرف شدند.

هنگامی که دولت ایران به فکر اعزام قوایی برای سرکوبی خوانین شورشی افتاد، دولت انگلیس به حمایت طوایف بلوچ برخاست، و مانع از اعزام قوای ایران به آن حدود شد، و حتی ادعای حاکم کلات را نسبت به قسمتی از بلوچستان و سواحل مکران وارد دانست. دولت بی اطلاع و جاهل ایران که در فساد غوطه ور بود وعده ای از آنها جیره خوار دولت انگلیس نیز شده بودند، سرانجام موافقت کردند که حکمیت دولت انگلیس را بین ایران و خان کلات قبول نمایند. و از این زمان به بعد قسمت مهمی از بلوچستان از ایرن جدا شد و خان کلات تحت حمایت انگلیس قرار گرفت.

در ماه اکتبر ۱۸۷۰ م (۱۲۸۶ هـ) گلداسمیت که درجه ژنرالی گرفته بود، با جلال و جبروت به پایتخت قبله عالم نزول اجلال کرد، و چند روز بعد به اتفاق سفیر انگلیس با ناصرالدین شاه ملاقات نمود. شاه پس از دیدن نقشه ترسیمی او از دو نقطه مهم «کج» و «گوادر» به سهولت و بدون اینکه مقاومتی کند گذشت، و این نقاط سوق الجیشی را به آنها داد. ولی وقتی به او اهمیت «کوهک» و «دشتیاری» را گوشزد کردند، او از گلداسمیت خواست تا قسمتهایی که در اعوجاج رود دشت واقع شده، و همچنین ناحیه «کوهک» که جزو متصرفات «کلات» تعیین شده بود، همچنان ضمیمه ایران باشد.

اما گلداسمیت این خواهش را نپذیرفت. تا اینکه سرانجام میرزا سعید خان، وزیر امور خارجه، در ۱۵ جمادی الثانی ۱۲۸۷ (اول سپتامبر



میرزا سعید خان

۱۸۷۱)، نامه‌ای به «الیزن» وزیر مختار انگلیس در تهران، نوشت و به‌خاطر «ختم گفتگو و ملاحظه دولت انگلستان»^۱ از قسمتهای مهم‌خاک

(۱) سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، ص ۳۵.

ایران صرف نظر کرد. اینک عین بخشش نامه وزیر باتدبیر امور خارجه ایران :

« بعدالعنوان ... »

مراسله آن جناب، مورخه ۱۵ شهر جمادی الاخر، به ضمیمه نقشه جناب جنرال گلداسمیت، مأمور مخصوص دولت انگلیس، در باب خط سرحد مابین بلوچستان متصرفی و متعلق دولت علیه ایران، و اراضی و املاک متعلقه و محوله به دولت متعلقه کلات از خاک بلوچستان، واصل شد و هر دو از عرض پیشگاه اقدس همایون اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی دام سلطانه گذشت. بر حسب امر و اشاره ملوکانه، جواب آن جناب جلالتمآب، به احترام تمام زحمت افزا می شود که، دولت ایران با حقوق صحیح که در قطعه بلوچستان برای خودش می دانست، به محض ملاحظه میل دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، در اتمام و حسن ختام این مسئله، و تشخیص یک حد فاصله در این میانه، مراسله و نقشه آن جناب را قبول کرده، و منتظر نتایج مطلوبه و عظیم الفائده این موافقت بزرگ و همراهی خود، از جانب دولت انگلستان است، تا به حسن تأویل و تفسیر و مساعی جمیله مثل آن جناب، سفیر کافی و خیر خواه، که همه این تفصیلات را حساً و شهوداً کمابین می معلوم کرده اند، چه ظهور نماید. فی شهر جمادی الاخری، سنه ۱۲۸۸ - میرزا سعید خان. »

انگلیسها با این موافقتنامه، پیروزیهای بزرگی نصیبشان شده، بدون صرف پول و یا جنگ موفق شدند قسمت عظیمی از بلوچستان را تحت سلطه خود در آورند. نواحی متصرفی عبارت بود از :

۱ - ایالت بزرگ کلات، شامل : سراوان، گچی و جالوان.

۲ - ایالت خساران .

۳ - ایالت پاغی و یسیله .

هنوز دوسالی از تصرف نواحی مذکور نگذشته بود، که باردیگر انگلیسهای استعمارگر، به فکر پیشروی بیشتری در خاک بلوچستان افتادند. در سال ۱۲۹۰ هـ (۱۸۷۳ م) به دستور نایب السلطنه هندوستان، نیروهای نظامی وارد «پنجیگور» شده، «نوروزخان خارانی» را تحریک کردند که ناحیه «مشکیل» یا «مشکید» را تصرف کند. کشمکش سه

سال طول کشید . ناصرالدین شاه برای اینکه از هدف دولت انگلستان اطلاع پیدا کند، به وزیر خارجه دستور داد، تا میرزا ملکم خان ناظم الدوله، سفیر ایران در لندن، را مأمور مذاکره با وزارت خارجه انگلستان بنماید. تا قبل از این دستور شاه به ملکم، امور مرزی و اختلافات ناشیه از تجاوز انگلیس در مجاورت مرزهای هندوستان و خلیج فارس، با نایب السلطنه هندوستان و یا در تهران با سفارت انگلیس حل و فصل می شد. ولی این بار شاه ایران تصمیم گرفت که موضوع را مستقیماً با دولت انگلیس در میان بگذارد. وزیر امور خارجه ایران، در روز ۲۵ ذیحجه ۱۲۹۲، تلگرافی به میرزا ملکم خان مخابره کرده، و از او می خواهد تا با «لرد دربی» وزیر امور خارجه انگلستان، ملاقات کند و نظر او را در باره «کلات» و همچنین «کوهک» که مورد تجاوز جدید نیروهای انگلیس واقع شده بود، بخواند.

میرزا ملکم خان پس از ملاقات با لرد دربی، روز ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۹۳ هـ (۱۸۷۷ م) طی گزارش ضمیمه نمرة ۲ به وزیر امور خارجه، چنین می نویسد:

د بعد العنوان

... در همان روز ورود تلگراف آن جناب امجد، در باب کلات، به لرد دربی^۱ که به واسطه تعطیل عید به بیرونها رفته بود، کاغذی نوشتم و وقت ملاقات خواستم. جواب نوشت که حالا از شهر دور هستم، همین که به شهر آمدم، از برای ملاقات شما حاضر خواهم بود. بعد از يك هفته محض دیدن مادرش که زیاد ناخوش بود، به شهر آمد، در همان روزها مادرش مرد، و خود لرد دربی، به این واسطه تاده روز از جمیع کار و از هر نوع مجالس خارج ماند. بعد به من رقعہ نوشت و يك روز را معین کرد که برویم او را ببینیم. صبح همان روز وعده، رقعہ دیگر نوشت و عذر زیادی خواست، که چون در همان ساعتی که به شما وعده داده ام، امپراطریس آلمانیا مرا احضار کرده است،

لهذا خواهش دارم که ملاقات امروز را به فردا بگذارید. فردای آن روز رفتم به وزارت خارجه، لارد مشارالیه را دیدم و بیان مطلب را این طور ابتدا نمودم، گفتم به حکم دستورالعمل طهران، آمده‌ام به جناب شما مطلب مهمی اظهار نمایم. گفت من از برای شنیدن آن حاضر هستم؛

گفتم اولاً از شما می‌پرسم که خیال و مقصود دولت انگلیس در باب کلات چیست؟ لارد در بی حرکت متعجبانه کرد و گفت من منتظر این سؤال نبودم، و معنی این سؤال را درست نمی‌فهمم. گفتم معنی سؤال من این است که به استقلال و به بیطرفی حالت کلات خللی وارد خواهید آورد یا نه؟ آیا اوضاع و حدود آن ملک را تغییر خواهید داد یا نه؟

لارد در بی پس از يك دقیقه تحیر و معطلی گفت تأسف دارم که قبل از وقت مرا مطلع نساختید، که از من این سؤال را خواهید کرد. اگر از این نیت شما پیش از وقت مطلع می‌شدم، جواب شما را موافق قاعده حاضر می‌کردم. شما می‌دانید که این نوع کارهای ما همه راجع به وزارت هند است.

راست است سؤال و جواب شما باید با من باشد، اما من هم باید جمیع این مطلب را با کارگزاران هند مذاکره نمایم، لهذا جواب سؤال شما را در این مجلس نمی‌توانم بگویم. مطلب را در جاهایی که لازم است درست تحقیق می‌کنم و جواب شما را به موجب نوشته در همین دو سه روز به شما می‌رسانم، قبل از جواب مکتوبی از حالا می‌توانم به شما بگویم که ما خیال نداریم ملک کلات را بگیریم، و به هیچ وجه طالب این نیستیم که کلات یا افغانستان را جزو ممالك هند نماییم. ما آنچه در هند ملک گرفته‌ایم از برای ما بس است، بلکه به اعتقاد من خیلی زیاد است، و اصلاً لازم نداریم که وسعت تازه بر حدود خود بیفزاییم، و انکهی می‌دانید ولایات بلوچستان همه فقیر و خراب و خلق آنها همه ایلات گرسنه و بیمصرف هستند. تصرف آن ولایات از برای ما هیچ فائده نخواهد داشت، اما گویا ما با خوانین آن ولایات بعضی قراردادهای عهدی داریم، که باید در صورت بعضی وقوعات در امورات آنها مداخله داشته باشیم. من از این قراردادها درست اطلاع ندارم، حتی این را هم درست نمی‌دانم که با حضرات قرار معینی داریم یا نداریم. شاید شما بهتر می‌دانید. آیا شما خاطر دارید که دولت انگلیس با خوانین آنجا این نوع قراردادها داشته باشد یا نه؟

بنده گفتم از ارتباط و قراردادهای مخصوص شما در آن ولایات خبری ندارم. چیزی که می‌دانم این است که در این اواخر دولت ایران و انگلیس در باب استقلال و بیطرفی کلات با همدیگر قرار معینی گذاشته‌اند. لارد در بی قدری فکر کرد و گفت، من خاطر می‌آید که با خان کلات يك قرار مخصوصی

کلات و کوهك

هم داریم. بعد برخواست و يك نقشه باز کرد و دره «بولان» را نشان داد و گفت ما با خان کلات قرار داریم، که به جهت امنیت آن حدود، هر وقت مصلحت بدانیم مختار باشیم لشکری به آن دره مأمور بکنیم. بعد گفت اما این اطلاعات و جوابهای من کافی نیست. بهتر این است که تفصیل این سؤال شما را یادداشت بکنم، و جواب شما را به موجب نوشته از روی تحقیق بدهم. در این بین قلم دست گرفت و سؤالات مرا باز يك به يك پرسید، و همه را نوشت. به این معنی که آیا دولت انگلیس شرایط استقلال و بیطرفی کلات را حفظ و رعایت خواهد کرد، یا نه؟

آیا تمام آن ملك، یا يك جزو آن ملك را خواهد گرفت یا نه؟
آیا بر حدود و بر اوضاع آن ملك تغییری وارد خواهد آورد یا نه؟
لاردری، پس از یادداشت سؤالات بنده، باز این مطلب را بیان نمود که مصلحت و میل دولت انگلیس به هیچ وجه در این نیست که حدود خود را در آن صفحات توسعه بدهد، و در آخر کلام خود این طور ختم نمود که در همین دوسه روز جواب همه را به شما خواهم رسانید.

لاردری خیال کرد که مطلب من تمام است. بنده گفتم این سؤال من مقدمه مطلب من بود، حال باید اصل مطلب را حسب الحکم اولیای دولت علیه به شما اعلام نمایم. پرسید اعلام شما چیست؟ گفتم تمام بلوچستان به انضمام کلات اصلاً جزو ممالك ایران است، و دولت ایران تمام بلوچستان را مال و حق خود می دانست. لاردری گفت اما این معنی مقبول و معترف نبوده است. گفتم شاید این معنی را دولت انگلیس اعتراف و قبول نکرده باشد، اما دولت ایران به حکم تاریخ و به هر قسم دلیل، تملك کل آن ممالك را جزو ایران می داند. بلی مکرر اتفاق افتاده که به واسطه انقلابات داخله، يك جزو بلوچستان از تصرف واقعی کار گزاران ایران خارج مانده، ولیکن این قسم انفصال موقتی از برای عموم ولایات حالیه ایران وقوع داشته است. بدیهی است که این نوع انقلابات درونی هرگز نمی تواند حقوق اصلی ایران را از آن ممالك سلب نماید، زیرا که هیچ عهد نامه و هیچ قرار دولتی در میان نبوده است، که آن ولایات را از ایران جدا کرده باشد. قراری که داریم منحصرأً به آن است که در این اواخر با دولت انگلیس قبول کرده ایم. سبب و معنی و روح این قرار فیما بین، البته در نظر جناب شماست. دولت ایران بر حسب اصرار دولت انگلیس، استقلال يك جزو بلوچستان را اعتراف کرد، به دو ملاحظه، یکی اینکه از مراتب دوستی و همراهی خود نسبت به دولت انگلیس يك دلیل قوی داده باشد، و یکی دیگر اینکه در میان ایران و هند يك خاک مستقل و



میرزا ملکم خان ...

بیطرف بر قرار کرده باشد، و دولت ایران تصدیق خود را بر این وضع جدید کلات، مبنی بر این شرط می‌دانست، که دولت انگلیس نیز شرایط استقلال و بیطرفی کلات را کاملاً رعایت خواهد کرد. حال به اقتضای این معنی قرار فیما بین دولت ایران به شما اعلام می‌کند، که اگر دولت انگلیس خللی بر استقلال و بر بیطرفی کلات برساند، دولت ایران قرار فیما بین را منسوخ و تمام بلوچستان را جزو ممالك ایران خواهد دانست.

کلات و کوهک

لارد در بی تعجیبی کرد و گفت از این قرار دولت ایران می خواهد مملکت گیری تازه نماید؟ گفتم ایران احتیاج به تسخیرات تازه ندارد، همین قدر می خواهد خاک و حقوق خود را حفظ نماید. گفت جواب این فقره را نمی توانم حالا بگویم، مسئله را درست تحقیق خواهم کرد و بعد لازمه جواب را به شما خواهم رسانید. گفتم اعلام رسمی من همین قدر بود، حالا می خواهم چند کلمه هم خودم شخصاً بر این مذاکرات بیفزایم.

همین که لارد در بی حواس خود را جمع کرد و گفت حاضر هستم، بنده خیال و منظور خود را این طور بسط دادم. گفتم شما وزرای فرنگستان خیلی چیز می دانید، و ما اهل آسیا هیچ علوم و سرمایه نداریم، که بتوانیم بر علم شما چیزی بیفزاییم، و من در این مجلس به هیچ وجه خیال ندارم که بر اوضاع مشرق درسی به جناب شما بگویم. شماها از جمیع اوضاع ایران بهتر از جمیع اهل ایران اطلاع دارید. می دانید مالیات و استعداد لشکری ما چقدر است، می دانید که اداره ملک ما در چه حالت است، در اوضاع ظاهری ما، خواه قدرت و خواه ضعف، خواه عیب و خواه هنر، چیزی نیست که بر علم فرنگستان مخفی باشد. اما در زیر این اوضاع ظاهری يك چیز دیگری هست، که آن را نمی دانید و نمی توانید به قدر ما بدانید. نمی توانید از پیش خود تصور نمایید که ما اهل آسیا چه خیال داریم و چه طور خیال می کنیم. نمی دانید در مفر خود چه نوع آرزوها و چه قسم طرحها جا می دهیم. نمی دانید در سینه خود چه نوع حسابها و چه نوع بغضها جمع می کنیم، به خصوص نمی توانید درک نمایید که از این احساسات باطنی ما چه نوع نتایج می توان منتظر شد. لارد در بی گفت راست است، از این عوالم معنوی اوضاع مشرق مشکل است که ما بتوانیم اطلاعات کافی داشته باشیم. گفتم خواهش و اصرار من این است که اولیای دولت انگلیس از این قسم احساسات مشرق غافل نباشند، و الآن صراحة به شما می گویم، که بدون هیچ سبب و بدون هیچ فائده، رفتار حالیه شما خیالات دولت ایران را سخت متحیر و عقاید رؤسای ما را مملو از تأسف و رنجش ساخته است.

به تعجب پرسید که چه اتفاق افتاده و باعث رنجش چیست؟ بنده مذاکرات حدود بلوچستان و سیستان، و تفصیل مسئله کوهک را به میان آوردم، و جمیع آن مضامین و بیاناتی که در این باب به ذهن می رسد، آن جناب امجد خوب می توانند تصور بفرمایند، همه را به لباس بحث و شکایت و تأسف و رنجش بسط دادم. لارد در بی در جواب حرفهای من، همه را اظهار بی اطلاعی می کرد، و می گفت گویا در کوهک به جز چند ده خراب چیز دیگر نباشد. و گویا افغانها بر سر این دهات حرف دارند. گفتم افغانها بر این قطعه زمین، هیچ

حرف و هیچ حقی ندارند، وحیرت و رنجش ما در این است که باوجود اینکه هیچ کس بر سر کوهك حرف و ادعای حساسی ندارد، و با وجود اینکه کوهك عبارت ازچندده بیمعنی است، و با اینکه شما خودتان می گوئید دولت انگلیس ابدأ خیال و طمع برای این خاك ندارد ، و با اینکه اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی، به جهت این قطعه زمین، رای و میل و اصرار خود را مکرر اظهار فرمودند، باز دولت انگلیس مثل اینکه عمداً طالب رنجش ما باشد، این مسئله جزئی را بر خلاف انصاف و بر خلاف هر نوع مصلحت، مایه این همه کشمکش قراردادده است .

گفت ما ابدأ نمی خواهیم دولت ایران را از خود برنجانیم . گفتم پس آخر مقصود شما چیست ؟ اگر شما می گفتید دولت انگلیس کوهك را به جهت مصلحت خود لازم دارد، دولت ایران هیچ مضایقه نداشت، که به جهت مزید دلائل دوستی خود، موافق میل شما، با شما همراهی نماید . حتی اگر به من شخصاً می گفتید که کوهك را دولت انگلیس لازم دارد ، من تعهد می کردم در خدمت اولیای دولت مقصود شما را به عمل بیاورم، اما درد و شکایت ما در این است که بر سر کوهك از يك طرف ادعای استغنا و اظهار بیغرضی می نمایید ، و از طرف دیگر تصدیق دارید که کوهك مال دیگری نیست ، و بعد در تصدیق حق ایران طوری حرکت می نمایند که گویا در این فقره بجز تحقیر ایران و لجاجت نسبت به ما خیال دیگر ندارید . لارد در پی مکرراً تحاشی کرد که دولت انگلیس به هیچ وجه طالب رنجش و تحقیر ایران نیست . گفتم هر گاه مصلحت دولت انگلیس در تحقیر ایران بود ، من هیچ حرف و شکایتی نمی داشتم ، زیرا که هر دولت ، علی الخصوص مثل انگلیس دولت بزرگ ، مختار است که به جهت مصلحت خود هر کس را می خواهد برنجانند . اما حالا شب و روز مواظب اقوال و افکار این دولت هستم ، جمیع مذاکرات پارلمان و تحریرات دولتی شما را به دقت تمام می خوانم، در هیچ جا آثاری نمی بینم که مصلحت دولت انگلیس در تحقیر و رنجش ایران باشد . بلکه هر روز به صد دلیل مبرهن می بینم که پولطیک انگلیس مقتضی این است که روابط این دولت با ایران مبنی بر منتهای صفا باشد ، و حقیقتاً جای حیرت است که با وجود وضوح این مطلب ، چرا باید دولت انگلیس رضا و رنجش ما را این قدر سهل بشمارد . از این رفتار انگلیس نسبت به ایران چیزی که به خاطر می رسد، این است که اولیای انگلیس، هیچ اعتنایی به وجود ما ندارند، و ما راحتی قابل سؤال و جواب نمی شمارند. اینجا لارد در پی باز اظهار تحاشی کرد .

گفتم در لندن چه در ظاهر و چه در معنی ، از وزرای انگلیس و از

کلات و کوهک

جناب شما به جز محبت و احترام و انسانیت چیز دیگر ندیده‌ام، اما نمی‌دانم چطور شده است که عموم کارگزاران شما که در هند هستند، يك بی‌اعتنایی و يك عداوت مخصوص نسبت به ایران دارند، و چون رشته روابط ما در دست کارگزاران هند است، مخالفت هند علی‌الدوام حسن نیت لندن و طهران را ضایع و مغشوش می‌کند. گفت بعد از این سعی خواهم کرد که این جزئی اشتباهات فیما بین به کلی رفع بشود. گفتم در باب این وضع حالیه يك حرف دارم و بس، و می‌گویم دولت انگلیس دولت مقتدری است، و به دوستی و به حسن موافقت ماهیچ احتیاج ندارد، خیلی خوب اقلاً این را هم باید اعتراف نمایم که دولت انگلیس در هیچ صورت نباید رنجش و عداوت ایران را لازم داشته باشد، و اگر واقعاً رنجش و عداوت ایران را لازم ندارید، پس وقت است که جناب شما همتی نمایید و به من کمکی برسانید که نگذاریم روابط فیما بین، بدون جهت و بدون فائده، بیش از اینها مبهم و مغشوش بشود. در آخر لاردری، حسن موافقت شخص خود را با وعده جواب این مطالب باز به طور مهربانی تجدید کرد، و بنده از مجلس بیرون آمدم.

لاردری، محققاً مرد با انصاف و وزیر خیراندیش و خیرخواه ایران است. حرف را همه جا بسیار کم می‌گوید. در مجالس حتی از سلام سفرا وحشت می‌کند، اما در مقامهای رسمی همه گوش و هوش است. هر قدر که کم می‌گوید همان قدر هم خوب می‌فهمد. در این مجلس آخر اگر چه جمیع مطالب به قدری که تصور بفرمایید قویاً اظهار شد، اما چون همه بیانات از روی صدق و خیرخواهی محض بود، کلاً با حسن مساعدت و با کمال مهربانی قبول شد، و مجلس ما از هر جهت خوش گذشت. — مخلص صدیق، ملکم.

میرزا ملکم خان، پس از ملاقات، به دیدن لرد سالیسبوری وزیر هندوستان می‌رود، و با او درباره «کلات» و هجوم جدید نیروهای انگلیس به بلوچستان گفتگو می‌کند، اما متأسفانه میرزا ملکم خان سفیر پادشاه ایران در لندن! حتی وزیر خارجه ایران را محرم اسرار نمی‌داند، که گفتگوهای خود را با وزیر هند کابینه انگلستان، برای دولت ایران بازگو کند.

ملکم در گزارشی که در شعبان ۱۲۹۳ از لندن برای وزیر خارجه

ایران فرستاده، می‌نویسد:

«... چنانکه با پوسته [کذا] سابق اشاره کرده بودم، بالارد سالیسبوری وزیر هند يك مجلس مذاکرات مفصل کردیم. چون قرار داده بودیم مذاکرات این مجلس شخصی و محرمانه باشد، نمی‌خواهم از مطالب مذکوره چیزی به تحریر بیاورم. آن جناب امجد خوب اطلاع دارند چقدر مشکل است و چقدر طول دارد، تا کسی با وزیر انگلیس محرم و در نزد ایشان محل اعتنا واقع شود. مجلس ما زیاد طول کشید و حرفهای بسیار تازه گفته شد، به طوری که از وقوع چنین مجلس، مکرر واز روی صدق، اظهار خوشوقتی و امتنان نمود. در باب بی‌انصافیهای انگلیس نسبت به دولت علیه، و خبطهای این دولت در سمت ایران، و فوایدی که از اتحاد ایران می‌توان بر داشت، و خطراتی که از مایوسی و دشمنی ایران حاصل خواهد شد، و مکنونات خاطر بندگان اقدس همایون شاهنشاهی در این سفر فرنگستان، و طرح مدعی انگلیس در آسیا، و معایب غفلت انگلیس در ایران، و اصلاح گذشته، بر يك طرح معظم، که دقایق آن همه شکافته و همه محل تحسین شد، و بیست قسم فروعات دقیق که تعلق به این مسائل بزرگ دارند و سالها مایه تأمل و تعمق بنده بوده‌اند، همه را به فراغت و از روی اطمینان علمی بیان و مذاکره نمودیم. از طرز دقت و تشویق و تحسین و تعجب و سؤالات او شکی نبود، که بیانات بنده به هدر نمی‌روند. مکرر پرسید که حال تکلیف چیست؟ دولت ایران از انگلیس چه می‌خواهد، و دولت انگلیس در حق ایران چه باید بکند؟ در این فصول، شروح کامل، حاضر داشتم. همه را به طرزهای مناسب بیان نمودم. همین‌قدر عرض می‌کنم که در اصول مطالب با من کاملاً شریک شد. مکرر و مکرر از تازگی و ارمغانی این طرحها اظهار خوشوقتی و بیان امتنان کرد. و در آخر يك جوابی گفت، يك دنیا معنی داشت، ولیکن به چندین دلیل حالا در اینجا نمی‌توانم بیان نمایم. چیزی که می‌توان گفت این است که ممکن نیست این نوع مجالس بی‌اثر بمانند- ملکم»

در حالی که در پایتخت، همه از دشمنی انگلیس با ایران، و تلاش استعمارگران برای انتزاع افغانستان، بلوچستان و قسمتهای خلیج فارس غرق در حیرت بودند، سرهانی اولینسون جواب آنها را در چند جمله کوتاه داده، می‌نویسد:

«دولت ایران از ما سؤال می‌کند به چه دلیل و کدام حق ما از

بلوچها حمایت می‌کنیم؟ چرا دولت انگلیس با این اقوام محلی داخل در قرارداد می‌شود، و با اینها طرح دوستی می‌ریزد، ولی حاضر نیست با يك دولتی مانند ایران دوستی خود را حفظ کند؟ در صورتی که دولت ایران از روی میل و صمیمیت حاضر است با دولت انگلیس کنار بیاید، در حالی که دولت انگلیس حتی حاضر نیست خواهش دولت ایران را قبول کند، و با اصرار زیاد خان کلات را انتخاب می‌کند و با وی قرارداد می‌بندد؟

آیا دولت ایران نمی‌تواند این نکته را درك کند که مصالح سیاسی دولت انگلیس چنین اقتضا می‌کند، که دولت ایران را با ایجاد این نوع دول از سرحدات هندوستان برکنار و دور سازد؟^۱

ناصرالدین شاه وقتی از هدفهای شوم انگلیسها در شرق مملکت مطلع گردید، و دانست که تا قرار مرزی گلداسمیت را قبول نکند و کشوری (مثل افغانستان) بین ایران و هندوستان به وجود نیاید، پیشروی استعمارگران انگلیسی ادامه خواهد داشت، با امضاء قرارداد پیشنهادی گلداسمیت موافقت کرد. منتهی برای اینکه «کوهك»، «اسبندك» و محال «کنار بسته» به دست انگلیسها بیفتد، بار دیگر به میرزا ملکم خان دستور داد، که با لرد دربی وزیر خارجه انگلیس، درباره کوهك مذاکره کند.

ملکم در ۲۱ صفر ۱۲۹۳ در گزارش شماره ۲، چنین می‌نویسد:

«... لرد دربی در باب کوهك کاغذی به من نوشته است و می‌گوید، مصلحت نیست که مذاکره این مسئله را از تهران به لندن بیاورم. در اینجا به قدر يك کتاب حرف و به قدر يك دنیا تأسف دارم، ولیکن افسوس که نه حرف من و نه تأسف من، به قدر ذره‌ای فائده نخواهد داشت.

نمی‌دانم دستور العمل طامسون صاحب چه خواهد بود؟ شاید نظر به

(۱) کتاب «انگلیس و روس در شرق»، به نقل از «سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن» نگارش سپهبد امان الله جهانبانی، ص ۶۶.

گفتگوهای اینجانبان دستورالعمل مزبور همراهی دولت ایران باشد، ولیکن در این موقع لازم می‌دانم که حواس اولیای دولت علیه را بر يك مسئله اصلی درست متوجه بسازم. اولیای دولت انگلیس اگر چه نسبت به ما برحسب ظاهر با کمال ادب رفتار می‌کنند، اما در باطن و در اصل مطلب از قدرت و ازدوام ایران به کلی مأیوس شده‌اند. نمی‌خواهم عقاید باطنی حضرات را بیان نمایم، به علت اینکه مایه مزید کسالت خواهد بود. سبب مأیوسی و بی‌اعتنایی این دولت را آن جناب امجد به آسانی می‌توانند تصور نمایند. بندگان عالی‌خوب می‌دانند که در این عهد اعتبار و شان و بقای دول مبنی بر شرایط معین است. دولی که قوی نباشند در کمال عزت و اطمینان نمی‌توانند زندگی نمایند، اما دولی که موافق شرایط این عهد منظم نباشند، محال است که از دایره دول مردود نشوند. دولت دانمارك به قدر فرانسه پول ندارد، اما يك فوج دانمارك باید حکماً بعینه مثل يك فوج فرانسه باشد. دولت پورتقال به قدر آلمانها لشکر ندارد، اما سفارت پورتقال حکماً باید مثل سفارت آلمانها منظم باشد. کوچکی و کم‌پولی به هیچ وجه دخلی به بی‌انتظامی ندارد. در این عهد هر دولتی، خواه بزرگ و خواه کوچک، مجبور است که سروصورت خود را مثل سایرین پاک و منظم نگاه بدارد. در مجالس فرنگستان هر کس که خود را قابل مجلس بداند، باید حکماً پیراهنش مثل برف سفید، و چکمه‌اش براق، و دستکش و تمام لباس او موافق اصول متداوله، بی‌عیب و باصفا باشد. هر گاه کسی بدون جوراب با گیوه کهنه و لباس ژولیده بخواهد داخل مجالس اینها بشود، و دم در با کالسکه چی، به جهت صد دینار، منازعه و کتک کاری نماید، همچو شخص را اولاً هرگز راه نمی‌دهند، ثانیاً اگر هم به يك ملاحظه داخل مجلس بکنند، از همین حالت ظاهری او، همه کس، مراتب فهم و کفایت و قدر شخصیت او را فی‌الفور استنباط کرده، از او به قدر امکان دوری خواهند کرد. دول نیز بعینه همین حالت را دارند، خواه مثل روس بزرگ و خواه مثل دانمارك کوچک، خواه مثل انگلیس یورپایی و خواه مثل جاپون آسیایی، باید سر و صورت خود را مثل سایر دول منظم بسازند. باید مواجب سفرای خود را بدون مرافعه، در روز معین، برسانند. باید از برای صد دینار حساب جمیع اطرافیهای خود را به ستوه نیاورند. بانك و راه آهن داشته باشند. باید معادن و جنگلهای خود را به کار بیندازند. باید از استعداد خاك و ملت خود به قدر سایرین حاصل و منفعت بردارند. هر گاه يك دولتی بگوید اینها همه چرند است، من مواجبهها را همین طور خواهم داد، و معادن را همین طور خواهم گذاشت، و ترقیات خارجه را کلاً دروغ و بیمصرف خواهم شمرد، سایر دول

کلات و کوهک

هیچ حرفی نخواهند زد ، اما وقتی که آن دولت بیاید بگوید من هم دولت هستم ، خواهند خندید . وقتی بگوید فلان حق مال من است بیشتر خواهند خندید . و اگر وزیر آن دولت صدقسم فصاحت به کارببرد ، هیچ جواب نخواهند گفت ، و اگر سفیر آن دولت هزار سند و دلیل دولتی بیاورد ، هیچ اعتنا نخواهند کرد ، و اگر احیاناً دولت مزبور متغیر بشود و بخواهد اظهار قدرتی نماید ، موقع را غنیمت شمرده ، خواه از شمال خواه از جنوب ، قدمی پیشتر می گذارند و به سایر دول اعلام می کنند ، که ما به جهت ترقی دنیا این طور مصلحت دیدیم .

پس چه باید کرد ؟

باید دولت را نظم داد .

دولت قوی شدن ، حالا مشکل است ، اما دولت منظم شدن هیچ اشکالی ندارد ، زیرا که اصول انتظام دولت را مثل اصول انتظام يك کارخانه مشخص کرده اند . کاری که اولیاء دولت ما دارند این است که آن اصول را پیدا بکنند ، و مبنای کار خود را بر آن اصول بگذارند . خواهند پرسید که آن اصول کدام است ؟ عرض می کنم که آن اصول همانهاست که بیست سال در خارج علناً و عملاً^۱ مشاهده کرده اید ، و اگر در ایران وزیری هست که اجرای آن اصول بر ذمه او واجب باشد ، آن وزیر یا باید شما باشید ، یا باید بعد از این متولد بشود .
مخلص صدیق - ملکم

این نامه ملکم ، ناصرالدین شاه را بیش از پیش مأیوس کرد ، زیرا وی دانست که به علت ضعف ، فساد ، نبودن تشکیلات صحیح مملکتی ، و از همه مهمتر قشون منظم ، محال است بتواند با انگلیسها برابری کند ، و یا جلو پیشروی آنها را بگیرد . بدین سبب دستور امضای قرارداد مرزی را به میرزا محسن خان مشیرالدوله داد . این قرار مرزی روز ۹ شوال ۱۳۱۳ (۲۶ مارس ۱۸۹۶) به امضای «مشیرالدوله - دوران» رسید^۱ . تفسیر و تعیین خط مرزی نیز که احتشام الدوله ، و کلنل هوپک ، با یکدیگر توافق کرده بودند ، ضمیمه قرارداد شد ، و بدین ترتیب نیمی از سرزمینی که از هزاران سال قبل جنگاوران ایرانی در آن سکونت

داشتند ، از میهن ما جدا و ضمیمه مستعمره بزرگ و زر خیز انگلستان شد . اما در عوض قبله عالم ، و درباریان جاهل و فاسد او خوشحال بودند که « کوهك » ، « اسپندك » و « كنار بسته » به ایران بازگردانیده شده ، و انگلیسیان استعمارگر آنها را به ما بخشیده اند .

❦ احضار ملکم به تهران ❦

در سال ۱۲۹۳ هـ (۱۸۷۶ م) ناصرالدین

شاه هوس مسافرت به لندن و گردش

در اروپا به سرش می زند . وزیر امور

خارجه ، میرزا ملکم خان را از لندن به تهران احضار می کند . ملکم که از همه جا بیخبر بوده ، به خیال اینکه می خواهند از او حق و حساب بگیرند و یا تعویضش کنند ، فعالیت دولت عثمانی در انگلستان ، و همچنین پشتیبانی و مساعدت سفیر انگلیس در اسلامبول از عثمانی ، و بالاخره سوءنیت این کشور را نسبت به ایران بهانه آورده ، و حضور خودش را در لندن ضروری و لازم می داند . او در جواب وزیر خارجه چنین می نویسد :

« لندن - به تاریخ شهر شعبان ۱۲۹۳ ، نمره يك ،

بعدالعنوان ... به جهت تقویت پیشرفت امور ما در اسلامبول ، بنده تا

امروز البته ده دفعه دستورالعملهای مساعد و سفارشهای مؤکد از جانب این

دولت به سفیر انگلیس مقیم اسلامبول رسانده ام ، علاوه بر اینها وکلای حالیه

عثمانی هم آن جناب امجد را خوب می شناسند ، و هم از وسائل شخصی بنده

بیخبر نیستند . خوب می دانند از کج و ریشة ایشان چه نوع اطلاعات داریم ،

و در مقام ضرورت محرك چه قسم اسباب و منشأ چه نوع مرادتها خواهیم بود .

به این جهت هر گاه هیچ کار هم نکنیم ، همین بودن بنده در لندن و وسعت و

طرز مراوده من با عامه بزرگان فرنگستان ، از برای تأمل وکلای عثمانی خالی

از تأثیر عمده نخواهد بود . در این اوقات که باب عالی با يك غرور تازه

خود را از مخالفین اطراف غالب می بیند ، آیا غیاب سفیر ایران از لندن برای

احضار ملکم به تهران

مصالح کلیه ایران صحیح خواهد بود یا نه ؟ سفیر انگلیس مقیم اسلامبول که همیشه هواخواه و دوست صدیق عثمانی بوده ، نمی دانم چطور شده که بعد از مفارقت آن جناب امجد از اسلامبول ، با سفارت اسلامبول ماهیچ صفایی ندارد ، ولیکن چون خودش و عیال او از اول با من و کسان من يك الفت مخصوص داشته ، و مرا هم در لندن با جمیع رؤسا و دوستان خود مربوط می بیند ، در امورات ایران با مأمورین ما يك نوع مدارا می کند . هر گاه سفارت اینجا پنج روز خالی بماند ، قطع بدانید امورا اسلامبول به کلی دیگرگون خواهد شد . البته در نظر دارید که به محض غیاب آن جناب امجد ، از اسلامبول ، زحمات و تدابیر ده ساله و همه آن حقوقی که با هزار قسم خونابه و مساعدت بخت از برای دولت علیه تحصیل کرده بودید ، همه به طوری رفت که حال چند سال است يك جزو آن را هم نمی توانیم به دست بیاوریم . دور نیست بفرمایید در غیاب بنده مأمور دیگر مواظب این امور خواهد بود . بلی آن مأمور دیگر در صورتی که خیلی قابل باشد ، بعد از ده سال تحصیل و خبط و تجربه ، آن وقت خواهد فهمید که در لندن پیش کدام اشخاص باید رفت ، و معنی فلان لفظ را از کدام مترجم انگلیس باید پرسید . خلاصه در این حالت اوضاع عثمانی و در این پریشانی و محتملات فرنگستان ، اقتضای عقل ظاهری این بود که اگر هم بنده در چین می شدم ، مرا به چاپاری به لندن بفرستید ، ولیکن در ممالک مشرق مدتی است که ما به تدابیر معکوس عادت کرده ایم ، مطلب را نمی توانم و نمی خواهم بیش از این شرح بدهم . عقیده و سلیقه بنده هر چه باشد ، رای و حکم اولیای دولت در هر صورت صحیح و مطاع خواهد بود .- ملکم »

بعد از وصول این نامه ملکم به تهران ، نامه ای از طرف وزیر خارجه به او نوشته می شود و علت احضارش را مسافرت قریب الوقوع ناصرالدین شاه به فرنگستان و احتمالاً انگلستان می دانند . ملکم در جواب وزیر خارجه چنین می نویسد :

د لندن - به تاریخ شهر شعبان ۱۲۹۳ ، نمره يك ،
بعدالعنوان

... سفر اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه روحی فداه ، در این اوقات از جمله محالات است . با وصف این نمی دانم به چه خیال باز بنده را احضار فرموده اند . قطعاً مصلحت دیگر منظور دارند ، در هر صورت من حاضر

هستم ولیکن از بندگان عالی باز مخصوصاً استدعا می‌کنم که در اینجا فرمایش غیر ممکن در حق بنده روا ندارند .

چندی است اطبای من اصرار می‌کنند ، که به حکم وجوب باید اقلّاً تا چند روز بروم حمام دریا ، با اینکه از اینجا تا لب دریا بیش از يك ساعت و نیم راه نیست ، و با اینکه در این فصل هیچ فعله در لندن نمی‌ماند ، بنده به واسطهٔ پریشانی ، بی‌پولی درلندن ، ناخوش و محبوس مانده‌ام ، و اولیای دولت علیه مرقوم می‌فرمایند ، چون حالت شما به واسطهٔ بی‌پولی این طور پریشان شده است ، و چون يك سال است به شما يك دینار نرسیده است ، لهذا از پول هیچ حرف نزنید و بلا درنگ از لندن بیایید به تهران ، بیست روز بمانید و برگردید . اخلاص و عبودیت و غیرت و دولتخواهی يك نوکر در مقابل چنان فرمایش چه می‌تواند عرض نماید . - ملکم .

میرزا ملکم خان در نامهٔ دیگری چنین می‌نویسد :

« لندن - به تاریخ ۶ شهر شوال ۱۲۹۳ .

« . . . در باب احضار بنده باز تأکید فرموده بودید ، با اینکه سفر بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحی فداه ، در این اوقات از دایرهٔ امکان خارج است ، با اینکه آمدن بنده به تهران هیچ معنی و فایده نخواهد داشت ، و با اینکه به واسطهٔ علیلی مزاج محققاً قبل از آنکه به تهران برسم در راه تلف خواهم شد ، و با اینکه از این قسم درددری و انعدام من ، انواع غبن و تأسف را خواهید داشت ، باز محض اینکه در این خستگی عمر ، ثابت نمایم که بندگان اقدس شاهنشاه روحی فداه ، در وجود بنده چه نوع نوکر داشته و معنی این نوکری را تا به چه درجه ضایع و پایمال کردند ، پس از وصول پوستهٔ [کذا] آینده هر طور هست از اینجا حرکت خواهم کرد . - ملکم ،^۱

سرانجام عذرهای گوناگون ملکم برای نیامدن به تهران به نتیجه

رسید ، و از طرف وزیر خارجه به او گفته شد ، که همچنان در لندن بماند .

اودر پاسخ چنین می‌نویسد :

د لندن - به تاریخ ۶ شهر ذیقعدة ۱۲۹۳

خداوند گارا! سبب تأخیر بنده از لندن، همان بی پولی و همان دردها بود که به تفصیل عرض کرده‌ام. از اینکه بنده را از چنان سفر بیموقع معاف فرموده‌اند کمال امتنان را دارم، زیرا که حرکت بنده با این حالتی که داریم، بجز تمامی و بلکه اتلاف بنده، و بجز ضرر و تأسف دولت هیچ معنی و حاصلی نمی‌داشت. - ملکم.^۱

استقراض و بانک ملی

با وجودی که از بدو سلطنت ناصرالدین

شاه، صرافخانه‌های متعددی در

پایتخت و مراکز ایالات ایران به وجود

آمد، با این حال تجار و سرمایه داران ایران اقدام به تأسیس بانک در ایران نمی‌کردند. شاید نبودن امنیت مالی و جانی برای صاحبان سرمایه و ظلم و استبدادی که در دوران این پادشاه رواج داشت، ایجاد بانک در ایران را غیر ممکن می‌ساخت.

نخستین بانکی که بدون تحصیل امتیاز و فقط با موافقت پادشاه در ایران تأسیس شد، «بانک جدید شرق» بود، که در سال ۱۲۶۶ هـ (۱۸۸۸ م) در لندن تشکیل شده و حوزه عملیانش مناطق جنوب آسیا از جمله ایران بود. این بانک ابتدا در محلی که بعدها مقر بانک شاهنشاهی شد، تأسیس گردید. مدیران انگلیسی بانک که خیلی زود می‌خواستند با کیسه‌های زر از ایران بروند، در مدت کوتاهی سعی کردند تجارت پایتخت را منحصر به خود کنند. آنان با کمک سفارت انگلیس در تهران، و عوامل و مأمورانی که در دربار و دستگاه‌های دولتی ایران داشتند، امیدوار بودند در مدت بسیار کوتاهی این فکر را عملی کنند، ولی مبارزه

(۱) پاکت یازدهم، منحصر به یک نمره.

شدیدی که صرافان و تجار تخانه‌های بزرگ با کمک روحانیون و متنفذینی که با آنان بستگی داشتند با کارگردانان بانک کردند ، بزودی این بانک تعطیل شد و مدیران آن از ایران رفتند .

همینکه بساط بانک جدید شرق در تهران برچیده شد ، حاج محمد حسن امین‌الضرب ، به ناصرالدین‌شاه پیشنهاد تأسیس بانک مختلطی را به «اشترک دولت و ملت» داد. امین‌الضرب در پیشنهاد خود طرح ایجاد بانک ملی ، احداث صنایع ، ایجاد خطوط راه آهن و تلگراف را به شاه داد . ولی ناصرالدین‌شاه با طرح او موافقت نکرد . اما ده سال بعد به «بارون ژولیوس دوروینتر» انگلیسی امتیازی داد که متضمن تصرف و تملک همه ایران منجمله تأسیس بانک بود . گرچه امتیاز مذکور به علت مقاومت مردم سرتاسر ایران لغو گردید ، اما بانک شاهنشاهی ، به موجب همین امتیاز ، در سال ۱۲۶۶ هـ (۱۸۸۸ م) در ایران تأسیس شد. رواج تعدیات گوناگون به وسیله بانک شاهی ، سبب شد تا فکر تأسیس بانک ملی ایران در بین طبقه حاکمه به وجود آید . میرزا ملکم خان در تمام مدتی که در لندن وزیر مختار و سفیر بود ، گزارشهایی در باره تأسیس بانک ملی به وزارت خارجه و شاه داد ، و حتی رساله‌ای در فوائد تأسیس بانک نوشت که در بحث رسالات بدان اشاره شده است. میرزا ملکم خان ، نه تنها شاه و دولت را تشویق به ایجاد بانک ملی در ایران می کرد ، بلکه در کتابچه «اصول ترقی» که متضمن ۳۲۴ اصل است ، و در آن درباره نقشه عمران و توسعه اقتصادی ایران بحث شده ، به تفصیل از «استقراض خارجی» سخن گفته است . در تاریخی که ملکم دولت ایران را تشویق به گرفتن استقراض از اروپاییان برای توسعه و عمران اقتصادی می کند ، اروپاییان در آسیا و امریکای جنوبی سرمایه های بزرگی به کار انداخته بودند . سرمایه داران اروپایی برای به کار افتادن پول و امکانات وسیع صنعتی و تجاری و به دست آوردن سود

استقراض و «بانك ملی

بیشتر، آماده بودند تا در ایران سرمایه‌گذاریهای بزرگی بنمایند. ملکم در نامه ۶ شوال ۱۲۹۳، دولت ایران را تشویق کرده بود تا با گرفتن صد یا دویست کرور تومان قرض از خارجیان، و صرف این مبلغ در راه عمران و آبادی ایران، علیه فقر و بدبختی و عقب افتادگی مبارزه کنند. ولی اولیای دولت ایران توجهی به برنامه‌های پیشنهادی عمرانی ملکم و استقراض نکردند، در عوض روسها که از پیشنهادات ملکم اطلاع پیدا کردند، خود در این راه پیشقدم شدند. دولت روسیه امتیاز بانك شاهی را بهانه کرده، به ایران فشار آورد، تابه «ژاك پولیاكوف» امتیاز تأسیس شرکتی به نام «انجمن استقراض ایران» بدهد. این شرکت که با کمکهای نقدی دولت روسیه تشکیل شد، از «حقوق دولتی و باج و مالیات» معاف بود. همینکه امتیاز مذکور داده شد، امتیاز دیگری برای تأسیس بانك استقراض روس، به روسها واگذار گردید. برای اینکه وحدت و هماهنگی کامل بین دولت روسیه و بانك وجود داشته باشد، اکثر اداره بانك استقراضی به وابسته بازرگانی سفارت روسیه تزاری محول می‌گردید. مقام مزبور این هر دو سمت را توأماً دارا بود. همچنین سرمایه و موجودی بانك در اختیار سفارت روسیه در تهران و کنسولگریهای تابعه در ولایات قرار داشت، و در موقع لزوم مورد استفاده واقع می‌شد.^۱

با همه این احوال، فکر تأسیس بانك ایران و سرمایه ایرانی، وجود داشت، چنانکه میرزا ملکم خان در یکی از گزارشاتش اشاره به تأسیس «بانك» و «استقراض» کرده، چنین می‌نویسد:

(۱) زرر براندس، محقق دانمارکی، در کتاب «سیاست روسیه و انگلستان در ایران» می‌نویسد:

«... فقط به يك اشاره از طرف سفارت روس، بانك حاضر بود هر بدهکاری را که ظاهراً زیر بار فشارهای تازه روس نمی‌رفت، به اندازه‌ای زحمت دهد و کار را بر او تنگ گرفته و زندگی را بر او تلخ کند، تا اینکه عاقبت وی از روی بیچارگی به اوامر و خواهشهای روس تن در دهد...» ص ۱۱.

لندن - به تاریخ ۶ شهر شوال ۱۲۹۳ ، نمره يك ، خداوند گارا ! وقتی بنده به طهران آمدم ، به واسطه حسن شهرتهای آن وقت ، چهل کروور تومان ، چه به جهت احداث بانک و چه به جهت راه آهن ، با خود حاضر داشتم ، یعنی قرار نامه های آن امضا شده با خود آورده بودم ، بعد در اینجا هم در وقت ظهور گفتگوی عثمانی ، محض مال اندیشی دوازده کروور تومان جابجا کردم ، و قرار دادم که دولت علیه تا شش ماه مختار باشد بگیرد یارد نماید ، بی آنکه از برای دولت علیه ضرر و خسارتی وارد بیاید . قرار نامه این معامله نیز ممضی شده ، پیش بنده حاضر بود ، اما وقتی تصور کردم که عوض تحسین و تمجید در طهران ، مورد چه نوع بحثهای نفرت انگیز خواهم شد ، دیدم بهتر است که هیچ این حرفها را به میان نیاورم . حال از انصاف و از دولتخواهی مدعیان ما پرسید ، هر گاه امروز در بانک طهران چهل کروور تومان موجود می شد ، و هر گاه صد کروور تومان از معالک انگلیس و فرانسه در ایران به جهت راه آهن و معادن ماصرف شده بود ، چه ضرر می داشتیم ؟ خواهند گفت آن وقت ملل فرنگ به بهانه طلب خود می آمدند و ایران را می گرفتند . در جواب چنان بصیرت عجیب این مطلب روشن را شاهد بیاورید ، که امروز مللی که بر سر عثمانی حمله آورده اند آنها هستند که يك دینار به عثمانی قرض نداده اند ، و اگر طایفه ای هست که در این ورطه هلاکت به داد عثمانی برسد باز آن طوایف هستند که به عثمانی قرض داده اند . قرض را به آن دول می دهند که می خواهند حفظشان نمایند ، نه به آن دول که طالب و منتظر خرابیشان هستند . این مطالب ، خواه صحیح و خواه غیر صحیح ، موقع اجرای آنها گذشت . حال يك احتمال دیگر باقی مانده است . هر گاه صلح بشود و هر گاه اولیای دولت علیه مقدمات کار را قبل از وقت به عمل بیاورند ، ممکن است که در بهار آینده بتوانند ده بیست کروور تومان از فرنگستان قرض نمایند . این ده بیست کروور راهر گاه در ایران درست به کار ببرند ، مالیات ایران در دو سال اقلا به پنجاه کروور خواهد رسید . شقوق این مطالب را شرح نمی دهم ، زیرا که یقین عرایض مرا باز تمسخر خواهند کرد . اصل مطلب این است که دولت علیه باید صد یا دو بیست کروور تومان ، هر طور هست ، از فرنگستان قرض کند و موافق علوم این عهد ، صرف آبادی ایران نماید . اولین اسباب این معاملات بانک است - علاوه بر آن منافعی که از بانک بیان شده - بانک از برای دولت علیه مدرسه علوم مالیه خواهد بود . حال هر گاه ده بیست کروور تومان به دست دولت علیه بدهند ، به واسطه اغتشاش دستگاه محاسبات ما نصف بیشتر این ده بیست کروور تومان تلف خواهد شد . اما هر گاه در ایران چند دستگاه بانک

سردار لشکر ایران

بر پا شود ، رسوم تحویل‌داری و طرز محاسبات و آن چهل قسم فنون مالیه که فرنگیها تازه اختراع کرده‌اند، و الآن به منزله فنر و چرخ حیات ملل خارجه واقع شده‌اند، همه این رسوم و فنون تازه را اهل ایران از سرمشق بانك در دوسه ماه یاد می‌گیرند، و آن وقت می‌فهمند که دوستان کرور را از فرنگستان چطور می‌توان گرفت ، و چطور می‌توان به کار برد ، و چطور می‌توان ادا کرد . بدون بانك جمیع این مطالب در نظر اهل ایران تا ابد مجهول خواهد ماند .

خواه بنده زنده باشم و خواه مرده، این وصیت مرا فراموش نفرمایید، بدون تنظیم اسباب مالیه در هیچ صورت قادر هیچ کاری نخواهید بود، و اگر بخواهید اسباب مالیه خود را نظم بدهید باید اول بانك بسازید. در این اوقات ساختن بانك در ایران محال است، اما هر وقت فرصت کردید بدون ترك يك دقیقه ، يك بانك بزرگ بسازید - ملکم .

سردار لشکر ایران

میرزا ملکم خان در دوران طولانی
سفارت لندن ، گاهی اوقات حتی شاه
را هم به باد انتقاد و سخریه می‌گرفت.

درباره لشکریان ایران و نقش ناصرالدین شاه در این باره ، در نامه‌ای که به وزیر خارجه نوشته ، چنین می‌نویسد :

«لندن - به تاریخ ۲ صفر ۱۲۹۴ ، نمره سیم،

... معروف است که اگر جنگ بشود ، بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه ارواحنا فداء، به نفس نفیس مبارک سردار لشکر خواهد بود، و به مناسبت این خبر عموماً می‌گویند که لشکر ایران هیچ وقت مثل این اوقات منظم و مستعد کار نبوده است . اگر دولتمخواهان طهران از برای آن جناب امجد، حواسی باقی گذاشته باشند ، با آن توجه مخصوص و مواظبت مدامی که بندگان اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداء ، به امور عسکریه دارند، یقین است که استعداد عساکر ما باید به همان استحکام باشد که می‌گویند، هر گاه (کذا) که در این چهار سال گذشته بودند . باقی مطالب همان است و همان خواهد بود

که دولتخواهان طهران پسندند - ملکم.

— ❧ میرزا حسین خان سپهسالار و ملکم ❧ —

به طوری که قبلاً گفته شد، میرزا حسین

خان سپهسالار، ملکم را همیشه مورد

لطف خود قرار می داد و به او مهربانی

فراوانی می کرد. حتی در دوران اقامت او در استانبول، وی را در عمارت

سفارت ایران خانه داد. به همین سبب ملکم هم هرگاه فرصتی به دست

می آورد، در تأیید سپهسالار هر چه می دانست می کرد.

خان ملك ساسانی می نویسد :

«... یکی از خدمات برجسته ایشان (ملکم) در سفارت لندن این

بود، که هر وقت وضعیت میرزا حسین خان در نزد شاه متزلزل بود،

ملکم يك تلگراف رمز و حشتناکی از لندن مخابره می کرد، شاه هم

در عزل میرزا حسین خان دست نگاه می داشت ...»^۱

گرچه در پرونده های مطالعه شده، از این نوع تلگرافها دیده نشد،

ولی وجود نامه ای که اینک نقل می شود، دلیل روشنی است بر اینکه

ملکم از پشتیبانی و تقویت میرزا حسین خان غافل نبوده است :

لندن - به تاریخ ۲۱ صفر ۱۲۹۳،

خداوندگار! چند روز پیش از این مستر گلاستون را در خانه

خود و در دو مجلس دیگر دیدم. همیشه از اخبار سلامتی و از خیالات و

حرکات بندگان اقدس همایون شاهنشاهی به میل مخصوص جويا می شود. این

دفعه باز، لفظ به لفظ، این مضمون را تکرار کرد، گفت از اینکه میرزا حسین خان

را از صدارت دور کردند نهایت تأسف را دارم، زیرا که آنچه ما از روی

تحقیق فهمیدیم، حسین خان هم وزیر با کفایت، هم دولتخواه حقیقی، و هم

استرداد قطور و کنگره برلن

شخصاً مرد بسیار معقول و متدین بود. پاکت وزارت جلیله، مورخه ۲۹ ذیحجه، مشتمل بر دو نمره، سه روز قبل از این شرف وصول ارزانی داشت. جواب مطالب مندرجه در ضمن همین عرایض نوشته شده است.

به توسط روزنامه‌ها می‌شنوم که اولیای دولت علیه، بعضی امتیازات به کمپانیهای خارجه داده‌اند. اگر چه از تفصیل این امتیارات به هیچ وجه خبر ندارم. اما از وقوع این معاملات نهایت خوشبختی را دارم. به جهت اینکه در این مسائل جدید هر کار و هر خطی که بکنند صد مرتبه بهتر از آن خواهد بود، که مثل ایام سابق بیکار بنشینیم و منتظر باشیم که ملائکه آسمان بیایند از برای ما کار بکنند. به حکم علم قطعی می‌دانم که مقصود این امتیازات به هیچ وجه به عمل نخواهد آمد، ولیکن این فائده بزرگ را خواهیم داشت که اولیای دولت علیه، پس از این مذاکرات و امتحانات مختلف و پس از بعضی ضررها و زحمتهای بیهوده، بعد از ده سال، اقلای معنی امتیاز را خواهند فهمید و آن وقت ملتفت خواهند شد که مطلب را از کجا باید گرفت، و از برای پیشرفت این قبیل خیالات چه نوع شرایط باید به عمل آورد.

در باب امور عثمانی کاغذی به جناب معین الملک نوشته‌ام، سواد آن و سواد ترجمه کاغذ لارد دربی در جوف این پاکت است. - ملکم. ۱،

استرداد قطور و کنگره برلن

یکی از اقدامات بسیار جالب میرزا

ملکم خان که جبران قرارداد رویترا را

کرد، و نزد شاه و سران مملکت آبرو

و حیثیت بیشتر پیدا کرد، استرداد قطور در کنگره برلن بود. در سال

۱۲۹۵ هـ (۱۸۷۸ م) ناصرالدین شاه، نمایندگی ایران در کنگره برلن

را به میرزا ملکم واگذار کرد، و از او خواست که محال قطور را که

سی سال قبل عثمانیها از ایران گرفته بودند پس بگیرد.

قبل از اینکه وارد بحث کنگره برلن بشویم، توضیحی در باره

تشکیل این کنگره ضروری به نظر می‌رسد. به طوری که می‌دانیم «اتحاد اروپا» Concert of Europe در قرن نوزدهم در پیدایش سازمانهای بین‌المللی (جامعه ملل و سپس سازمان ملل متحد) در قرن بیستم سهم مؤثری دارد. بعد از شکست ناپلئون و تشکیل کنگره وین ۱۸۱۴ م (۱۲۲۹ هـ) چهار کشور بزرگ اروپایی (پروس، اتریش، روسیه، انگلستان) «اتحاد اروپا» را تشکیل دادند که هدف اصلی آن حفظ وضع موجود در اروپا بعد از شکست ناپلئون بود.

یکی از خصوصیات اتفاق اروپا این بود که سعی داشت، تثبیت وضع اروپا را از طریق تماس و مذاکرات مستقیم بین دول ذینفع، و رفع اختلاف از طریق مسالمت‌آمیز، تأمین نماید.

در فاصله سالهای ۱۸۱۴ م (۱۲۲۹ هـ) تا بروز جنگ بین‌المللی اول، در حدود سی کنفرانس بین‌المللی تحت لوای اتحاد اروپا تشکیل گردید، و به این طریق دیپلماسی چندجانبه با دیپلماسی از طریق کنفرانسهای بین‌المللی از مشخصات این زمان شد. کنگره برلن ۱۸۷۸ م (۱۲۹۵ هـ) از جمله کنفرانسهایی بود که به منظور تأمین هدف اتحاد اروپا و تجدید نظر در قرار داد «سان استفانو» و رسیدگی به امپراطوری عثمانی تشکیل گردید. دولت ایران که سالها با عثمانی در جنگ و کشمکش وجدال به سر می‌برد، از ضعف و پریشانی عثمانی که در حال متلاشی شدن بود استفاده نموده، عرضحالی دائر به استرداد بلوک «قطور» - که سالها مالکیت آن مورد اختلات طرفین بود - تسلیم کنگره نمود. به دنبال عرضحال دولت ایران، ناصرالدین شاه میرزا ملکم خان را به سمت نماینده به کنگره اعزام نمود، و در نتیجه مذاکراتی که به عمل آمد، کنگره برلن سرانجام حکمی دائر بر الحاق محال قطور - که سی‌ونه قریه و جزء ولایت خوی بود - به ایران صادر نمود.

گرچه ایران نماینده‌ای به کنگره اعزام داشت و در مورد مالکیت

استرداد قطور و کنگره برلن

محال مزبور ، کنگره به نفع ایران حکم صادر نمود ، مع هذا نمی توان گفت که ایران در همه تصمیمات و مذاکرات کنگره شرکت داشته . چون دولت ایران علاقه ای به شرکت فعالانه جهت استرداد همه نقاط از دست رفته از عثمانی نداشت ، و فقط هنگامی که ماده مربوط به مالکیت شهر قطور مطرح بود ، در جلسات کنگره حضور به هم رسانید ، و حضورش نیز صرفاً جهت اصفای حکم و اعلام موافقت دولت با حکم صادره بود .

شرکت ملکم در این کنگره و مذاکراتی که وی بایسمارک و سران آلمان و بخصوص اعضای کنگره کرد ، می بایستی آن را یکی از برخوردهای ضروری و اولیه ایران با تشکیلات بین المللی دانست . اهمیت این اقدام در آن زمان از این جهت است که می توان آن را مبدأ ارتباط ایران با مجامع بین المللی محسوب داشت^۱.

اما جالب این است که در این حادثه ، میرزا ملکم خان نتوانسته با عنوان « سفارت » یا « سفیر اعزامی » با پادشاه آلمان و سایر مقامات آلمانی ملاقات و گفتگو کند. او در این باره به وزیر امور خارجه چنین می نویسد :

لندن - به تاریخ سیم محرم ۱۲۹۴ ، نمره دوم ،

سابقاً کارهای دنیا و حرکات دولتی خیلی ساده و بسیط بودند ، اما حال به واسطه ترقی دنیا جمیع کارها ، مرکب و مبنی بر مقدمات کلیه هستند ، و اولیای دول آسیا هنوز اصلاً به مقدمات کار اعتقاد ندارند . همه کارهای خوب را می خواهند ، اما همینکه پای مقدمات کار به میان می آید ، به نفرت تمام رد می کنند ، که ما این مقدمات را لازم نداریم . راه آهن را می پسندند ، اما مقدمات آن را عمل بی حاصل می دانند . قدرت عسکریه فرنگستان را با عزم و حرص تمام طالب هستند ، اما وقتی معلم فرنگستان می گوید قبل از اخذ نظام فرنگی باید حکماً اصول مالیه فرنگی را اخذ نمود ، بر چنین حماقت معلم فرنگی

می‌خندند، که علم و ترتیب مالیه بهتر از آنچه داریم چه خواهد بود. داخل کنفرانس فرنگستان شدن البته خیال صحیح و البته امر بسیار مفید است، اما چنین کار عمده، بدون مقدمات کلی، چطور ممکن می‌شد. يك اسباب ناگزیر این کار موافقت بیسمارك و اسباب دیگر میل و تقویت کنت اندراشی است. و قطعاً این دو نفر بیش از همه کس مقصود ما را تقویت می‌کردند، اما چه فایده که حتی اسم دولت ایران را هم از خاطر ایشان محو کردیم، یا اینکه کنت اندراشی به اقسام مختلف طالب شد که به ویانه^۱ بروم و با اینکه یقین می‌دانم که بیسمارك در این اوقات با کمال میل مہیای ملاقات بنده می‌شد، به هیچ وجه ممکن نشد که از جانب دولت علیه در نزد ایشان يك اظهار حیاتی نمایم - ملکم.

تقاضای القاب و نشان

پس از خدمتی که ملکم در کنگرهٔ برلن

به ایران کرد، و اراضی مغصوبه به

ایران مسترد شد، او در صدد برآمد

القاب و عناوین جدیدی به دست آورد. به طوری که گذشت ملکم خان، از سال ۱۲۹۰ - تا ۱۳۰۳ هـ (۱۸۷۳ - ۱۸۸۵ م) وزیر مختار ایران در لندن بود. در این سالها از طرف میرزا حسین خان سپهسالار از او حمایت همه جانبه می‌شد، و میرزا حسین خان برای او و همسرش نشان و مقامات مختلف گرفت. اما ملکم بعد از کنگره و در ایامی که مسافرت ناصرالدین شاه به اروپا نزدیک می‌شد، از وزیر خارجه تقاضای نشان و درجه و لقب و غیره می‌کند. او در نامه‌ای که به وزیر خارجه نوشته، چنین می‌نویسد:

دلندن

تصدقت کردم، از فضایل این وجود پاك و از کرامت‌های این خلقت ملکوتی، که امروز شاهنشاه ایران و ولی نعمت ما واقع شده چه عرض کنم، که مکرر در خدمت جناب عالی بسط نداده باشم. در مقابل آن مرحمت‌های بی نهایت که از آن

(۱) منظور، وین پایتخت اتریش است.

تقاضای القاب و نشان

منبع رأفت در حق بنده علی الدوام ظهور کرده ، به چه زبان می توان عرض تشکر کرد . تشکر حقیقی چنانکه در آیین دولتخواهی آن جناب همیشه معمول بوده ، آن است که در اجرای خدمت ظهور کند و از سعادت بخت بنده این روزها اسباب خدمت خیلی بهتر از همه وقت برای من فراهم آمده است . توجه کامل بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحانفاده ، و تقویت قلبی و بصیرانه جناب عالی و در این ضمن ازدیاد مقرری سفارت ، این سه سرمایه بزرگ از برای پیشرفت مأموریت بنده کاملاً مهیا شده است . نقص جزئی که باقی مانده فقط در صورت ظاهری سفارت است . حالاً که سرمایه کلی سفارت به طور شایسته فراهم است ، چه عیب دارد که صورت ظاهر آن هم به قدر امکان شایسته بشود ، علی الخصوص که از برای این شایستگی ظاهری هیچ نوع ضرر و زحمتی برای دولت علیه وارد نخواهد آمد .

در این ده سال ، خواه از روی حق شناسی و خواه از روی اشتباه ، مرحوم سپهسالار مکرر به این مقام آمد که از جانب دولت علیه بعضی التفاتهای نمایان در حق بنده ظاهر سازد ، ولیکن از سوء بخت من چنان اتفاق افتاد که در سفر اول موکب همایون به واسطه يك رنجش قلبی پیش خود قرار دادم و قسم خوردم که توسط آن مرحوم دیگر هرگز هیچ التفاتی نه بخواهم و نه قبول بکنم . شاهد این قول بنده ، دهساله تحریرات بنده است ، که در وزارتخانه موجود است . در این ده سال هرگز نشد که از آن مرحوم به قدر ذره ای استدعای شخصی کرده باشم ، حتی بعضیها موجب کسان مرا در جزو قطع کردند ، و یقین داشتم که اگر يك کلمه به آن مرحوم اظهار می کردم ، دوباره برقرار می کرد ، و با وصف این ، هیچ طور به زبان نیاوردم . در این ده سال نه این است که هیچ التفات نکرده باشد ، خیلی وعده ها داد ، خیلی التفاتها هم کرد ، اما بنده در مقابل همه سکوت و بی اعتنائی کردم . در سفر اول در ازای آن همه پیشرفت که يك جزو کلی آن راجع به شخص او بود ، مکرر گفت این نشان اقدس که بر سینه من است ، بندگان اقدس به شما اعطا فرمودند ، و مال شما است . در سفر دوم وقتی مأمور برلین شدم ، چون می دانست که در فرنگستان اسباب عمده پیشرفت سفارت ، عیال سفراء است ، گفت به عیال شما نشان آفتاب مرحمت شد . بعد وقتی در کنگره برلین مقصود مأموریت بنده به طوری که هیچ کس منتظر نبود به عمل آمد ، فی الفور به بنده نوشت که شما سفیر کبیر هستید ، و از آن روز به بعد در جمیع تلغرافهای خود بنده را سفیر کبیر قرار داد ، و به خط خود نوشت که جناب امجد اشرف هستید . بنده در مقابل همه آنها به همان دلیل رنجش قلبی که عرض کردم ، بی آنکه يك کلمه تشکر بکنم ،

از لجاجت سکوت خود تجاوز نکردم ، حتی يك وقتى به من نوشت ، لقب نظام الدوله ، يا مشيرالدوله ، حق شماست . همین يك كلمه را جواب نوشتم ، كه پشم است . امروز به همان استغنائى ، كه التفاتهاى آن مرحوم را رد كردم و در مدت ده سال متحمل انواع ضررها شدم و يك كلمه از آن مرحوم خواهش نکردم ، الآن به همان قدر نیازمندی و از روی صدقسم شرمسارى و خاكسارى ، از آستان مكرمت همایون و از مرحمت ولى نعمت حقیقى خودم ، استدعا و تمنا و اصرار و التماس می كنم كه این التفاتهاى نا تمام را در حق بنده از روی كمال ذره پرورى مبدول بفرمایند .

فقط به عرض این فقره جسارت می كنم ، كه در این ده سال از برای عموم همگنان بنده ، پنج شش درجه ترفیع مقام حاصل شده است . بنده به هیچ وجه از استحقاق و قابلیت حرف نمى زنم ، كه کیست كه در مقابل این سیل فضایل كه از وجود اقدس همایون شاهنشاه روحى فداه ، على الدوام جاری می شود ، بتواند عرض هنرى نماید . عرض بنده فقط این است كه این القاب و التفاتهاى ظاهرى ، بى آنكه ضررى [به] دولت علیه داشته باشد ، از برای مقصود سفارت بنده ، اسباب پیشرفت كلى خواهد شد ، و چون دولت علیه اشكال عمده كه عبارت از مخارج باشد متحمل شده است ، اقتضای بصیرت و دولتخواهى این است كه فواید آن مخارج را به هر اسبابى كه میسر بشود ، به قدر امکان بیشتر جلوه بدهیم . و یقین است كه به واسطه این القاب معنی و ظاهر سفارت در هر مقام ده مرتبه بیشتر جلوه خواهد كرد ، و این فقره هم خود بدیهى است كه رونق و جلوه سفارت شاهنشاهى هر قدر بیشتر باشد ، عاید منافع دولت و به خصوص راجع به شخص مقدس همایون شاهنشاه روحانفاده خواهد بود ، على-الخصوص در آن سفرهای موكب همایون كه از برای آینده در نظر است . روح مطلب این است تا مراحم بیکران بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحانفاده ، و همت حكیمانه ریاست بندگان عالى چه اقتضا نماید - ملكم .

— ناظم الدوله سفیر كبير و پرنس —

پس از وصول این نامه به دربار ،

ناصرالدین شاه او را احضار كرد .

ملكم در روز ۲۸ ربیع الثانی ۱۲۹۹ هـ

(۱۸۸۱ م) وارد تهران شد . او كه نماینده شاه و دولت علیه ایران در

اروپا بود، و در یکی از کنفرانسهای بزرگ بین المللی موفق شده بود مالکیت غصب شده قسمت مهمی از نقاط مرزی ایران را ثابت و آن را مسترد دارد. به جای آنکه ناصرالدین شاه به او اظهار التفات کند، او را مسخره کرده در همان ایام که ملکم برای انجام «کار عمده» احضار شده و در تهران به سر می برد، شاه مستبد و مطلق العنان در حضور رجال مملکت او را تحقیر کرده درباره اش چنین گفت:

«... در سرشام آقا محمد خواجه^۱ ورود کرد. شاه در ضمن تعریف از او، می فرمودند، عقل این شخص از میرزا ملکم خان ناظم - الملك زیاده ترست...»^۲

اعتماد السلطنه در باره این جمله شاه می گوید:

«سبحان الله، عجب اعتباری رجال دولت در حضور همایونی دارند. این ناظم الملك را جهت کارهای عمده از لندن به طهران احضار کردند. شاه می فرمایند که عقل آقا محمد قیصر که طبیعت در خلقت او تقصیر کرده از ناظم الملك بیشتر است...»^۳

در همین اوقات، جلساتی با حضور شاه، رجال مملکت و شاهزاده ظل السلطان تشکیل شد، تا گزارشها و نظریات ملکم را بشنوند. در این جلسات علاوه بر شاه، ظل السلطان، وزیر امور خارجه و ملکم، دو نفر از رجال سیاستمدار (امین الملك و نصیر الدوله) نیز شرکت داشتند، ولی گفتگوها در باره همه چیز بود، بجز «کار عمده ای» که ملکم به خاطر آن به طهران احضار شده بود. ظل السلطان در این باره می گوید:

«به جای صحبت دولتی، از میوه و گل و بلبل، یا تاریخ زمان صدارت

(۱) آقا محمد خواجه قیصر، یکی از زشت ترین و بد خوی ترین خواجه های دربار ناصرالدین شاه بود.

(۲) روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۱۸۰.

(۳) همان مأخذ، ص ۱۸۰.

میرزا تقی خان ، و میرزا آقا خان گفتگو می‌شود^۱ !

علاوه بر نقل صحبت‌هایی که شاهزاده ظل‌السلطان از مجلس مشاوره و «کار عمده» مملکتی می‌نماید ، در آن ایام زندهای شاه خیال داشتند ، به شاه جگر خرس بدهند که مقطوع النسل بشود^۲ . و این هم يك مشغولیات دیگر دربار و دستگاه سلطنت و دولت بود که در آن روزها دربارهاش گفتگو می‌شد !

ملکم پس از شصت روز که به تهران آمده بود ، با دادن هدایا و پیشکشهای فراوان و در ظاهر به نام اینکه «محال قطور را پس گرفته» ، شاه لقب «ناظم الدوله» ای ، مقام «سفارت کبری در انگلستان» ، و اجازه استعمال کلمه «پرنس» به دنبال نامش به او داد. این فرمان که «هنریت» عمه ملکم ، آن را به کتابخانه ملی پاریس ، قسمت آرشیو اسناد و کتب خطی شرق ، فروخته^۳ بدین شرح است :

مهر شاه

آنکه فزونی پایه جایگاه را سرمایه و راهی نیست جز دانش اندوختن و دیده را از هوسرانی فرو دوختن . آرزومندان بلندی و خواهندگان گزیدگی و ارجمندی ، تا پهلوی تن را به رنج تلاش نزار نکنند ، به آرامگاه برتری گذار نتوانند کرد . و کامجویان از خوان گسترده پادشاهی ، تا خود را نخست به آب راستی پاکیزه ندارند ، باز نشستن بر آن سفره نهاده را یافتن نمی‌توانند . و چون جناب جلالت مآب کفایت و کفالت نصاب فدوی دولت ابد بنیان ، ناظم الملک پرنس ملکم خان ، از آغاز جوانی تا کنون با گوهر نهادی ، و نهاد خدا دادی ، روزگار زندگانی را در فرا گرفتن دانشهای رهنمون ، و آموختن بخردیهای گوناگون ، گذرانیده

(۱) همان مأخذ ، ص ۱۸۰ .

(۲) همان مأخذ ، ص ۱۹۲ .

(۳) در تهیه رونوشت. این فرمان ، مرهون خانم کتابدار کتب السنه شرقی کتابخانه ملی پاریس هستم ، که هنگام مطالعه مرا راهنمایی کرد.

ناظم الدوله سفير كبير و پرنس

پرستار دربار و ستایش گزار روزگار نامدار ما بوده ، کرده های او را به چشم خوشنودی دیده ، و گفته های او را با دل خرسندی شنیده ایم ، و هنگام آن رسیده که به سزاگزارى کوششهای گذشته او بپردازیم ، و جایگاهش را از آنکه بود فراتر سازیم ، و برای آینده نیز ، روزگار فرخنده گاه خودمان را ، از روشهای راستانه اش برخوردار فرماییم . پس



به پاداش...^۱ چنان شایسته دیدیم که اثر نامش را تازه و گزین، و جامه نیازمندی او را نو آیین و رنگین داریم، تا امیدواران درگاه سپهر دستگاه، و پرستاران دیهیم و گاه ما را روشن و هویدا شود، که سزای هیچ کس نداده و پاداش هیچ تن در برابرش ننهاده نخواهد ماند. و اینک نگاهداری این شیوه ستوده را فرمان همایون دادیم که از این پس، نام او را به پیرایه ناظم -- الدولگی بخوانند، و نگاهداری آبرومندیهای شایسته آن را در باره او ناگزیر دانند و بر خود شمارند. فی شهر - رجب ۱۲۹۹ هـ.

علاوه بر لقب فوق الذکر و مقام سفارت کبری در انگلستان، او به عنوان سفیر در آلمان و هلند نیز منصوب شد، و هنگامی که ناصرالدین شاه اجازه مرخصی عزیمت به لندن را از دارالخلافه به او داد، به افتخار دریافت «یک ثوب سرداری ترمه از ملابسات خاصه [نیز] مخلع و مباهی» شد.^۲

یکی از شرایط دادن القاب و عناوین و آن همه الطاف شاهانه، این بود که ملکم خان وسایل سومین سفر رسمی ناصرالدین شاه به انگلستان را فراهم کند. ناصرالدین شاه حضوراً به ملکم گفته بود: دولت انگلستان را وادار به قبول مسافرت رسمی وی به آن کشور بنماید. گرچه ملکم بدین کار موفق شد، ولی به طوری که خواهد آمد، این مسافرت برای او بدفرجام بود.

(۱) خوانده نشد.

(۲) پشت فرمان، مهر مدور «وزارت خارجه» و مهر چهارگوش میرزا سعید خان وزیر خارجه زده شده.

(۳) منتظم ناصری، جزو وقایع ۱۲۹۹ هـ.

امتیازنامه لاتاری

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه ،
حب مال و پولدوستی بر او غلبه کرد .
مسافرتهاى شاهانه به خارج از ایران

و صرف ملیونها قران در این سفرها ، سبب شد تا شاه و درباریان به فکر
« اعطای امتیازات » بر آیند ، و ازین راه کشور را در معرض حراج و
نیستی گذارند . در سومین سفر قبله عالم ، ناصرالدین شاه ، به اروپا ،
ملتزمین رکاب با هم مسابقه وطن فروشی را به اجانب گذاردند ، و گاه و
بیگاه هر يك از آنان به منظور حفظ منافع شخصی ، راههای مختلف
خیانت را به شاه نشان می دادند . در آن زمان تهیه پول آن قدر شاه را حریص
کرده بود ، که اگر پیشنهاد فروش قطعه ای از خاک ایران را هم به او
می کردند ، « ظل الله » موافقت می کرد .

در ذیقعه سال ۱۳۰۶ هـ (۱۸۸۸ م) که ناصرالدین شاه در شهر
« اگوستا » ی اسکانلند ، مشغول سیر و تماشا و مجذوب پریرویان انگلیسی
شده بود ، پرنس ملکم خان با پرداخت يك هزار لیره طلا ، امتیاز دائر
کردن لاتاری را در ایران ، برای مسیوبوزيك^۱ ، منشی محلی سفارت تقاضا
کرد . صدور امتیاز لاتاری در زندگی سیاسی ملکم خان ، لکه سیاهی
است که از آن با بدنامی یاد می شود . دو نسخه از این امتیازنامه ، یکی
به امضای ناصرالدین شاه ، و دیگری به امضای ملکم در پرونده لاتاری ،
در وزارت امور خارجه موجود است ، که عیناً نقل می شود .

« نظر به دولتخواهی و خدماتی که عالیجاه مسیوبوزيك دو کار -

۱) بوزيك دو کاردوال Buzic de cardoal صاحب امتیاز ، منشی سفارت ایران
در لندن ، تبعه فرانسه بود و قبل از قبول خدمت در سفارت ایران ، در ارتش فرانسه
تا درجه سرهنگی ترفیع مقام یافته بود و در مونت کارلو زندگی می کرد .

نظر به دشواری و سختی ^{چاپ} نسبت به ^{لیست}

ایران ابراز نموده میفرستادند تا اینجاست که

ایران مستی از کم معاملات با تر و استغراضهای عمومی

با تری و تریب کما بهیاست ^{بنوعی} با تر و فروش طیفهای

با تری و بازیهای عمومی با تر و زقیس جریح دولت

در کفر محاکم ایران از تاریخ امروز الی مفاد پنج

و منصرفاً به شرایط زیر معالجه باشد و داده ^{دوم} به شرط

ذیر اینجاست که

در جمیع این معاملات و تریات و استغراضهای با تر و

این مستی از حق مخصوص و انحصاری ^{چاپ} است

تأیید هر یک از منافع خالص ^{دوم} به بعد از وضع مخارج و ادای

صدیج منفعت سرای مصرف شده ^{دوم} به بعد از وضع مخارج و ادای

سجرات دولت علیه کار ساز خواهد که ^{دوم} به بعد از وضع مخارج و ادای

ایران چنانچه صرف امور غیره ایران ^{دوم} به بعد از وضع مخارج و ادای

دولت علیه ایران حق خواهد داشت که توسط یکی از امورین

هر یک حساب منافع خالص صاحب اینجاست که

میفرستادند تا اینجاست که ایران اینجاست که

^{چاپ} و در حق صاحبان حقوق اد به مضار و کانه

تصدیق و مقرر فرموده و از تاریخ امروز بر عهد ^{دوم} به بعد از وضع مخارج و ادای

ایران واجب است که حقوق این مستباز را بدینتر محفوظ

و مجرا بدارد

و بنمبر بطور صریح مقرر است که در خیم این معاملات و

بازیه‌ها لاتری شدن و خرید و فروش بلیطها و غیره قرعه

و لاتری در ممالک ایران در برابر اصدای هیچ وجه مجبوری

نخواهد بود و در کل ممالک ایران هر کس خواه تبعه ایران

و خواه تبعه خارجه کلاً محمت نخواهد بود که غیر حق و ضرر

این معاملات را در بر شود یا نه .

۲ تاریخ ۲۲ دقیقه ۱۳۰۶ در نسخه مبادله شده

این نسخه مدتی است که به دست من افتاده است

و من به این نسخه در روز دوازدهم بهمن ماه ۱۳۰۶

در این نسخه در این نسخه در این نسخه

در این نسخه

دوال، نسبت به دولت علیه ایران ابراز نموده، اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه کل ممالک ایران، امتیاز کل معاملات بالاتری و استقراضهای عمومی بالاتری و ترتیب کمپانیهای بالاتری (یعنی قرعه)، و فروش بلیطهای بالاتری و بازیهای عمومی، از قبیل چرخ رولت، در کل ممالک ایران، از تاریخ امروز الی هفتاد و پنج سال، مخصوصاً و منحصرأ با شرایط ذیل، به عالیجاه مشارالیه دادند، و او هم با شروط ذیل این امتیاز را قبول کرد.

- در جمیع این معاملات و ترتیبات و استقراضهای بالاتری که به حکم این امتیاز حق مخصوص و انحصاری عالیجاه مسیوبوزیک دو کاردوال است ، عالیجاه مشارالیه ، هر سال از منافع خالص که بعد از وضع مخارج و ادای صدپنج منفعت سرمایه مصروف شده حاصل بشود ، صد بیست به خزانه دولت علیه کارسازی خواهد کرد ، که اولیای دولت علیه ایران ، به اختیار خود صرف امور خیریه ایران نمایند .

- دولت علیه ایران حق خواهد داشت که به توسط یکی از مأمورین خود ، هر سال حساب منافع خالص صاحب این امتیاز را تحقیق نماید .
- اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه ایران ، این امتیاز را در حق عالیجاه موسیو بوزیک دو کاردوال ، و در حق صاحبان حقوق او ، به امضای ملوکانه خود ، تصدیق و مقرر فرمودند . و از تاریخ امروز بر عهده دولت علیه ایران واجب است که حقوق این امتیاز را به درستی محفوظ و مجرا بدارد .

و این معنی به طور صریح مقرر است ، که دخیل این معاملات و بازیهای لاتری شدن ، و خرید و فروش بلیطها و نمره های قرعه و لاتری ، در ممالک ایران ، از برای احدی به هیچ وجه مجبوری نخواهد بود ، و در کل ممالک ایران هر کس ، خواه تبعه ایران و خواه تبعه خارجی ، کاملاً مختار خواهد بود ، که به میل خود داخل این معاملات لاتری بشود یا نه .

فی تاریخ ۲۲ ذیقعه ۱۳۰۶ ، به دو نسخه مبادله شد .

در ملک اکوس ، این قرائ نامه که به زبان و خط فارسی نوشته شده است برای اجرای عمل لاتری و قرعه در ایران صحیح است ، سنه ۱۳۰۶ هجری ۲۲ ذیقعه ، در ملک اکوس امضاء شد - ناصرالدین شاه قاجار . سواد امضای جناب مستطاب امین السطان وزیر اعظم است . ملاحظه به دستخط همایون روحانفاده است ، شرف امضا یافته و صحیح است .

لغو امتیاز نامه

امین‌السلطان. در نسخه دوم، در زیر امضای صدر اعظم، ملک‌خان می‌نویسد «این نسخه‌ای است که به امضای مبارک اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاه روحی فدا، و به مهر جناب مستطاب اشرف امجد آقای امین‌السلطان وزیر اعظم، به صاحب این امتیاز داده شد. ناظم‌الدوله - ملکم.»

امضای امتیاز نامه مذکور، حتی به طرفداران ملکم هم گران آمد، و همه آن را مخالف افکار آزادیخواهی که او ادعا می‌کرد، دانستند. با این حال «... از قرار معلوم، امین‌السلطان هم انتظار تقدیمی داشته و چون منظور او برآورده نشده، وقتی به ایران رسید، فتوایی از علما و فقها دایر به «حرمت عمل لاتار و قمار بودن آن» گرفت و شاه را با لطایف الحیل و ادار به لغو امتیاز لاتاری کرد. تلگرافی که دایر بر لغو امتیاز به نام ملکم مخابره شد، پیش از آنکه در دفتر سفارت وارد و ثبت شود، ملکم را وادار کرد که بدون تصور عواقب این خود سری، سند امتیاز را به چهل هزار لیره به یک شرکت انگلیسی بفروشد، و پس از ختم عمل، آنگاه در جواب تهران اظهار تأسف کند، که چون عمل معامله قبل از وصول تلگراف انجام پذیرفته بود فسخ آن ممکن نیست...»^۱

لغو امتیاز نامه

ناصرالدین شاه، بعد از گرفتن هزار لیره

پیشکشی و امضای امتیاز نامه، و امین -

السلطان با وعده و وعیدهایی که ملکم

به او داده بود، در ۲۴ صفر ۱۳۰۷ هـ (۱۸۸۹ م) به تهران برگشتند. یک ماه گذشت و از حواله پولی که ملکم وعده داده بود، خبری نشد. از طرفی پس از انتشار خبر اعطای امتیاز لاتاری در ایران زمزمه حرام-

(۱) مجموعه آثار ملکم مقدمه (ید).

لغو امتیاز نامه

بودن امتیاز نامه، بین علما و مذهبیها و متعصبین بازار تهران در افتاد. امین السلطان که از ملکم عصبانی شده بود، در خفا علما را تحریک کرد تا از شاه لغو امتیاز لاتاری را بخواهند. ناصرالدین شاه به میرزا عباس خان قوام الدوله، دستور داد تا تلگرافی، لغو امتیاز را به اطلاع ملکم برساند. وزیر خارجه، روز ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۰۵ - (۵ دسامبر ۱۸۸۹) تلگرام زیر را به ملکم مخابره کرد:

«به جناب ناظم الدوله، سفیر دولت ایران - لندن.

فتره لاتاری، چون در ایران خلاف شرع و اسباب فتنه و فساد می‌شد، به حکم دولت موقوف شد. قرار نامه امتیاز آن باطل است، از درجه اعتبار ساقط، به سفارت انگلیس مقیم تهران هم رسماً اطلاع داده شده است. نمره ۷۷ - قوام الدوله.»

به دنبال این تلگراف، نامه زیر به سفارت انگلیس فرستاده شد:

«... بر حسب امر اقدس اعلی، زحمت افزا می‌شود، که امتیاز لاتاری که به جناب ناظم الدوله داده شده بود، بعد از آنکه معزی‌الیه صورت قرار نامه آن را فرستاد و در مضمون آن دقت شد، معلوم شد که بازیه‌های دیگر هم داخل امتیاز نامه آن کرده است، که مخالف قانون شریفه شریعت اسلام، و اجرای آن در ممالک محروسه ایران، محتمل ظهور بسی مفسد است، لهذا لزوماً قرار نامه فسخ و ابطال شده، به جهت اطلاع و استحضار سفارت محترمه، و آگاهی دادن هر محلی که لازم دانند، زحمت اظهار داد. مورخه ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۰۷»

در حاشیه نامه مذکور، در پرونده ضبط را کد وزارت امور خارجه نوشته شده «سواد قرار نامه لاتاری در اداره انگلیس نیست. اصل آن نزد مرحوم میرزا عبدالله خان مستشارالوزاره بوده، یعنی ایشان از اداره انگلیس گرفته و مهلت سواد برداشتن ندادند.»

در پرونده لاتاری، نامه دیگری است که متأسفانه سابقه قبلی آن



وزارت امور خارجه

مورخ

سنة

جذب مہربانی و شفقت سے کہہ رہے ہیں کہ اے اللہ! میری ساری زندگی تجھے ہی وقف کر دیتی ہوں۔

[illegible]

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء في القلوب
والعلم نوراً يضيء في القلوب

موجود نیست. در این نامه قوام‌الدوله، وزیر خارجه، چنین می‌نویسد:

«جناب مجدت و فخامت پناها ...

از سفارت آن دولت فخمیه، سواد تلگراف رسمی درباب ابطال قرارنامه امتیاز لاتاری را که به سفیر سابق دولت علیه ایران، مقیم لندن اعلام شده، خواهش نموده بودند اگر چه، به مکالمه، ابطال قرارنامه مزبوره چندی قبل از تلگراف مزبور شروع شده بود، ولی از وزارت خارجه، در تاریخ ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷، به سفیر مشارالیه تلگراف و مضمون مطابق با اصل آن در این ضمن مندرج شد: (به جناب ناظم‌الدوله سفیر دولت ایران، فقره لاتاری چون در ایران خلاف شرع و اسباب فتنه و فساد می‌شد، به حکم دولت موقوف شد. قرارنامه امتیاز آن باطل است و از درجه اعتبار ساقط، به سفارت انگلیس مقیم طهران هم رسماً اطلاع داده شده است ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ - نمره ۷۷). این هم که سؤال نموده بودند، که آیا تلگراف مزبور، به سفیر ایران در لندن، شده یا شخصی، و به ملکم خان بوده است، جواباً زحمت می‌دهد که این تلگراف شخصی نبوده و به سفیر ایران اعلام شده، زیرا که اگر چه به ناظم‌الدوله و نه روز قبل از تلگراف ابطال لاتاری اعلام شده بود، که شمامعاف و سفیر جدید مأمور شده خواهد آمد، ولی در مطالبی که از طهران به او اجازه داده می‌شد، تا ورود سفیر جدید و ابلاغ نامه مرخصی خود مشارالیه، به همان سمت سفارت رفتار می‌کرده، چنانکه در ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷، در باب مأموریت شارژدافر هولند به وزارت خارجه تلگراف و از پذیرفتن او استعلام نموده، و در ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ جواب داده شد که پذیرفته خواهد شد و همچنین در ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ به توسط تلگراف از وزارت خارجه برای خود تکلیف خواسته، که آیا از عالم سفارت خارج بشوم یا منتظر نامه مرخصی خود باشم، و در ۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ جواب داده شده که بعد از رسیدن سفیر جدید و ابلاغ نامه مرخصی، آن وقت مرخص خواهد بود، و از اینها واضح است که تا ورود سفیر جدید و ابلاغ نامه مرخصی، در آن گونه مطالب، که از طهران به او رجوع و مکالمه می‌شد، به سمت سفیری دولت ایران رفتار می‌کرده است. در این موقع احترامات فائده را تجدید می‌نماید - قوام‌الدوله.»

عزل ملکم

نگامی که ملکم خان از وزیر مختاری
معزول و علاء السلطنه به جای او منصوب
گردید، در روزنامه‌های لندن اعلام

ابطال امتیازنامه منتشر شد. خریداران امتیازنامه از مسیو دو کاردوال و میکائیل خان، برادر ملکم، که دو شرکت به نامهای: «شرکت سرمایه‌گذاری ایرانی»^۱ و «سندیکای انگلستان و آسیا»^۲ تشکیل داده بودند، تقاضا کردند تا چهل هزار پوندی که بابت فروش امتیاز نامه گرفته‌اند پس بدهند، ولی آنان از پس دادن وجوه خود داری کردند. خریداران امتیاز به وسیله سفارت انگلیس در تهران، از دولت ایران خواستند تا از ابطال امتیازنامه خودداری شود، و یا خسارات آنها را بپردازند. از طرف صدراعظم، که ملکم به او وعده بیست هزار پوند داده بود ولی خریداران امتیاز آن را نپرداخته بودند، به وزارت خارجه دستور داده شد تا از ملکم بخواهند که وجوه دریافت شده را پس بدهد. ملکم در جواب تلگراف وزیر خارجه می‌گوید:

«معامله‌ای بوده که قبل از وصول تلگراف انجام شده، و فسخ آن ممکن نیست، و پول آن هم به مصرف رسیده است (یعنی قسمتی از آن به قبله عالم پرداخت شده)».

ملکم چون از دستور «قبله عالم» سرپیچی کرد، روز ۱۶ مارس ۱۸۹۰ (۱۳۰۶ هـ) او را معزول کردند و اعلامیه‌ای مبنی بر عزل او از سفارت، و منع استعمال القاب و عناوین در روزنامه‌های لندن منتشر گردید. ملکم خان چند روز بعد جواب تند و زننده‌ای به اعلامیه دولت در جراید

۱) Persian Inuestment Corporation

۲) Anglo – Asiatic Syndicate

عزل ملکم

انگلیس منتشر کرد، و از فردای آن روز به نوشتن مقالات انگلیسی و فارسی و رسالات علیه شاه و صدراعظم در جراید شروع کرد. ناصرالدین شاه برای اینکه ملکم را گناهکار و مقصر اصلی بداند، به وزیر خارجه و سفیر ایران نوشت:

«البته باید آنچه بر ضد ملکم در باب لاتاری و تقویت صاحبان سهام است بنویسد خوب است، لیکن طوری باید نوشته بشود که ریش دولت به گیر نرود. همه اش طوری باشد که ریش آن پدر سوخته لای تخته گذارده شود، و پولشان را از آن پدرسگ بگیرند و پدرش را بسوزانند.» ناسزاهایی که ناصرالدین شاه نثار ملکم خان کرده، بغض و عناد او را آشکار می کند، ولی چون ملکم ریشی نداشت که لای تخته گذارده شود، بالاخره قرار شد قبلاً، محمدعلی خان علاء السلطنه، سفیر جدید ایران در لندن، ترجمه امتیازنامه را در اختیار دو نفر از مشاورین حقوقی انگلستان بگذارد، و سپس موضوع به دادگاه احاله گردد.

به همین سبب، وزیر مختار ایران در لندن، از «ویلسن بریستون هاریونل^۱» و «سروالتر فیلیمر^۲» که از وکلای معروف انگلیس بودند، خواست تا نظر خود را درباره امتیاز و القای آن از طرف شاه بدهند. این دو مشاور حقوقی آراء خود را خیلی کوتاه و موجز نوشته به علاء السلطنه دادند، و مبلغی نیز حق المشاوره گرفتند. علاء السلطنه هر دو رأی و نظریه را ترجمه کرده عیناً به تهران فرستاد، که اکنون در پرونده لاتاری وزارت خارجه ضبط است، و عیناً نقل می شود:

ترجمه نامه ویلسن بریستون هاریونل، وکیل سفارت، از متن فرانسه، لندن ۲۱ ژانویه ۱۸۹۱.

«جنابا به موجب دستور العمل شما از سروالتر فیلیمر که از اجزاء عدالت

۱) Wilson Briston Harrunel

۲) Sir Walter Phillimore

خانه ویکی از معتبرین و کلاست، استعلامی تحصیل نمودیم درباب این مسائل که اولاً آیا دولت ایران مجبور است اعتنا به پرتست‌هایی بکند که صاحب امتیاز یا انگلوآزیاتیک سندیکا و پرشیان انوستمان کرپوراشیون درباب ابطال امتیاز لاتاری اظهار داشته‌اند یا خیر؟ و ثانیاً آیا می‌توانند هیچ ادعایی به دولت ایران از بابت جبران خسارتی که به واسطه ابطال امتیاز وارد شده بکند یا نه؟

شرح مواقعی که در آنها امتیاز عطا شده بود، و اعمالی که منوط به آنها بودند، و ابطال آن را به سروالتر فیلیمر اظهار داشتیم، و با کمال شرف، سواد جواب‌هایی که برای این مسائل داده لفاً ارسال حضور جناب عالی می‌داریم، ما همه ضمیمه می‌کنیم که خود ما نیز به همین عقیده هستیم. چنانکه سابقاً هم به جناب شما عرضه داشته بودیم، این خود واضح است که وقتی سروالتر فیلیمر می‌گوید نه انگلوآزیاتیک سندیکا و نه پرشیان انوستمان کرپوراشیون حق ندارند هیچ ادعایی به دولت ایران بکنند، مقصودش این است که ادعای آنها ابداً شرعی نمی‌تواند بود. یقین است هیچ مانعی نیست از اینکه صاحب امتیاز یا انگلوآزیاتیک سندیکا یا پرشیان انوستمان کوپوراشیون عریضه به دولت ایران عرض کنند، و استدعای جبرانی نمایند، و یا به اعلیحضرت امپراطوری پادشاه عرض درباب خسارات وارده بکنند، ویلسن بریستو هاریونل.

ترجمه رای والتر فیلیمر - به تاریخ ۱۷ ژانویه ۱۸۹۱ لندن

«اولاً عقیده من این است که دولت ایران مجبور نیست اعتنا به پرتست‌هایی بکند که در باب ابطال امتیاز به او عرضه شده‌اند. پرتست‌های مزبور صاحب هیچ قوه قانونی نیستند. ثانیاً انگلوآزیاتیک سندیکا و پرشیان انوستمان کرپوراشیون، نمی‌توانند هیچ کدام هیچ گونه ادعایی به دولت ایران بکنند، برای جبران خساراتی که می‌گویند از بابت ابطال امتیاز به آنها وارد شده، پادشاه ایران به حکم قدرت سلطنتی می‌تواند امتیاز خود را هر طور و هر وقت دلش بخواهد بدهد و پس بگیرد - والتر فیلیمر»

محاكمه ملكم

وقتی شاه و صدراعظم از نظر و آراء
سروالتر فیلیمر و هاریونل مطلع شدند،
و دانستند که امضای امتیاز نامه و الغای آن

ترجمه‌ای (کنیس کوش) مستشار قیام قانون دینی و اخلاقی و وزارت که در خواست
بر است بکار با بنابر از در دست است

Traduction.
M.

Re la Concession des Loteries Persanes

L'opinion de Sir W. G. Phillimore. Bart. Q. C.

1. Je suis d'opinion qu'il n'est pas obligatoire au Gouvernement Persan, de faire attention aux protestations qu'ils ont reçues contre la résiliation de la Concession. Ces protestations n'ont aucune force légale.
2. L'Anglo Asiatic Syndicate et le Persian Investment Corporation ne peuvent, ni l'un ni l'autre, faire appuyer n'importe quelle réclamation contre le Gouvernement Persan pour compensation pour les pertes qu'ils affirment ont été subites en conséquence de la résiliation de la Concession. Le Schah de Perse, en qualité de Puissance Souveraine, peut accorder et révoquer la Concession comme et quand il lui plaira.

(H.)

Walter G. F. Phillimore.
4 Paper Buildings, Temple.
Le 17 Janvier, 1891.

کردند و سپس ملک هم به دادگاه احضار شد .
 ملک که «کامیل» را وکیل خود کرده بود، به اتفاق به بازپرسی
 رفته و در جواب بولارد بازپرس، این تقریرات را کرد:
 «من پرنس و خان و ناظم الدولة دولت ایران هستم، تا ماه ژانویه
 ۱۸۹۰، چند سال بود که از طرف دولت ایران در دربار لندن سفیر بودم،
 و پس از آن از این سمت برکنار شدم، لکن افتخارات خود را حفظ
 نموده‌ام، و اکنون نمی‌دانم که سفیر هستم یا نه؟

مسافرت شاه ایران در این مملکت و سایر بلاد فرنگستان را در
 سال ۱۸۸۹ به‌خاطر دارم. قبل از آن جهت استحصال امتیازات از دولت
 ایران، توسط اشخاص دیگر اطلاعی نداشتم، ولی مذاکراتی در افواه
 بود که امتیازاتی داده شد، و سابق نیز از من تقاضایی برای این امتیازات
 شده بود، و من امتناع می‌کردم، بالاخره صدراعظم به‌من اصرار نمود که
 برای منافع مملکت آنچه در قوه دارم امتناع نکنم، تا اینکه خود شاه
 تأکید بلیغ نمود، که حتی المقدور در این مطلب به‌وزرای او کمک کنم.
 اگرچه از اول جزیی کمکی در این باب به آنها می‌نمودم، لیکن بعد از
 اصرار شاه به جهد و جد عمل نمودم، و اگرچه قبل از آن از سرمایه-
 داران انگلیس در این باره تمنا نموده بودم، لکن از روی اطمینان نبود،
 اما پس از فرمایش شاه به کوشش و اطمینان در این باب ایستادگی نمودم.

در تابستان ۱۸۸۹ من با شاه به اسکاتلند رفتم . از جمله امتیازاتی
 که سابقاً از من درخواست شده بود، یکی امتیاز قرعه در ایران بود،
 راجع به این امتیاز با شاه و صدراعظم گفتگو نمودم. شاه و صدراعظم
 هردو گفتند که در همان لحظه اعطا شود . نظر به مراتبی که در میان ما
 گفتگو شده بود، شاه می‌خواست امتیازات دیگری نیز به‌من بدهد، لکن
 در آن مطالب قدری فکر و تأمل لازم بود. در نتیجه در همان وقت امتیاز-
 نامه را که سابق در میان من و کسانی که استدعای آن را نموده بودند،

ترتیب یافته بود به شاه تقدیم نمودم. شاه و صدراعظم آن را در ۲۰ جولای ۱۸۸۹ در حضور خود من مهر و امضا نمودند. امتیازنامه به خط من و به نام «بوزی دو کاردوال» بوده، شاه و صدراعظم در آن رسیدگی و دقت نمودند و درباره این عبارت «ده دو آن به خزانه دولت ایران رسیده و دولت ایران آن را به طیب خاطر در راه نیکبختی مملکت صرف نماید» که در متن نوشته شده، شاه از من توضیحات خواست، و گفت که به چه سبب این عبارت نوشته شده است. من ایشان را مطلع نمودم که در بعضی ممالک، نظر به دیانت و تقوی، به عمل قرعه اعتراض وارد می آورند. شاه به طرف وزیر اعظم برگشت و گفت: «خیر، این فقره را فهمیدم، و این مطلب در دین ما نامشروع نیست»

گیرنده امتیاز «بوزی دو کاردوال» نویسنده سفارت ایران، و کلنل ارتش فرانسه، مدت‌ها در قمارخانه مونت کارلو کار می کرد. این شخص در منفعت این امتیاز نامه با اشخاص دیگر از جمله میکائیل خان برادر من شراکت دارد. حقیقت مطلب این است که بعضی از مردم ایران قبل از آنکه اعطای این امتیاز از روی حقیقت صورت گیرد منفعتی از آن بردند، و بعضی دیگر به واسطه قرار و مدار مخفی که با صاحب امتیاز داده بودند، بعد از فروش امتیاز، حصه و قسمتی از منفعت به آنها عاید گشت. امتیاز را طوری نوشتم که بعدها جای حرفی باقی نباشد.

جلسات محاکمه مدت‌ها طول کشید، و دادگاه رأی به محکومیت ملکم خان داد. ولی او که قبلاً در بازپرسی و جریان محاکمه گفته بود، که چهل هزار لیره را به شاه و صدراعظم و سایر رجال ایران داده، و اکنون که معزول شده مفلس می باشد، و افلاس نامه اش را نیز به دادگاه تسلیم کرده بود، پس از محکومیتش، خریداران امتیازنامه نتوانستند وجوه پرداختی را از ملکم بگیرند، و بدین ترتیب این رسوایی بزرگ خاتمه یافت.

در حالی که ملکم مغضوب و از همه مشاغل و القاب و عناوین خلع شده بود، در تهران نیز به دستور شاه و صدراعظم، سید جمال الدین اسدآبادی - که در شهر ری غوغایی علیه پادشاه و صدر اعظم بر پا کرده بود - دستگیر و با وضع خفت باری به عراق تبعید شد.

سید جمال الدین از راه بصره به اروپا رفت. او از پاریس به اتفاق «انابلونت» زنی، که واسطه بسیاری از کارهای مخفی و سیاسی او بود، در ۱۱ اگست ۱۸۸۰ (۱۲۹۸ هـ) به لندن رفت و در خانه ملکم سکنی کرد. در این هنگام «ادوارد براون» مستشرق و طراح سیاست خارجی وزارت خارجه انگلستان در مشرق نیز، پس از عزل میرزا ملکم خان، با وی رابطه بیشتری پیدا کرده و هر هفته چند روز یکدیگر را می دیدند. ادوارد براون در مجلس لردها، مجلس نمایندگان، و در میان دیپلماتها، میرزا ملکم خان را بیگانه معرفی می کرد، و گرفتن چندین هزار لیره «امتیاز لاتاری» و سپس لغو آن را مستقیماً به دستور شاه می دانست.

ادوارد براون، در خانه ملکم خان، با سید جمال الدین اسدآبادی آشنا شد، و چون هر دو را مستعد قیام علیه شاه دانست، به مبارزه تحریک و تشویقشان کرد. سید جمال الدین که به دعوت ناصرالدین شاه به ایران رفته، و پس از کتک خوردن و با بی آبرویی فراوانی از تهران تبعید شده بود، مستعد هر گونه عملی علیه شاه ایران بود. او با کمک ملکم شبنامه ها و اعلامیه ها و مقالاتی علیه شاه و صدراعظم نوشته، در عثمانی، ایران، و برخی از ممالک مسلمان و اروپایی منتشر کرد.

وقتی نسخ این نوشته ها به تهران رسید، صدراعظم از شاه اجازه گرفت تا علیه ملکم و سید مقالاتی در روزنامه ایران، و اطلاع، در تهران، و اختر، در اسلامبول، بنویسد. شاه به او اجازه داد. امین السلطان که با

میرزا ملکم خان دشمنی دیرینه داشت^۱ برای اینکه ضربات قاطعی به حریف وارد کند، نوشته‌ها را شدیدتر منتشر کرد. ملکم و سید جمال، روزنامه‌های «قانون»، «عروة الوثقی» و «ضیاء الخافقین» را در لندن و پاریس منتشر کردند. ادوارد براون نیز با انتشار مقالاتی در «مجله آسیایی» و سایر جراید متنفذ لندن، دایرة تبلیغات علیه شاه و صدراعظم را وسیع کرد. ولی از همه انتشارات مهمتر، روزنامه قانون بود که نفوذ فوق العاده‌ای در بین مسلمانان و محافل مختلف سیاسی و اجتماعی پایتخت به وجود آورد. بدین جهت توجه بیشتری بدین نشریه می‌نماییم:

روزنامه قانون

با اینکه میرزا ملکم خان از مجموع سنوات عمرش فقط در حدود ۲۰ سال در ایران به سر برد، و تحصیلات عالی زبان و ادبیات فارسی و عربی نداشت، با این حال به علت داشتن هوش و قریحه سرشار خدادادی- و از همه مهمتر شغل مترجمی و نویسندگی- صاحب مکتب و روش مخصوص در ادبیات ایران شد.

(۱) میرزا علی خان امین الدوله می‌نویسد: «اما ملکم خان ناظم الدوله، که در عبور و اقامه شاه در خاک انگلیس، کارشان به مشاجرت و منافرت کشیده بود، مانند سباع که در سرطعمه و لقمه، حقد و غضب آنها مستولی است، به یاد حق السعی (ارژی) سوز و التهاب داشتند، و به یکدیگر مقلب و ناب می‌نمودند. تعهدمردی مجهول الحال فرانسوی موسوم به ویکنت دولاری، در امتیاز لاتری، حربه تازه به دست امین السلطان داد. به شاه عرض کرد امتیاز لاتری را که ملکم دولتخواه به مفت گرفت، اینک شخصی به هزار تومان مشتری است و این سخن در پیش شاه ملکم را به خاک سیاه نشاند، چرا که بی پولی دستگاه دولت و بی احتسابی دفاتر مالیه و توارد مصارف، ناگزیر شاه را چنان تشنه و بیقرار و دچار استیصال و اضطراب کرده بود، تا اسم پول برده می‌شد، با همه هوشیاری گول می‌خورد، و هر مراد و مقصود را به طمع درهم معدود می‌توانستند در حضرت پادشاهی انجام دهند.» (خاطرات سیاسی امین الدوله، صفحه ۱۴۶).

ملك الشعراء بهار در سبك شناسی برای او مقام ادبی خاصی قائل است و می نویسد :

«... ملكم سبك خاصی در نثر پیش گرفت که می توان مکتب ملكم نامید . به شیوه سؤال و جواب و به طرز تئاتر رساله هایی می نوشت، و قصدش اصلاح و ایجاد قانون بود ...»^۱

پیدایش سبك خاص ملكم، بیشتر از آن جهت بود که وی در مدرسه دارالفنون موظف به ترجمه دروس استادان اروپایی، از فرانسه به فارسی، و همچنین تدریس علوم جدید و بیسابقه فرنگستان به مبتدیان مدرسه بود. ملكم در دستگاه دیوان و دربار قاجار سبك خاصی به وجود آورد، تا هم از فصاحت و بلاغت انشا و زبان فارسی چیزی کاسته نشود، و هم در ترجمه لغات مرتکب اشتباه و نادرستی نگردد. او اساساً با مبالغه و جملات مطول و کلمات مترادف، مخالف بود، و برای اینکه در کار وزارت خارجه و سفارت، از عبارت پردازی و مغلق نویسی نجات پیدا کند، سبك جدیدی به وجود آورد.

بهترین فرصت برای ترویج افکار و سبك مخصوص او هنگامی بود، که از سفارت لندن معزول و مغضوب شده، و روزنامه قانون را به وجود آورد. خود او بارها گفته و دريك نامه دولتی نوشته است: «که ایام بیکاری بنده گاهی بهترین وسیله خدمت بوده است»^۲

انتقادات شدیدی که در روزنامه علیه شاه، دستگاه دیوان و نظام مملکتی می کرد، به نوشته های او جلوه مخصوصی می داد، تا جایی که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه که خود صاحب سبك و روش مخصوص^۳، و در ترجمه مطالب اروپایی به فارسی ممتاز و بیهمتا بود^۴ او را ستایش

(۱) سبك شناسی بهار، ج ۳، ص ۳۷۵.

(۲) نامه ۲۰ ژانویه ۱۹۰۱، از پاریس، به میرزا نصرالله خان مشیرالدوله.

(۳) سبك شناسی بهار، ج ۳، ص ۳۷۴.

(۴) اعتمادالسلطنه جراید اروپا را برای شاه درس ناهار، بدون اینکه قبلاً آنها را خوانده و یا به کتاب لغت احتیاج داشته باشد، ترجمه می کرد.

کرده می نویسد «روزنامه‌ای موسوم به قانون، در ضد امین السلطان، میرزا ملکم خان از لندن به فارسی چاپ کرده، نسخه‌ای برای من فرستاده بود. حقیقت در سخت نویسی یدبضا کرده...»^۱

الغای امتیاز لاتاری و ضربه‌ای که به مقام اجتماعی و سیاسی ملکم وارد آمد، سبب شد که اوقات اخیر با ناصرالدین شاه در مبارزه باشد، و ناصرالدین شاه هم از هیچ‌گونه اهانتی علیه او غفلت نمی‌کرد.^۲ مبارزه قلمی ملکم که ابتدا در روزنامه‌های انگلستان آغاز شده بود، با انتشار روزنامه قانون به فارسی، در لندن، به اوج خود رسید.

نخستین شماره قانون، اول رجب ۱۳۰۷ - فوریه ۱۸۹۰، در لندن انتشار یافت، و روی هم رفته چهل و دو شماره از آن منتشر گردید. ملکم در نامه‌ای که به فریدالملک نوشته می‌نویسد:

«... از نگارشات سابق آنچه معلوم و ثابت است، فقط چهل پنجاه نمره جریده قانون است، و البته در نظر است که قیمت هر نمره در اول يك لیره بود، بعد خیلی گرانتر شد و رسید به يك ذره شعور و حالا دو شرط دیگر بر آن قیمت گزاف می‌افزایم...»^۳

ادعای ملکم در انتشار روزنامه قانون «پیکار علیه دربار ستمکار و بی قانونی حکومت» و هدفش گرفتن انتقام از شاه و امین السلطان و سایر دشمنان داخلی‌اش بود.

شعار روزنامه قانون «اتفاق - ترقی - عدالت» بود، و در شماره اول آن نوشته شده بود:

(۱) روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۸۰۸.

(۲) اعتماد السلطنه می‌نویسد: «... امروز شاه آهسته به فرانسه به‌من فرمودند، پدر میرزا ملکم خان را در آوردم. دیگر ندانستم چه است...» ، روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۸۴۵.

(۳) نامه ملکم باین شروع (به حضور جنابان ترقی پروران) مورخ ۲۵ رمضان ۱۳۱۵.

روزنامه قانون

«... ما چند نفر که به سعادت بخت و به تقدیر الهی مؤسس این جریده قانون شده ایم، بر ذمت دولت پرستی خود حتم کرده ایم که از روی علوم و سر مشقهای دنیا، به قدری که در قوه ما باشد، به خلق ایران یاد و نشان بدهیم که از برای اجرای قوانین چه نوع همت و چه قسم مساعی باید به کار برند... لهذا قلباً و قویاً مصمم شده ایم که سیل همه این مصائب را به سد قوانین دفع نماییم. جمیع حرکات دولت باید بعد از این، مبنی بر قانون باشد. عزل و نصب عمال باید موافق قانون، حبس موافق قانون، جزا موافق قانون، تحصیل مالیات موافق قانون، محاکمات موافق قانون، مصارف دولت موافق قانون، حکمرانی و سلطنت موافق قانون، سختی و عدالت، فرمایش و اطاعت همه باید به حکم قانون باشد...»

روزنامه قانون برای عده ای مستقیم و با نشانی خود آنها ارسال می شد، و برای پیروان ملکم و افراد فراموشخانه، محرمانه و با واسطه افراد مورد اطمینان فرستاده می شد، و در تهران توزیع می گردید. نخستین شماره، در روز ۱۰ ذیحجه ۱۳۰۷، درست پنجاه و دو روز بعد، به تهران رسید. پس از اینکه هفت شماره روزنامه، به وسیله پست و قاصد به تهران رسیده و توزیع شد، ناصرالدین شاه در صدد توقیف و جلوگیری از توزیع آن برآمد. اعتمادالسلطنه در خاطرات روز ۲۳ رجب ۱۳۰۸ - که يك سال از انتشار قانون می گذشته - چنین می نویسد :

«... مجدداً با دست اشاره فرمودند جلو رفتیم. از جیب مبارك روزنامه نمره هفتم قانون که از لندن برای من آورده بودند - دیروز من به جهت شاه فرستاده بودم - بیرون آوردند. اول از من سؤال فرمودند که این روزنامه به چه واسطه به تو رسیده؟ عرض کردم اوانس خان مترجم به توسط برادر خود برای من فرستاده. قدری معاندین امین الدوله فرصت به دست آوردند به او تاخت بردند، که برای او ممکن است که نگذارد

پست این روزنامه را بیاورد.^۱ من عرض کردم پست وجهاً من الوجوه مسئول این فقره نیست. دولت روس با آن قوت و قدرت و نظم که دارد نمی تواند مانع شود که روزنامه نهلیس (نیهیلیست) را به روسیه وارد نکند، جز قوام الدوله احدی با من همراهی نکردند، بلکه تاخت و تاز غربی به امین الدوله می کردند. در هر حال مأمور شدیم برویم بنشینیم، یک ارتیکل در روزنامه رسمی ویکی در روزنامه اطلاع در خدمت میرزا ملکم خان بنویسیم. حضرات که قابل نوشتن نبودند. مصباح الملك را به كمك خواستند. او هم عجز آورد... خانه آمدم. هر دو مسوده را نوشتم. بعد به میرزا فروغی دادم، پاك نويس كرد...»^۲

روزنامه قانون در تهران چون ورق زر، دست به دست می شد. امین السلطان در سفرهای فرنگستان شنیده بود که از نوشتن انتقادات روزنامه ها نباید ترسید، بلکه آن را بایستی دلیل اهمیت و نفوذ و مقام دانست.^۳ بر عکس شاه فحشهای ملکم را مستقیماً به خودش می دانست، تا جایی که دستور داد ورود روزنامه قانون به ایران منع شود. امین الدوله مسئول اداره پست و دشمن صدراعظم در این باره چنین می نویسد:

«... شهرت روزنامه قانون را منع دولتی بیشتر کرد، و حرص مردم به دیدن و داشتن آن از امتناع دیوانیان بیشتر شد، تا اینکه امین الدوله به حکم شاه، در پستخانه های ایران اوراق قانون و کاغذهایی را که به تضمین این روزنامه مظنون بود، ضبط و توقیف می کرد. باز چه از ممالك عثمانی، چه از نواحی قفقاز، چه از سمت عراق عرب به دست تجار و مسافرین، آن قدر که جمعی به مطالعه روزنامه تسکین اشتیاق کنند، به اطراف ایران داخل می شد، و از این نشریات داغدیدگان

۱) در این ایام میرزا علی خان امین الدوله، پست ایران را در اختیار داشت و آن را اداره می کرد.

۲) روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۸۴۲ - ۸۴۳

۳) خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۱۴۷.

دستگیری نویسندگان قانون

مملکت که حقوقشان در خرجین آبداری پوسیده، مشامشان از گندسرگین قاطرخانه آزرده شده بود، هیجانی گرفته مضامین روزنامه را کم کم نقل هر مجلس و نقل هر محفل می کردند...»^۱

دستگیری نویسندگان قانون

توقیف قانون و سانسوری که بر روی

نوشته‌ها در پستخانه اجرا گردید ،

نتوانست جلو پخش این روزنامه را

در پایتخت بگیرد. در رمضان ۱۳۰۹ هـ (۱۷۹۱ م) نامه‌هایی بی امضا و شبنامه‌هایی از ولایات و پایتخت برای شاه فرستاده می‌شد. حتی بعضی از نامه‌ها و شبنامه‌ها را در عمارات سلطنتی خود شاه پیدا کردند، که در همه آنها از دولت شکایت شده و شاه را تهدید نموده بودند.

ناصرالدین شاه دستور داد شورایی از: امین سلطان صدراعظم، امین الدوله، نایب السلطنه، مخبرالدوله و کنت دمونت فورت، رئیس نظمیة تشکیل شد. نامه‌ها را به شورای سلطنتی بردند، در آنجا خواندند و حضار از صدراعظم پرسیدند: نامه‌ها از کیست؟ امین السلطان گفت: نامه‌ها به تحریک ملکم خان نوشته شده و یاران او آنها را در تهران و ولایات پخش می‌کنند، در حالی که اعتماد السلطنه می‌نویسد:

«... مقصودش از این عرض هم تحریک عداوت شاه است به میرزا ملکم و هم بروز عداوت دوستان ملکم خان است. اما غافل از اینکه این کارها از معاندین خود امین السلطان است، که در تهران هستند. می‌خواهند شاه را به وحشت بیندازند، شاید به امین السلطان تاختی ببرند، او را معزول کند...»

درشورا از صدر اعظم می پرسند: چه کسی این نامه ها را می نویسد؟ او میرزا محمد علی خان فرید (فریدالملک) منشی سابق ملکم در لندن را معرفی می کند. مأمورین دولتی به خانه او هجوم می کنند. اوراق و اسناد او را برداشته به خانه نایب السلطنه می برند. نایب السلطنه - که در این ایام از لحاظ گرانی پایتخت مورد بیمهری شاه بوده، سواد یکی از مقالاتی که به قلم سید ولی و تحریر میرزا فروغی بود پیدا می کند. فریدالملک و سید ولی را دستگیر می کنند ولی فروغی فراری و مخفی می شود. نایب السلطنه که با اعتماد السلطنه روابط خوبی نداشته، او را هم از خبرنگاران ملکم و نویسندگان مقالات قانون معرفی می کند. پس از این حادثه میرزا یوسف خان مستشارالدوله، والی آذربایجان، را هم به اتهام نامه نویسی و خبرنگاری معزول می کنند و به قزوین می برند. محسن خان معین الملک (مشیرالدوله) را هم از سفارت اسلامبول احضار می کنند، ولی او به سلطان عثمانی متوسل می شود و به طوری که در پایتخت شایع کردند تقاضای تابعیت عثمانی می کند، اما سرانجام با وساطت امین الدوله به تهران می آید.

با وجودی که تا کنون عده زیادی از نویسندگان و مورخان درباره نشر فارسی و سبک و شیوه خاص ملکم سخنها گفته اند، با این حال اعتماد السلطنه که در یک جا ملکم را «معلم و مرشد»^۱، منتهی «دیوانه» می خواند، در روزنامه خاطراتش درباره مندرجات قانون و نوشته های ملکم شک کرده، آنها را به قلم دیگران می داند. اعتماد السلطنه می نویسد: «... نمره های اول فحش و بی احترامی و نامربوط بود. اما اینکه حالا نوشته می شود الفاظ مستهجنه ندارد و فارسی بسیار خوب سلیس است. خیالاتش اگر از ملکم خان باشد انشایش از آن نیست. ملکم خان قابل این طور چیز نوشتن از فارسی نیست. سالها معلم من بود و

مدتهای مدید آشنا و دوست من، پایه سواد و فهم او را می دانم، بلکه می توانم بگویم که خیالات هم ازو نیست^۱...»

گرچه این اظهار نظر نمی تواند مورد استناد قطعی واقع شود، ولی چون شاگردی درباره «استادش» سخن می گوید، آن را نقل کردیم. آنچه می توان گفت این است که ملکم، چه در ایران و چه در اروپا، همکارانی داشته که در نوشتن مقالات روزنامه قانون با او همکاری می کرده اند، چنانکه در پایتخت عده ای به جرم نوشتن مقالات دستگیر و مدتها زندانی شدند.

— ❧ ابوالقاسم لاهوتی و روزنامه قانون ❧ —

تأثیر نوشته های ملکم و روزنامه قانون،
نه تنها در بین مردان آزاد فکر تأثیر
داشت، بلکه در بین طبقه جوانان

عصر نیز به طور مستقیم اثر می گذاشت. ابوالقاسم لاهوتی، شاعر و انقلابی معروف ایران، نیز در اثر خواندن روزنامه قانون، دارای افکار انقلابی شد. لاهوتی در «زندگینامه» خود می نویسد: «هنگامی که جوان بودم، اشعار اولیه ام تحت تأثیر افکار پدرم قرار داشت. اشعاری که در آن هنگام می سرودم شهرت یافت و مردم روشن بین کرمانشاه

۱) میرزا علی خان امین الدوله می نویسد: «در تبریز میرزا یوسف خان مستشار الدوله، به تهمت مکاتبه و خبرنگاری به ملکم، گرفتار و پس از غارت اثاث البیت و ضبط تمام نوشتجات تحت الحفظ به حبس تهران فرستاده شد. و بواسطه المعجب که این حکم به دست حسین علی خان امیر نظام مجری گردید، که او خود مسلماً با ملکم درین شایعه همدستان بود. لاجرم شراره خیالات و اقدامات ملکم به جان جمعی افتاد. برای نایب السلطنه و امین السلطان رشته نو و وسیله تازه به دست آمد، که اغراض خود را با بدبختان مملکت از این راه مجری دارند. هر روز خاطر شاه را از يك نفر اندیشه ناك و قومی را از پادشاه و درباریان رمیده و نومید می کردند...» — خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۱۴۸.

— به خصوص تشکیلات محلی فراماسونری که تحت نام «جمعیت آدمیت» فعالیت می کرد — متوجه روح انقلابیم شد. آنان مخارج تحصیل مرا در تهران فراهم کردند، و از کرمانشاه روانه پایتخت شدم.^۱

ابوالقاسم لاهوتی در آخرین کتاب خود که به زبان تاجیکی نوشته، در ابتدای فصلی که بدان نام (تصادف نجات بخش) داده، درباره شناسایش با جمعیت فراماسونری آدمیت، چنین می نویسد:

«يك روز پدرم به مجلس دوستانش رفته بود، از منزلی که موعود بود، پسر صاحبخانه را به خانه ما فرستاد و وسیله او به من پیغام داد که آخرین شعر او را پیدا کرده برایش بفرستم. من زود آن شعر را پیدا کرده فرستادم. اما در این ضمن ناگهان، به روزنامه قانون ملکم برخورد کردم. به طوری که بعدها شنیدم این روزنامه در لندن چاپ می شد و

۱) کلیات ابوالقاسم لاهوتی، جلد ششم، چاپ شهر دوشنبه — تاجیکستان — ۱۹۶۳ ص ۱۶۴ - ۱۶۵.

طهمورث آدمیت، سفیر کبیر ایران در مسکو، در خاطرات سیاسی خود در باره لاهوتی چنین می نویسد:

«مرحوم لاهوتی را من در دورانی که دیگر وی مقیم دائمی مسکو شده بود، یعنی پس از مرگ استالین، دیدم و شناختم. در آن هنگام وی مدتی بود که پایتخت تاجیکستان را برای همیشه ترک کرده بود، یا بهتر گفته باشیم، عذر وی را از آنجا خواسته بودند، از تاجیکستانی که سالها در آن سمت وزارت داشت. این بار علت جلای و طن دوم او آن بود که غفوراف دبیر کل حزب کمونیست تاجیکستان به اقتضای زمان و به پیروی از سیاست دولت شوروی، می کوشید که برای قوم تاجیک تاریخی مستقل و علیحده فراهم سازد، و چون مردی عالم و آشنای به تاریخ ایران و ملل اسلام بود (حتی گفته اند که اصلا ایرانی است) آسانترین راه را برای این مقصود، غصب و غارت معنویات و مفاخر ایران و انتساب اختصاص آن به قوم تاجیک اختیار کرد. برای این کار، تاریخی نیز به نام «تاریخ قوم تاجیک» بدون ساخت و کار را به جایی رسانید که فردوسی را نیز شاعر تاجیک دانست. لاهوتی که ایران را همواره «عشق» خود و «ایمان» خود می خواند، و به مفاخر آن می بالید، از این اجحاف و تجاوز به معنویات ایران برآشفته، و با غفوراف به منافسه و مناقشه برخاست، ولی عاقبت بر اثر فشار دبیر کل حزب کمونیست تاجیکستان، مجبور شد که استالین آباد را ترک گوید و در مسکو رحل اقامت افکند. شهری که تا آخر عمر در آنجا زیست...»

پنهانی برای اعضای جمعیت آدمیت به همه نقاط ایران، منجمله کرمانشاه، می فرستادند. مندرجات اولین شماره قانون مرا مفتون و به خود مشغول کرد. وقتی به خود آمدم که پدرم را بر بالای سرم دیدم. او تبسم کنان مرا می نگریست. معلوم شد که من ساعتها غرق خواندن قانون بودم، تا جایی که آمدن پدرم را حس نکرده بودم. از اینکه بدون اجازه روزنامه را برداشته و خوانده بودم، عرق ریزان به پدرم التماس کردم که گناه مرا ببخشد. پدرم گفت: پسر جان! من گناه دارم که تا کنون ترا از وجود این روزنامه آگاه نکرده ام.

آنگاه پدرم به تفصیل درباره قانون با من سخن گفت. او از مسالك ماسونيك و مندرجات مجله، توضیحات کافی به من داد و اضافه کرد که قانون خیلی سری و خطرناك است. در هر خانه ای که آن را بیابند آن خانه وساكنان آن را نابود می کنند. پروبالم از شنیدن جملات پدرم گشاده شد و خستگی و نومیدی از من دوری گرفتند. به خود گفتم: این همان آتشی است که در طلبش بودم. باید هرچه زودتر به این جمعیت داخل شوم. همه شماره های قانون ملكم مرتباً و به طور مخفی برای پدرم می رسید.

هر شماره ای که می رسید، در نیمه دویم شب می خواندیم، و بعد از چند روز مخفیانه آمده آن را می بردند. من هنوز هم نمی دانم که آورنده و پس گیرنده آنها که بود. شاید پدرم از جای مخصوصی آنها را می گرفت...^۱

نه تنها خود لاهوتی درباره عضویتش، در جمعیت آدمیت، در شرح حالش نوشته، بلکه برتلس دانشمند و ایرانشناس فقید شوروی^۲ و

(۱) کلیات ابوالقاسم لاهوتی، صفحه ۹۹ - ترجمه آنچه ذکر شد، اثر لطف ایرانشناس و دانشمند شوروی می کائیل زند است، که برای نگارنده از مسکو فرستادند.

(۲) برتلس، دیوان لاهوتی، مسکو ۱۹۳۹، ص ۱۳ و ۱۴، به زبان روسی.

میکائیل زند ابرانشناس معاصر و عضو آکادمی علوم تاجیکستان و استاد شعبه ادبیات انستیتوی ملل آسیایی آکادمی علوم اتحاد شوروی نیز در این باره اطلاعات ذیقیمتی نوشته‌اند.^۱

بنابراین، تأثیر نوشته‌های ملکم را در قانون می‌توان در حوادث بعدی و حتی انقلابیونی که در مشروطه و بعد از برقراری حکومت مشروطه شرکت داشته‌اند جستجو کرد.

نه تنها روزنامه قانون، بلکه رسالات میرزا ملکم خان نیز، چه در دوران داشتن مقام در دستگاه دولت و چه در دوران دهساله خانه‌نشینی‌اش، اثرات فوق‌العاده‌ای در اجتماع ایران داشته است که اینک به شرح آنها می‌پردازیم:

رسالات ملکم

میرزا ملکم خان در طول هفتاد و هفت

سال عمرش، تا آنجا که تحقیق شده و

نویسنده اطلاع دارد، در حدود بیست

و هشت رساله مختلف نوشته است. در این رسالات از آزادی و حکومت قانون و نشر عقاید «اگوست کنت» فیلسوف شهیر، آغاز سخن کرده به اصلاح خط و تقسیم اراضی در میان کشاورزان و حتی منسوخ کردن تعدد زوجات که پس از شصت و پنج سال انجام گردید، خاتمه داده است.

۱) میکائیل زند، دو کتاب از کتب زیر را در باره لاهوتی نوشته، و در کتاب سوم نیز در باره او سخن گفته است.

۱- ابوالقاسم لاهوتی - شهر دوشنبه، ۱۹۵۷، ص ۷، به زبان روسی.

۲- داوچرک ابوالقاسم لاهوتی - تاریخ ادبیات سوییتی تاجیک، قسمت ۱۱، شهر دوشنبه، ۱۹۵۷، ص ۸۶، به زبان تاجیک.

۳- تاریخ مختصر ادبیات شوروی تاجیکی، مسکو ۱۹۶۱، ص ۲۷۵،

ملکم در رسالاتش از آزادی و حکومت قانون، اخذ تمدن اروپایی، اصلاح اساس حکومت، عدالت اجتماعی، حقوق اساسی فرد، طرح قوانین اداری و مدنی و جزایی، احیا و توسعه اقتصادی، پیکار علیه اوهم پرستی، اصلاح خط و سبک نگارش، انتظام لشکر و مجلس تنظیمات، و دهها مسائل دیگر بحث کرده است.^۱

چاپ و پخش رسالات او و گاهی تکثیر آنها به وسیله دست نویسان به عهده یاران وفادار او صورت می گرفت، که حقاً بایستی سهم آنان را در ترویج افکار آزادیخواهانه، کمتر از ملکم ندانست. در باره ملکم آراء مختلف و متضاد گفته شده است. ظل السلطان، شاهزاده ستمگر و آزادی کش، که به دستور ملکم عضو فراموشخانه و بعداً هم فراماسون شده بود، او را برابر افلاطون و ارسطاطالیس می داند. ظل السلطان می نویسد:

«... در نیس، روز یکشنبه بیستم شوال، منتظر دوست قدیمی خود که پیش پدرش، یعقوب خان، فرانسه می خواندم، در پنجاه سال قبل، جناب میرزا ملکم خان، که امروز وزیر مختار ایتالیاست هستم. این شخص از نجبای ایران است. خانواده ملکمها در ایران مشهور و معروف هستند. این شخص فیلسوف اول و معلم اول است، خالی از اغراق به عقیده من مثل ارسطاطالیس و افلاطون است، بلکه از علوماتی که امروز هست و آن روز نبود، در دوهزار سال سه هزار سال قبل، بر آنها برتری دارد. بسیار با کمال، در چندین زبان خارجه معلم است. حقیقتاً مثل فرانسه و انگلیس و غیره قوت قلم او و قوت نظام او را کمتر کسی دارد، و اگر هم دارا باشند بر او برتری ندارند. در تمام عمر به وطن عزیزش و پادشاهش جز پا کبازی و خدمت و حق شناسی کاری نکرد، لیکن چون دنیا همیشه با پاکان و نیکان برخلاف عدل و انصاف راه می رود، و

این بیچاره در تمام عمر در عوض علم خود جز ندامت حاصلی ندیده...^۱
 ابراهیم بدایع نگار با بدبینی فراوان ملکم خان را «از لطیفه دانش
 و آداب» بی نصیب می‌داند و درباره او می‌نویسد:

«...جربزی عیار، مشعوذی طرار، لختی از السنه مختلفه آموخته،
 و در فنون شعبده و شجون^۲ مجون^۳ رغبتی صادق فرانموده، از لطیفه دانش
 و ادب بی نصیب، و از شماره حق‌گذاری و رشاد برکنار، و یکچند از این
 پیش به گونه‌گونه لهو و لعب و بازیهای شگفت، با تنی چند از اولیای
 دولت جاوید راه یافت، و در خاطر اقدس همایون نیز به جمال هوش و
 ذکا و کمال فطنت و دها جای گرفت...»^۴

حاج مخبر السلطنه هدایت نیز به دنبال بدایع نگار می‌نویسد:
 «آنچه ملکم می‌نوشت، عبارت دیگر در گلستان و بوستان هست.^۵
 میرزا عباسقلی خان آدمیت، که یکی از همکاران او بود، از او به
 نام «استاد سیاست مدن و فن ترقی»^۶ یاد می‌کند، و بالاخره دکتر فریدون
 آدمیت می‌نویسد:

«ملکم مردی بود جامعه شناس و سیاسی، بسیار زیرک و دانا،
 تیز بین و نقاد، خوش محضر و شیرین قلم، ممسک و پولدوست، نامجو
 و عظمت طلب، جسور و سرسخت، دلیر و مبارز، در تاریخ بیداری
 افکار و نشر عقاید آزادیخواهی در ایران مسلماً مقام او بی‌همتاست.
 از بیست و پنج سالگی، تا تقریباً دو ماه قبل از مرگش، یعنی در مدت
 بیش از پنجاه سال، بانوشتن رساله‌ها و مقالات و نامه‌های پرمغز خود،

(۱) سفرنامه اروپا، ص ۱۹۷.

(۲) شاخه‌های پیچیده، شعبه‌ها...

(۳) شوخی، بی‌آبرویی، هرزگی.

(۴) عبرة الناظرین و عبرة الحاضرین، به نقل از سیاستگران دوره قاجار، جلد
 اول ص ۱۳۶.

(۵) گزارش قسمت سوم، از صفویه تا مشروطه، تهران ۱۳۳۳ ص ۱۵۵

(۶) دفترچه خاطرات آدمیت.

اندیشه آزادی را در ایران پراکند و مبانی حکومت ملی را تشریح و تفسیر کرد. در زمان خود تا مدتها بعد مبرزترین کسی بود که در ایران اصول عقاید سیاسی جدید و فلسفه حکومت را آموخته بود. از تعمق و معرفت او به اصول علمی سیاست مدن و فن قانونگذاری حکایت می‌کند. او را برجسته‌ترین جامعه شناس و نقاد اجتماعی ایران در قرن نوزدهم می‌دانیم.^۱ اکنون که تا اندازه‌ای ملکم و افکار او را شناختیم، می‌پردازیم به معرفی رسالاتی که در اروپا نوشته و به ایران فرستاده، و یاد در طول مدت کوتاه توقّفش در تهران، به رشته تحریر درآورده است. متأسفانه تاکنون همه رسالات ملکم معرفی نشده است، و به تدریج رسالاتی از او به دست می‌آید و معرفی می‌گردد. زیرا در آن دوران سیاه دهشت و وحشت رادمردانی که در راه آزادی گام می‌گذاشتند، از ترس زجر و شکنجه و قتل، نوشته‌هایی را که در راه پیشرفت و تعالی و یا آزادی فکر بود مخفی می‌کردند، با وجود این تاکنون بیست و هشت رساله از ملکم معرفی شده که به‌طور اختصار آنها را ذکر می‌کنیم:

۱ - اصول آدمیت

پیامی است در رستاخیز بنی آدم و دین بشردوستی و شناسایی عزت مقام و حیثیت انسانی. این رساله به نام «قانون اساسی فراموشخانه ملکم» نیز شناخته شده است. ملکم در این رساله از دین انساندوستی اگوست کنت، فیلسوف و جامعه شناس عالیقدر فرانسوی، الهام گرفته. همچنین بحث او در تشبیه هیکل انسانی به هیئت اجتماع مدنی، از فلسفه تحقیقی آن حکیم اقتباس شده است.

۲ - قوانین اساسی دولت، قوانین اداره مملکت

این رساله در سال ۱۳۰۲ نوشته شده. در این رساله ملکم می‌نویسد:

«در دول منظم دو قانون هست : یکی قوانین اساسی دولت، و دیگر قوانین اداره مملکت.» پس از آن به بیان سلطنت مشروطه و سلطنت مطلق می‌پردازد.

۳ - اصول مذهب دیوانیان

تندترین انتقادات ملکم از اخلاق و کردار رجال و درباریان ناصرالدین شاه است. این رساله را ملکم در دوران عزل خود، بعد از واقعه لاتاری، نوشته و آنچه در دل داشته گفته.

۴ - نوم و یقظه

رساله‌ای است در اصلاح اساس حکومت، طرح قوانین مملکتی، و اخذ تمدن اروپایی، و در آن از حکومت قانون گفتگو شده است. به عقیده محیط طباطبائی، نسخ این رساله کمیاب است، و حتی نویسندگان آن را با تردید نقل می‌کنند^۱.

۵ - کتابچه مرو و ترکمان

شرحی است که درباره سیاست ایران در خط شمالی خراسان نوشته شده.

۶ - تشبیه هیکل انسانی به هیئت اجتماع مدنی

این رساله از اصول جامعه شناسی آگوست کنت اقتباس شده. موضوع آن این است که همان تعادل و توازنی که شرط حفظ سلامت بدن آدمی است، در هیئت اجتماع نیز واجب و لازم است.

۷ - منافع آزادی

اقتباسی است از نوشته‌های استوارت میل انگلیسی، به ویژه از کتاب «آزادی».

۸ - حریت

قطعه‌ای است که از گفتار میرابو ترجمه شده.

۹ - کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات

این رساله به عقیده محیط طباطبائی، قدیمترین اثری است که از ملکم باقی مانده. این رساله خطاب به میرزا جعفر خان مشیرالدوله است. ملکم می‌نویسد:

«... شما اولین شخص ایران هستید که به واسطه اطلاعات خارجه و کفایت ذاتی و اعتبار سن و سابقه دولتمداری، می‌توانید بدون خطر بیان حقیقت نمایید، و با کمال جرأت به مقام راهنمایی دولت برخیزید... اسم من به جهت دلیل بی‌غرضی مخفی خواهد ماند. کتابچه را که ملاحظه خواهید فرمود، به قسمی نوشته شده که یا باید مصنف آن را اخراج بلد کرد، یا اینکه اقوال او را با کمال احترام قبول نمود...»

ملکم در این رساله زمامداران ایران را که در فن مملکتداری فهم کلی و هوش طبیعی را شرط کافی می‌دانستند، مورد تحقیر قرار داده است.

۱۰ - انتظام لشکر و مجلس تنظیمات

که نام دیگرش «تنظیم لشکر و مجلس اداره» است. رساله‌ای است در توضیح و تکمیل رسالات «رفیق و وزیر» و «دستگاه دیوان».

۱۱ - رفیق و وزیر یا سؤال و جواب^۱

این رساله به شکل سؤال و جوابی است، که بین وزیر و رفیق صورت می‌گیرد. نیز شامل توضیحاتی است درباره رساله «کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات». ملکم در مقدمه سؤال و جواب می‌نویسد:

«این مکالمه را با این خیال مسوده کرده بودم، که برای یکی از

(۱) این همان رساله‌ای است که محیط طباطبائی، به نام سؤال و جواب معرفی می‌کند.

وزرا بفرستم، به ملاحظه يك نوع ادب و ترحم مانع خیال آمد. ولی چون همت و اغماض بندگان اقدس همایون را قابل هر قسم صداقت دولتیخواهی می دانم، ابراز این مکالمه را محض تفنن اوقات مبارک جسارت می نمایم.»

۱۲ - فراموشخانه

انتقاداتی که از دستگاه فراموشخانه می شده، و آن را چون از فرنگستان به ایران آمده، مایه کفر و زندقه می نامیده اند، موجب شد که ملکم خان در دفاع از دستگاه فراماسونری که ساخته بود برآید. ملکم در رساله فراموشخانه، توضیح می دهد که فراماسونری سابقه ای بس طولانی دارد، و تنها به دلیل اینکه از فرنگ آمده مایه کفر نیست، زیرا عینک هم از فرنگ آمده، و مؤمنین آن را به چشم می زنند، و با آن قرآن می خوانند.

درباره ورود اشخاص به فراموشخانه می نویسد:

«از ظاهر چنان می نماید که هر نوع اشخاص وارد این مجمع می شوند ولیکن در حقیقت ورود ایشان به جهت تشخیص استعداد ایشان است، چنانکه بعداً به اقتضای استحقاق معنوی هر کس يك مقام خاص پیدامی کند.»

۱۳ - دفتر قانون

این رساله در باره تدوین قوانین جزائی است، که ملکم طرح اصلاح حکومت ایران را با بحث در لزوم استقرار حکومت قانون در آن تشریح می کند. در دفتر قانون می گوید: «به جهت تنظیم ایران، اول باید دستگاه قانون برپا نمود، و بعد از آنکه اصل مطلب را قبول نمودیم، شرح فروع آن آسان خواهد بود.»

۱۴ - کلمات متخیله

از این رساله فقط محیط طباطبائی یاد کرده، و گویا نسخه ای از آن را ایشان در کتابخانه ملك دیده اند، ولی نگارنده به آن دست نیافت،

و کسی دیگر هم اطلاعی درباره آن نداشت. ظاهراً در این رساله ملکم می‌نویسد :

«ظلم مصدر است. اسم فاعل او ظالم است و اسم مفعول او مظلوم است. دفع و رفع ظلم، که مصدر است، موقوف و بسته به این است که یا ظالم ترك ظلم کند و یا مظلوم متحمل ظلم نشود، و با حصر عقلی، دفع ظلم، به غیر از این دو طریق راه دیگر ندارد.»

۱۵ - اشتهارنامه اوئیای آدمیت

این رساله پس از قتل ناصرالدین شاه در لندن نوشته شده است. اشتهارنامه را که به معنی بخشنامه است، ملکم برای برائت خود و رفع سوء تفاهماتی که با دربار داشته نوشته است. ملکم می‌نویسد:

«ای آدمیان ایران، ای برادران مکرم، سلطنت ایران تازه شد... شاه غفران پناه هیچ تقصیر نداشت. ویرانی ایران از وضع امور است نه از معایب اشخاص...»

۱۶ - اصول ترقی

این رساله به نام «اصول تمدن»^۱ نیز معروف است، و درباره نقشه عمران و توسعه اقتصادی ایران نوشته شده، و مشتمل است بر ۱۲۴ اصل، که در ذیحجه ۱۲۹۴، به وزارت امور خارجه نوشته شده. این رساله شامل بحثی ساده درباره بعضی از اصول اقتصادی، و در واقع نخستین برنامه توسعه و عمران اقتصادی ایران است.

ملکم در این رساله می‌نویسد: «مقصود از این کتابچه مختصر، فقط تذکار اصول است. توضیح و اثبات اصول راجع به مدارس است.»

(۱) عنوان کامل این رساله در رسالات دستنویس میرزا عباسقلی خان آدمیت، «اصول ترقی ملت» آمده، و ربیع زاده آن را به طور ناقص، در ۱۳۲۵، به چاپ رسانیده است، که بعداً مورد اعتراض و ایراد ملکم نیز واقع شده است.

در این رساله دربارهٔ به کار انداختن سرمایه‌های داخلی و جلب سرمایه‌های خارجی مباحث جالبی وجود دارد. ولی ملکم معتقد است که اهل فرنگستان «... در هر کار و در هر مقام، فقط کسب منافع مادی در نظر دارند. پولتیک و حرکات اول فرنگستان، گرچه در اصل و در معنی همیشه راجع به این مقصود است، ولیکن جنگ و صلح ایشان بر حسب ظاهر، مبنی بر دو نوع ملاحظات است: یا ملاحظات پولتیک یا ملاحظات تجارت...»

۱۷ - تأسیس بانک ملی

میرزا ملکم خان، علاوه بر بحثی که دربارهٔ لزوم تأسیس بانک ملی ضمیمهٔ رسالهٔ اصول ترقی، عنوان کرده و این اقدام را لازم دانسته است، ضمن نامهٔ ۲۱ صفر ۱۲۹۳، به میرزا حسین خان سپهسالار می‌نویسد: «... از عجایب اتفاقات یکی هم این است که از اهل ایران کسی که در بانک انگلیس پول گذاشته، همان شخص است که با تعصب تمام فریاد می‌کرد که عمل بانک خلاف شرع محمدی است. این پول را هم به چنان بانکی نگذاشته است که استعمال آن اقلاً یکبار به کار اهل اسلام بیاید، بلکه پول اسلام را برداشته و به چنان بانکی فرستاده که فایدهٔ آن منحصر عاید کفر می‌شود...»

با وجودی که ملکم ده‌ها بار در گزارشات دولتی، رسالات گوناگون، و در مذاکرات حضوری پیرامون لزوم تأسیس بانک ملی، نظرات مختلفی ابراز کرده، با این حال تا او زنده بود بانک ملی ایران تأسیس نشد.^۱

(۱) پس از انقلاب مشروطیت و گشایش نخستین دورهٔ قانونگذاری، در ذی‌قعدة ۱۳۲۴ هـ (۱۹۰۶ م)، هنگامی که بحث دربارهٔ استقراض از خارجیان مطرح بود، نمایندگان به دولت توصیه کردند تا بانک ملی تأسیس کند. در ۱۳ ذی‌قعدة همان سال اعلان تأسیس بانک ملی منتشر گردید. ابتدا سرمایهٔ بانک سی‌کرور تومان (۱۵ میلیون تومان) تعیین شده بود، ولی استقبال بی‌سابقهٔ میهن‌پرستان، سرمایه‌داران، صرافان و حتی طبقهٔ متوسط که با فروش دیگ و دست‌بند و گلوبند زنان خود، حاضر به سرمایه‌گذاری در بانک شدند، سبب شد تا سرمایه را قابل افزایش

۱۸ - کتابچه مداخل و مخارج

در این نوشته، ملکم مسئله احیا و عمران اقتصادی و جلب سرمایه خارجی و تأسیس شرکتهای خارجی و اصلاح امور مالییه را مورد بررسی قرار داده است. ملکم در ۲۱ رجب ۱۲۹۳، در گزارشی که به وزارت امور خارجه داده، نوشته است: «اینکه خیر خواهان ما از اطراف به ما اصرار می کنند، که به اصول مطلب بپردازیم، مقصود از آن اصول، تحقیق و اجرای این نوع مسائل است نه آن بازیچه های مضحک که ما اسمشان را مهمات دولتی و خدمات بزرگ گذاشته ایم.»

۱۹ - دستگاه دیوان

این رساله از جمله ده رساله ای است که محیط طباطبائی آن را نقل

به ۵۰ میلیون تومان اعلام کنند. حتی پارسیان هند حاضر به سرمایه گذاری در بانک ملی شدند. اما در همین هنگام یکی از پارسیان ایران به نام «ارباب پرویز» در یزد به قتل رسید. خبرگزاری رویتر و روزنامه های انگلیسی که در هندوستان منتشر می شدند، خبر قتل را با فحیح ترین و ضعیف ترین انتشار دادند. انگلیسها در نشریات نوشتند که بدن این جوان ۳۰۰ قطعه شده و هر قطعه آن را به خانه یکی از روحانیون مسلمان برده اند.

متعاقب این حادثه، بانک شاهی و بانک استقراضی روس، هر دو به جمع آوری فته طلبیهای اشخاص از مؤسسه صرافی جمشیدیان از بازار ایران شروع کرده و این مؤسسه را ورشکست کردند، و پس از این حادثه شایع شد که سرمایه پارسیان مذکور کافی نیست. در نتیجه به دولت توصیه شد که امتیازاتی به بانک ملی داده شود، اما باز هم در تأسیس بانک تأخیر شد، و قرارداد تقسیم ایران ۱۹۰۷ م (۱۳۲۴ هـ) برای مدتی این برنامه را متوقف کرد.

در خرداد ۱۳۰۰ شمسی (۱۹۲۸ م)، قوام السلطنه نخست وزیر وقت، تأسیس بانک دولتی را در ماده دوم برنامه دولت خود قید کرد، در آن وقت در نظر بود که بانک دولتی بر پایه بانک استقراضی روس، که دولت شوروی آن را به دولت ایران واگذار کرده بود، به وجود آید. اما این برنامه هم عملی نشد، تا این که اعلیحضرت رضا شاه کبیر، در ۱۳۰۶ شمسی (۱۹۲۷ م)، لایحه تأسیس بانک ملی را به مجلس داد، و در ۱۳ اردیبهشت به تصویب رسید. فرمان تأسیس بانک، روز ۲۱ اردیبهشت صادر شد و از ۱۷ شهریور ۱۳۰۷ (۸ سپتامبر ۱۹۲۸ م) بانک ملی شروع به کار کرد.

می‌کند، و نام «دستگاه دیوان» را خود بر آن رساله گذاشته و می‌نویسد:
«این رساله در غالب مجموعه‌ها بدون اسم نقل شده، و تنها در
مجموعه کتابخانه ملی ملک آن را بدین نام خوانده‌اند.^۱»
رساله مذکور، تحت عنوان «ایران نظم ندارد» می‌باشد، و ملکم
در مقدمه می‌نویسد: «به تو چه، تو را از کجا به این شدت ناظم ایران
قرار داده‌اند؟»

۲۰ - صراط مستقیم

این رساله را ملکم در سال ۱۳۰۰ نوشته، و در آن حقوق اساسی
فرد را تشریح کرده است. ملکم در این رساله می‌نویسد:
«حقوق انسانی بر چهار رکن اصلی استوار است: اطمینان، اختیار
با آزادی، مساوات، و امتیاز فضلی.» در نگارش این رساله او از شیوه
«استدلال» میرزا یوسف خان مستشارالدوله، در کتاب «یک کلمه» پیروی
کرده است.

۲۱ - روشنایی

این رساله که به نام «خط آدمیت» نیز معروف شده است، درباره
تغییر الفبای فارسی است. ملکم از جمله کسانی است که سیاق الفبای فارسی
را یکی از علل انحطاط و عقب ماندگی ایران از قافله علم و معرفت جدید،
و اصلاح آن را برای اخذ تمدن غربی لازم می‌داند. در این رساله که در
۱۳۰۳ در لندن چاپ شده، می‌نویسد:

«وضع خطوط ملل اسلام زیاد از حد معیوب است، و با چنان خط
محال خواهد بود که ملل اسلام بتوانند به درجه حالیه فرنگستان ترقی نمایند...
احیای ملل اسلام ممکن نخواهد بود، مگر اینکه وضع الفبای خود را
یعنی اولین آلت تحصیل علم را موافق این عهد سهل نمایند...»

کسانی که با تغییر خط و حتی الفبای فارسی موافق و مخالف هستند، در سالهای اخیر در نشریات فارسی به تفصیل عقاید خود را بیان کرده‌اند. نویسندگان از جمله کسانی است که با تغییر خط و الفبای فارسی مخالف است، ولی با اصلاح آن و تغییراتی که در حروف به عمل آید، موافق است.

۲۲ - فرقه کج بنیان

بحثی است انتقادی از نویسندگان ایران، در این بحث، دربارهٔ سجع و قافیه و قلم‌پردازی و تملق‌گویی نویسندگان، و مدیحه‌سرایان و اغراق‌گویی شاعران، به تفصیل انتقاد شده است. ملکم می‌نویسد:

«در سالی که و باد در ایران کشتار می‌کرد، نویسندگان می‌نوشتند: ... رقیمة شریفه کریسه، در احسن از من و اصل شد. هیچ کس نمی‌پرسد که ای بی‌انصاف یاوه‌گو، احسن از من که وقت و بایی باشد، اگر هوش کی خواهد بود؟ ...»

۲۳ - توفیق امانت

یکی از رسالات سیاسی است که اولین کلمات آن با «شمارهٔ معهود ۳۹۴ مختص ذات‌عالی» شروع می‌شود. به نظر می‌رسد این رساله برای اعضای فراموشخانه و یا کسانی که مورد اعتماد ملکم خان بوده‌اند نوشته شده است.

عنوان آن با «جناب آدم» آغاز می‌گردد. او به دارندهٔ رساله می‌نویسد:

«... شما تنها نیستید. اگر هم تنها باشید باز فریضة آدمیت شما این است که به تنهایی به مقام کار برآیید... هر وقت و هر جا اشخاص مستعد پیدا کردید، قبول آنها به این دایرة اخوان‌الصفا موقوف به صوابدید جناب شما خواهد بود... در هر مقامی که باشید به اندک اهتمام می‌توانید جمعی از آشنایان و اقوام و معقولین را بر دور خود جمع نمایید و موافق

اصول آدمیت يك جامع معتبر ترتیب بدهید... در ایفای این مأموریت مقدس از قدرت خود هیچ تردیدی نداشته باشید، نباید هرگز از عمل خیر بترسید. ولیکن محض اینکه اسم و امضای انسانی گرام به دست بیگانگان نیفتد، هم جناب شما، هم سایر امنا، مختار خواهید بود که در وقت لزوم عوض اسم و مهر خود، شماره لوح توفیق خود را علامت امضای خود قرار بدهید ۳۹۴ -

بدیهی است که رمز چنان امضای معهود هرگز بروز نخواهد یافت... این لوح امانت خود را در هیچ صورت و به هیچ طریق به احدی نشان نخواهید داد مگر محض خدمت آدمیت...»

۲۴- ندای عدالت

نامه ای است که در جمادی الاخری ۱۳۲۳، در پاریس به ناصرالدین- شاه نوشته شده. این رساله با این جمله آغاز می گردد «... بندگان اقدس شاهنشاهی مکرر تأکید فرموده اند که در اصلاح امور دولت، آنچه بدانم عرض نمایم...» در مقدمه این رساله ملکم از زبان شاه خطاب به «متمدین مملکتی» که فرض شده، در حضور «قبله عالم» هستند می نویسد:

«... در هر قدم این سفر به چشم خود می بینید که ما نسبت به اوضاع این ممالک خارجی بی اندازه عقب مانده ایم. عموم دول به حدی بزرگ و به حدی قوی شده اند که بقای حالت امروزه ما در مقابل قدرت ایشان قریب به محال است... کار ما به يك نقطه رسیده که اگر فی الجمله هم غفلت نماییم این فرمانروایان ترقی دنیا حکماً خواهند آمد و تمام این ممالک را خواه مسلمان خواه کافر، مملوک و عبید ذلیل خود خواهند ساخت.»

۲۵- حجت

این رساله تا کنون به چاپ نرسیده، ولی رونوشتی از آن جزء رسالات دستنویس میرزا عباسقلی خان آدمیت موجود است. بحثی که

ملکم در این رساله پیش کشیده ، بر مبنای نزدیکی و پیوندها و اتحاد افراد با یکدیگر است. او می نویسد:

«... دین ما دین خدا، طریقت ما طریقت آدمیت، مراد ماسعادت بنی آدم...» است. به نظر می رسد که این رساله را برای اعضای فراموشخانه نوشته باشد. چه آنان را با کلمه «اخوان = برادران» که فراماسونها یکدیگر را بدان عنوان می خوانند، خطاب کرده می نویسد:

«... در این صفحات به هر شهری که وارد بشوید، جمعی از اخوان ما را حاضر خدمت خواهید یافت. حجت اخوت شما همین لایحه خواهد بود. و اگر این لایحه در دست حاضر نباشد کافی است که بگوئید من آدم هستم...»

۲۶ - مفتاح

در این رساله، ملکم از اصول آدمیت بحث کرده و شاید آن را هنگامی نوشته که در ایران «مجمع آدمیت» و یا «فراموشخانه» را تشکیل داده بود. سخنان تند و حملات زنده ای که در رساله مفتاح به کار برده شده، به نظر می رسد مربوط به دوران بعد از لاتاری باشد، زیرا او در این رساله مملکت ایران را «زندان ظلمات» می داند، و برانداختن بنیان این زندان را به عهده «قدرت آدمیت» می داند. او در این رساله از «سازمانهای آدمیت» و جوامعی که می بایستی تشکیل داد بحث کرده، و توصیه می کند، اگر در مجلسی که هستید سازمان آدمیت نبود، همانجا تشکیلاتی بدهید و با مرکزی که می دانید ارتباط بگیرید. ملکم می نویسد:

«دارای حرز اعظم به هر شهری که وارد شود عزیز آدمیان آنجا خواهد بود. در میان هر نوع گرفتاری به محض ابراز آن سند شریف اعانت و پرستاری او بر عموم اخوان واجب خواهد بود... این حرز اعظم از اسرار متبرکه آدمیت است...»

۲۷- حرف غریب

این رساله در باره ایجاد امنیت در ایران، برای به کار انداختن سرمایه‌های شخصی، استعداد مالی و جانی ایجاد مراکز صنعتی ایران است. ملکم عقیده دارد:

«... بقای دولت ایران بعد از این ممکن نخواهد شد، مگر آبادی ایران افزوده شود و خلق ایران زیاد کار بکنند و زیاد امتعه به عمل بیاورند، و زیاد دادوستد نمایند... ایجاد مدارس، شرکت‌های تجاری داخلی، جلب سرمایه‌های خارجی و به کار انداختن سرمایه و نیروی فکری و علمی شرکت‌های خارجی، الغاء راهداری و گمرک، اعزام دویست محصل به فرنگستان، بانکداری و تأسیس بانک داخلی، بالا بردن عیار مسکوکات ایران مثل سایر دول». او می‌نویسد:

همه این کارها میسر نمی‌شود، مگر اینکه «... باید به واسطه تعهدات قوی و علامات دولتی به عموم خلق ایران مژده آسمانی داد، که بعد از این امنیت مالی و جانی اولین اساس دولت و اولین قانون اداره ایران خواهد بود...»

پولتیک‌های دولتی، طرح سیاست داخلی و خارجی دولت و اداره مملکت، ایجاد رابطه دوستانه با ممالک، شناختن دشمنان و دوستان، و از همه مهمتر طرح نقشه برای اداره مملکت، در این رساله تشریح شده است. ملکم ایران آن زمان را مملکت بدون هدف و نقشه نامیده شکست‌های این کشور را در جهات مختلف معلول همین عیب دانسته است.

۲۸- سیاحی گوید، یا فرقه کج بنیان، یا شهر چهارچشمان

نام رساله‌ای است که ملکم از زبان سیاحی اوضاع اجتماعی ایران را حکایت می‌کند. او انتقادات شدیدی از جوامع ایران می‌نماید. نشست و برخاست و گفتگوی روزمره مردم آن زمان، دروغها و دغلهایی که

رسالات ملکم

آخوند به میرزا، شاهزاده به وزیر، و تاجر به مردم می گفت، همه را تشریح کرده و بیشتر انتقادات متوجه مذهبیها و آخوندهاست. ملکم از زبان سیاح می نویسد:

«... بعد از اینکه از خانهٔ مفسد بیرون آمدم، در میان چند فرقهٔ غریب که همه از طایفه کج بنیان بودند، و هر کدام به یک نوع دیوانگی اختصاص داشتند به گیر افتادم. بعضی می خواستند که از قران کواکب سرنوشت مردم را معلوم نمایند. جمعی هم معتقد این بودند که زبان نه برای ادای مطلب بل برای ترتیب سجع و تزیین وقت اختراع شده...»

سایر رسالات

میرزا ملکم خان در نامه ای که در سال ۱۳۲۴ هـ (۱۹۰۷ م) به فرید-الملک همدانی نوشته، تعداد مراسلات، رسالات و کتابچه های خود را به دو بیست می رساند. ولی آنچه که تا کنون شنیده شده از رسالات او یازده رساله به وسیله میرزا هاشم ربیع زاده در سال ۱۳۲۵ هـ (۱۹۰۸ م)، و سیزده رساله هم محیط طباطبائی در کتاب «مجموعه آثار ملکم» چاپ کرده اند.^۱

چند رساله دیگر نیز در دورانی که بیکار بوده و در لندن روزنامه قانون را انتشار می داده، به فارسی چاپ و منتشر کرده که تعدادی از آنها را برای یاران خود به ایران فرستاده است.

آنچه که در فوق بدانها اشاره شد از رسالات چاپی و خطی مشهور است که به طور اختصار آنها را معرفی کردیم. محیط طباطبائی چند رساله دیگر از جمله:

(۱) کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات، ۲- رفیق وزیر، ۳- دستگاه دیوان، ۴- انتظام لشکر و مجلس تنظیمات، ۵- دفتر قانون، ۶- نوم و یقطه، ۷- منافع آزادی، ۸- کلمات متخیله، ۹- حیرت، ۱۰- اشتها رنامه اولیای آدمیت، ۱۱- راجع به استقرار خارجی، ۱۲- ندای عدالت، ۱۳- رساله غیبیه.

مرآت البلهاء، ترجمه وصیت نامه فؤاد پاشا صدراعظم عثمانی، صورت مالیه عثمانی و مسائل عامه را نام می برد که نویسنده هیچ کدام را ندیده است. ولی به طوری که تحقیق شده، مرآت البلهاء و ترجمه وصیت نامه فؤاد پاشا منسوب به ملکم است.

اعتراض ملکم

در دوران مشروطیت بعضی از آزادی-خواهان و طرفداران ملکم، در صدور طبع و انتشار آثار او^۱ در تهران برآمدند. در آن هنگام ملکم سفیر ایران بود در ایتالیا. ملکم پس از دیدن این اثر چاپی، به علت اغلاط و اشتباهاتی که در رسالاتش چاپ شده و حتی بعضی از رسالات ناقص بود، نامه ای به وسیله مرحوم فریدالملک و خطاب به دوستانش نوشته، و به این عمل اعتراض می کند. اصل این نامه (که رونوشت آن در بین اسناد فریدالملک باقی مانده) روز ۲۵ رمضان ۱۳۲۵ به میرزا هاشم تسلیم شده، و چنین بوده است:

د لوزان ۱۹۰۷

اعلام

به حضور جنابان ترقی پرور ایران عرض می شود، بعضی از اصحاب ذوق پاره ای از افکار پرمردۀ مرا در مطبوعات جدید احیا می فرمایند. در ضمن منتهای

(۱) این رسالات را میرزا هاشم ربیع زاده - که از اعضای فراموشخانه بوده - در ۲۶۰ صفحه و در مطبعه مجلس بدین شرح چاپ کرد: اصول تمدن، حرف غریب، رساله غیبیه، رفیق و وزیر، شیخ و وزیر، پولتیکهای دولتی، تنظیم لشکر و مجلس اراده، سیاحی گوید، و چهار چشمان، توفیق امانت، و جزو ثانی اصول آدمیت، و اصول مذهب دیوانیان.

اعتراض ملکم

تشکر دو کلمه توضیح لازم شده است. در این پنجاه شصت سال، متجاوز از دویست رساله به عشق ترقی ایران نوشته‌ام. اغلب محرمانه به حضور شاهنشاه شهید، و باقی همه را مستقیماً به اولیای دولت تقدیم کرده‌ام. چون بی‌حضور مؤلف، يك كتابچه نوظهور مشکل است بی‌غلط طبع بشود، با کمال تأسف می‌بینم آنچه از تحریرات بنده منتشر شده مملو سهو و خطاست. عنوانها همه منقلب، مطالب همه مقدم مؤخر، آنچه در اول جوانی محض تفتن نوشته‌ام، با تحریرات دولتی مخلوط، بعضی صفحات ناقص، بعضی دیگر به سهو قلم مغایر مقصود اصلی، از آن جمله فصل مسمی به «رساله غیبی»، اگرچه بعضی از جمله‌های آن، شبیه افکار بنده است، ولیکن آن فصل از من نیست. دیگر «كتابچه غیبی» که چهل سال قبل، اساس کل تحریرات و تغییرات آن ایام شد، هیچ در میان نیست. لهذا امروز در این عالم غربت در بستر بیماری، از مکرمت دوستان حقایق-شناس استدعا می‌نمایم، که هیچيك از تحریرات بنده را منتشر نفرمایند، مگر در صورتی که خط و امضای من بر آن ثابت باشد، و آن وقت هم به تحقیق مشخص فرمایند که در چه تاریخ و در چه موقع نوشته شده. عموم تحریرات بنده در پیش وزرا و بزرگان موجود و محفوظ است. اگر اولاد حقایق‌شناس ایران، طالب انتشار افکار این بنده بیمقدار باشند، مخصوصاً عرض خواهم کرد که نسخ صحیح را از کجا جویا بشوید.

از نگارشات سابق، آنچه معلوم و ثابت است فقط چهل پنجاه نمره جریده قانون است، و البته در نظر هست که قیمت هر نمره در اول يك لیره بود، بعد خیلی گرانتر شد و رسید به يك ذره شعور، و حالا دو شرط دیگر بر آن قیمت گزاف می‌افزایم، اولاً از اولاد ارشد ایران که طالب طبع این رسائل بیمقدار شده‌اند، این تمنا را دارم که به يك توجه کریمانه مواظب باشند که در الفاظ و مضامین رسائل هیچ سهو و غلطی باقی نماند، و استدعای آخر این است که در ابتدای تحریرات بنده، طبع همین اعلام حاضر را بذل عفو خطایای این بنده حق پرست بفرمایند. جان‌نثار ایران زنده، نظام‌الدوله ملکم.»

Lausanne 1901

اعدام

کجنور جان رت پور ارا عرض محمد
مضرب از صاحب دوق پاره از چهار پاره ملا

ایضا سینه در غنچه ها که دو کله وضع لازم نیست . در این بنا بهشت سال تجاوز از حد سال

بعثت رت ایران نوشته ام غلبه محرابه کجنور می باشد و آنچه را مستقیماً با دلایلی که قدم کردم

خبر به حضور دولت که گویا در ظهور شکست به غلط طبع می باشد تا وقت برسم به آخر

بنده فخر شده و موهوب و خدای عز و جل آنها را غلبه مطالب همه مقدم می فرماید آنچه در اول جواب مقصود

نوشته ام با تحریکات و ترغیبات بعضی صفات ناقص بعضی دیگر بهیچ وجه مقصود اصلی را نخواهد

فصلی برساند مگر اگر چه بعضی از جمله آن شبیه افکار نبوده است و لیکن آن فصل در حد

دیگر گویا به غیر که هر یک بر اساس تحریکات و تغییرات آن ایام شده هیچ دریان

لذا امروز در این عالم غربت در سربار از حکومت که آن حقایق شایسته عیانم در محک است

بنده را فخر فرمایند که در صورتی که خط و مضامین بر آن ثابت است و آنوقت هم تحقیق می فرمایند

که درجه تاریخ و درجه موقع نوشته شده . علوم حرارت بنده در سربار در زمان موهوب و موهوب

اگر اوده و حقایق سربار ایران طالب نشاء را می بیند به تقدیر شده مخصوصاً عرض خواهم کرد

فسخ صحیح را از کجا خواهد بود .

از نکات سابق آنچه معلوم و ثابت است فقط چند تا به مزه جریده تا نوبت و آنچه در نظر

در قیمت ترغیر در اول یک لیره بود بعد پنج گران تر شد و رسید یکصد و شصت و
 نه شرط دیگر بر آن قیمت گرفتند مرا فراموش اولاً در او ده دانشه ایران طایب طبع این
 بجهت ارشده از این قیمت را دارم در یک توبه که بماند و طلب شد که در احوال و
 سبب هیچ سود و فایده نماند و دست مرا از این است که در ابعاد حرکات بنده
 طبع من اعلم حاضر را بذل عفو خطای این بنده حق پرست بفرمایند

جان شاد ایران زند
 قطب الدوله
 ملوک

مراسم آیین
 مراسم آیین
 مراسم آیین

آخرین رساله

ملکم دو ماه قبل از مرگش آخرین
 رساله‌ای را که بدان، نام (طرح تازه
 یا کلید نجات ایران) داده بود نوشته و

برای محمد علی خان فریدالملک، که طرف و ثوق و اعتمادش بوده فرستاد.

متأسفانه از این رساله، هیچ اطلاعی در دست نیست، تنها در يك سند که تصور می رود آخرین نامه اش باشد (سی ام ماه مه ۱۹۰۸) خطاب به فریدالملک، بدین رساله اشاره کرده است، که عیناً نقل می شود:

هو

فرید جان! من فدایت شوم، دیروز کاغذ شما را به يك روح تازه زیارت کردم، از قبر بیرون می آیم، کاغذ های شما باید همه رسیده باشند، اما

فرید جان من فدایت شوم، دیروز کاغذ شما را به يك روح تازه زیارت کردم، از قبر بیرون می آیم، کاغذ های شما باید همه رسیده باشند، اما
بچه رسیده باشد، کاغذها رسیده باشند، و من بعد از بیست و یک سال در این دنیا
بجز شرح افروز حضرت در آرد که کتب اشرا و اخلاص بکلیه به بهر یک سطح معنی
بمن به خط امیر شمس افروز در این ایوان به درین یک جلد، و چون در این دنیا
یا بعد از این یک هم بوی آفرینش تا در دفتر علم خانم کم
La so mai Amme

آخرین مروری بر سر کتب عالم
که از زحمات و محنت های مردم داشته
س. ۳. ۶. ۱۹۰۸

سفارت ایتالیا

حالت خواندن نداشته‌ام، این چند روزه را بهتر هستم در ۲۱ این ماه MAI يك شرح آخری به حضرات وزرا و وكلا نوشته‌ام، آن شرح را از وزرای خود بخواهید و بدهید به يك مطبع معتبر چاپ بکند، بی غلط. این شرح مختصر آخرین دواى ایران است، جويا باشید که دوستان يك جهت و عزیز من چه می‌گویند. این طرح تازه، یا کلید نجات ایران خواهد بود، یا فتواى تمامی همه، تا خدا چه مقدر فرموده باشد. قربان فرید - ملکم.»

نمایشنامه‌هایی نیز به قلم میرزا ملکم‌خان انتشار یافته، که مهمترین آنها عبارت است از:^۱

۱ - سرگذشت اشرف خانم حاکم عربستان، در ایام توقف او در تهران ۱۲۳۲ ه. ق.

۲ - طریقه حکومت زمانخان بروجردی^۲، در سال ۱۲۳۶ ه. ق.

۳ - حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا، و سرگذشت ایام توقف چند روزه در کرمانشاهان نزد شاهمراد میرزا، حاکم آنجا. و بدین ترتیب دوران نویسندگی و اشاعه افکار میرزا ملکم خان خاتمه یافت.

• سفارت ایتالیا •

میرزا ملکم‌خان تا سال ۱۳۱۶ ه (۱۸۹۸ م)

مدت ده سال در اروپا به سر می‌برد.

به طوری که دیدیم در این ایام مشغول

(۱) ایران در دوره سلطنت قاجار - نوشته علی اصغر شمیم، ص ۳۲۲، چاپ ابن‌سینا، به نقل از تاریخ ادبیات براون، ترجمه رشید یاسمی، چاپ دوم، ۱۳۲۹ ش و با کمی دگرگونی « هزار سال نشر پارسی » - نوشته کریم کشاورز، کتاب پنجم، ص ۱۲۸۷.

(۲) این نمایشنامه را در اسفند ماه ۱۳۴۷، تالار ۲۵ شهر یور، به معرض نمایش گذارد، که مورد استقبال واقع گردید.

نوشتن رسالات شبنامه‌ها، روزنامه قانون و مبارزه علیه ناصرالدین شاه بود. در سال ۱۳۱۵ هـ (۱۸۹۷ م) سلطان عبدالحمید، پادشاه عثمانی، که ادعای خلافت مسلمین را داشت و همواره با ایرانیان شیعه و بخصوص شخص ناصرالدین شاه عداوت می‌ورزید، به وسیله سفیر خود در لندن، از سید جمال‌الدین دعوت کرد که به اسلامبول برود تا پایه‌های خلافت او را محکم، و علیه شاه ایران فعالیت نماید. به عقیده استاد محیط طباطبائی «... سید در قبول دعوت سلطان تردید داشت. زیرا از پیش او را تاحدی می‌شناختند که مردی مستبد و بدگمان است، ولی ملکم که سمت‌میزبانی سید داشت، او را تشویق به قبول این دعوت نمود، و سید جمال‌الدین را بدین ترتیب روانه اسلامبول کرد...»^۱ ولی با جدا شدن سید از ملکم نیز، روزنامه قانون، تا روزی که ناصرالدین شاه به قتل رسید (۱۷ ذی‌عده ۱۳۱۳ - ۱۸۹۵) ادامه یافت.

پس از اینکه ناصرالدین شاه، به دست میرزا رضا کرمانی کشته شد، و قاتل در بازجویی گفت که سید از قصد او اطلاع داشته، در ضمن توضیح داد که: «سید به من گفت برو ریشه درخت ظلم را از بیخ بکن». در تهران همه فهمیدند که قتل شاه به اشاره سید جمال‌الدین بوده است. ملکم برای تبرئه خود، رساله‌ای به نام «اشتهارنامه اولیای آدمیت» انتشار داد، و به ایران فرستاد. در این رساله ملکم می‌گوید:

«شاه غفران پناه هیچ تقصیر نداشت. ویرانی ایران از وضع امور است نه از معایب اشخاص... هیچ شکی نداشته باشید که استقلال ایران در این عهد ابداً ممکن نخواهد بود، مگر به وجود يك پادشاه عادل و دولتمخواه. این پادشاه (مظفرالدین شاه) نیکو سرشت در خرابیهای گذشته هیچ شراکتی نداشته و هنوز از این ذات همایون هیچ حرکتی سر

سفارت ایتالیا

نزده که خلاف آیین باشد...» سپس ملکم خطاب به حوزه‌های فراماسونی ابداعی‌اش می‌نویسد:

«... لهذا به جمیع جوامع آدمیت، دستورالعمل مؤکد صادر شد که همه احوال و کل امانا و عموم آدمیان، اطاعت و تعظیم آن وجود مبارک را بر ذمت انسانیت خود واجب بدانند. وای بر آن جهال گمراه که نسبت به این پادشاه معصوم که امروز جامع امیدهای ایران است به قدر ذره‌ای مصدر خیانت بشوند...»

با اصول اشتهاارنامه اولیای آدمیت، که در لندن به زبان فارسی چاپ و در تهران به‌طور وسیع توزیع شده بود، مظفرالدین شاه نظرش نسبت به میرزا ملکم خان عوض شد.

اتفاقاً در همین ایام میرزا علی اصغر خان اتابک، صدراعظم، معزول و روانه قم شد، و به جای او میرزا علی خان امین الدوله، که عضو فراموشخانه و از طرفداران افکار ملکم بود، به صدارت عظمی رسید. امین الدوله ابتدا لقب نظام الدوله را برای ملکم گرفت. عجب آنکه سابقاً نظام الدوله لقب دوستعلی خان معیر الممالک بود، که از دشمنان سرسخت ملکم به شمار می‌رفت. سپس مظفرالدین شاه برای ملکم فرمان سفارت ایتالیا با مقام «سفیر کبیری» صادر کرد، و ملکم تا پایان عمرش ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸ م) در این سمت باقی ماند.

در این ده سال، ملکم ۳۱۷ نامه و گزارش به تهران فرستاده است، ولی این نامه‌ها و گزارشها هیچ کدام به پای نوشته‌های دوران هفده ساله سفارتش در لندن، و یا رسالاتی که در تهران نوشته نمی‌رسد. بدین سبب نمی‌توان این دوره از سنوات عمر او را دوران درخشان خدماتش به مملکت و شاه دانست. با این حال در پرونده سفارت ایتالیای ملکم، سواد نامه‌ای از وزیر خارجه، خطاب به ملکم وجود دارد که در آن

اشاره به «نیات حکمت آمیز» او شده است. متأسفانه نامه ملکم که وزیر خارجه، عطف به آن داده، به دست نیامد، اما جواب آن بدین شرح است:

«نمره ۴۱۰ - شهر رجب ۱۳۲۰، سواد کاغذ وزارت خارجه، به نظام الدوله وزیر مختار ايطالی.

«مرقومه جناب اجل عالی، مورخه ۱۸ سپتامبر، عز وصول بخشید. از مطالب مندرجه آن که هر کلمه اش جامع مسائل مهمه بوده، با کمال اشتیاق مطلع، از نیات حکمت آمیز آن، لذتها بردم. امیدوارم انشاءالله بعد از این چنانکه وعده داده اند، میدان تحریر که تازه باز شده دیگر مسدود نشود، و پیوسته افکار عالیه و عقاید دافیه [کذا] خود را با هر وسیله مرقوم و اخلاص کیش صمیمی را قرین مسرت و امتنان فرمایند. - نصرالله مشیرالدوله.»

چند نامه و گزارش

همان طوری که قبلاً گفته شد، گزارشها و نامه های دهساله آخر عمر ملکم خان مانند دوران سفارت لندن جالب نیست. بدین جهت برای نمونه، فقط چند نامه و گزارش - که نمودار فعالیت های او است در سالهای آخر دوران سفارتش - نقل می شود:

نخستین برگ پرونده، تلگرافی است که در ۱۵ شوال ۱۳۱۶ (۱۸۹۸) از پاریس به تهران مخابره شده، و تصور می رود در جواب فرمان انتصاب ملکم به سفارت ایتالیا است:

«حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد صدراعظم، از مراحم

چند نامه و گزارش

شاهنشاهی بی نهایت متشکر، اجرای اوامر حضرت اشرف را حاضرم.
- ملکم .»

نامه اول

« ۱۶ شهر ذیقعدہ ۱۳۱۷ (فوریه ۱۹۰۰)

بعد العنوان. . . در آن وقوعات ناگزیر آسیای وسط که عالم را منقلب خواهد ساخت، ایران که اولین عرصه آن وقوعات و در حقیقت کلید مقدرات آسیاست، آیا در چه تدارک است و چه خواهد کرد. جواب بنده یک قرار این است، می گویم از افکار و طرح وزرای حالیه ما مدتی است بعید و بی خبر مانده ام، اما این قدر را یقین دارم که اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی بر حقیقت اوضاع کاملاً بیدار هستند، و یک وزیری پیدا کرده اند که محیط بر امور و پهلوان مشکلات دولتی است، و امور زمان هر قدر هم مشکل شده باشد، با چنین پادشاه حقیقت- شناس، و با چنان وزیر معجزانگیز، باید منتظر هر قسم توفیقات آسمانی شد.
- خادم صدیق، ملکم .»

جواب وزیر امور خارجه

«نمره ۶۴۸۴ - ۲۷ شهر ذیقعدہ ۱۳۱۷ (۱۹۰۰)

- سواد کاغذ وزارت خارجه به نظام الدوله، وزیر مختار ایتالیا -

نوشته بودید که در اروپا از اقدامات اولیای دولت در این موقع باریک، که محاربه انگلیسها با ترانسوال، نهیبها به ممالک آسیا می زند سوالات می کنند. مطلب خیلی بزرگ و موقع هم بسیار باریک و سوالها محل تأمل است، لیکن از جواب جناب عالی حظ کردم که چقدر مسکت و مهم و جامع بود. یک نفر دیپلومات همین طور جواب می دهد، که جناب عالی داده اید. اولیای دولت هم با نهایت دقت مراقب بوده، حضرت اشرف صدراعظم، خیلی هوشیارانه اقدامات داشته و دارند،... و این قبیل امور هم می دانید که بدون تنخواه مستبعد- الاقدام است، مع هذا تشبثات مقتضیه شده بود. حالا هم که بحمدالله تحصیل تنخواه شده است، و شاید نواقصی در رعایت اطراف امر نداشته باشیم، به هر حال اولیای دولت با کمال بیداری مراقب هستند. امیدواریم خداوند نعمت این سلامت نیمه جان را از این مملکت نگیرد، تارفته رفته در سایه این شاهنشاه مملکت دوست جانی بگیرد. - نصرالله مشیرالدوله.»

نامه دوم

درم - ۲ فوریه ۱۹۰۰

بعدالعنوان... درهر موقع، هم پادشاه هم ملکه، از احوال و از سلامت وجود مسعود اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاه روحی فداه از روی کمال میل جويا می شوند. بنده هم پس از شرح فضایل و ذوق و افکار عالیۀ همایونی، مؤدۀ سفر شاهنشاهی را به فرنگستان به طور یقین تکرار می کنم. سفر سلاطین مشرق، علی الخصوص سفر شاهنشاه ایران، که مظهر شوکت کل آسیا و در حقیقت جهان - نمای سه هزار سالۀ تاریخ دنیا است، در نظر عامۀ فرنگستان يك معنی و يك عظمتی دارد، که تصورش از برای کسانی که از ایران بیرون نیامده اند، آسان نخواهد بود، ولیکن از بخت بلند شاهنشاهی ناخدای کشتی ایران، امروزيك وزیري است که عظمت ترقیات و توقعات فرنگستان را کاملاً سیر فرموده است، و بهتر از هر حکیم می داند لوازم این سفر مبارک را به چه نوع تدابیر باید فراهم آورد - ملکم.

جواب وزیر خارجه

نمره ۶۴۸۵ - ۱۷ شهر ذی قعدة ۱۳۱۷ (۱۹۰۰)

بعدالعنوان... از حسن پذیرایی اولیای دولت ايطالی از جناب عالی شروحي را که نگاشته بودید، به ضمیمۀ سایر راپرتهای جناب عالی به پایۀ سریر اعلی عرضه داشتم، خیلی حسن تأثیر کرد و موجب تمجید شاهانه شد. اینها همه نتیجۀ شایستگیهای شماست. سابقۀ معارفۀ جناب عالی هم با هیئت حاضرۀ دیپلوماتيك ايطالی یکی از علایم خوشبختی شماست. انشاء الله همیشه بخت مساعد، و خاطر شاد، و دل فارغ، باقی و مشغول کار و خدمت به وطن عزیز خود باشید، که می دانم خیالتان به همین فکر مقدس خوش، و از عمر همان را که در این کار و در این خیال صرف می شود عزیز می شمارید. و نمی دانید که افکار وطن پرست شما چه قدر در محضر اقدس اعلی جالب تمجید و تحسین شده است، مخصوصاً چند روز قبل در ملا اعلی از سلیقه و سلوک و اخلاق شما صحبت رفت، آنچه وظیفۀ حقگوئی بود به عرض رسانیدم. تمجیدات ملوکانه روح را تازه کرد، و صمیمانه جناب عالی را به این مقام عالی تبریک می کنم. - نصر الله مشیر الدوله.

نامه سوم

درم ۳ فوریه ۱۹۰۱ - (۱۳۱۸)

بعدالعنوان... در این اوقات هجوم حوادث عالم، تکالیف دولنداری را

چند نامه و گزارش

بر رؤسای امور ایران، دقیقه به دقیقه، به حدی مشکل و سخت می نمود، که اگر جمیع هنرها و کل قدرتهای ایران بر دور این صدارت، که مسلماً یگانه امید چاره شده است، جمع شوند باز کم خواهد بود.
- مخلص گوشه نشین، ملکم -

نقل این نامه کوتاه و چندسطری، بدان جهت است که دلسردی ملکم را از نامه نگاری و گزارشهای قبلی نشان بدهیم. در سال ۱۳۱۸ (۱۹۰۱) او فقط چند نامه کوتاه نوشته که هیچ کدام حاوی نکات مهم نیست. تنها پس از اینکه وزارت خارجه قسطنطنیه سوم مقررری سفارت را برای او می فرستد، چند نامه می نویسد که متأسفانه هیچ کدام در پرونده «سفارت ایتالیا» موجود نیست. نامه ها چنین نوشته شده است:

نامه چهارم

درم فوریه ۱۹۰۱، پاکت چهارم،
فدایت شوم، رقیمة جناب مستطاب عالی، مورخه غره رمضان، زیارت شد. دو طعرا نامه همایون، در جواب، در نامه اعلیحضرت پادشاه ایتالیا رسید، اما اعتبار نامه مأموریت مجدد بنده هنوز نرسیده، به محض وصول، هر سه را به حضور پادشاه خواهم برد.
باهمین پست قسطنطنیه سوم مقررری این سفارت، به موجب برات بانك شاهنشاهی، مبلغ یازده هزار و هشتصد و چهل و هشت فرنك و سی و پنج سانتیم، رسید. زیاده از وصف متشکر شدم.
تا به حال، از رم، چهار پاکت، مورخه غره ۲۲ و ۲۷ ژاویه، خدمت جناب عالی و دایرة مخصوص، و يك پاکت خدمت حضرت اشرف اتابيك اعظم فرستاده ام، و در این پاکت چهارم هم، يك پاکت راجع به دایرة مخصوص وزارت جلیله، و يك پاکت دیگر مخصوص حضور حضرت اتابيك اعظم هست. انشاء الله سالماً خواهند رسید، و به حسن توجه ملاحظه خواهد شد.
- بنده صدیق، ملکم -

نامه پنجم

دپاریس، سوم نوامبر ۱۹۰۲، ثبت شده ۲۱ شعبان ۱۳۲۰،

هو

فدایت شوم، از برای بعضی کارهای شخصی رفته بودم به لندن، چهار

روز در آنجا ماندم، وقتی برگشتم رقیمة عالی را، مورخه ۱۱ رجب ۱۳۲۰، بانهایت تشکر زیارت کردم. وقتی حساب می‌کنم می‌بینم بی آنکه نسبت به آن جناب مستطاب قدر ذره‌ای مصدر خدمت شده باشم، بندگان عالی بیش از اغلب دوستان صدیق من، طالب خوشی و غمخوار ناخوشی بنده بوده‌اند. بلی برادری داشتم صاحب افضل فضایل فطری که جنون دولت پرستی بنده، او را در اول جوانی بیش از همه کسان خودم اسیر و ذلیل و شهید سیاهی روزگار ساخت. همین هفته با هزاران حزن و نفرت از وجود خودم، روانه رم می‌شوم که در ابتدای سال عیسوی، که موعد اجتماع سفرا و بزرگان است، در مجالس آنجا حاضر باشم. حال که جمیع عزیزان من رفته‌اند و همه مجاهدات و فداکاریها و جنون ایران پرستی بنده به این‌طورها نتایج معکوس بخشیده، خیال دارم باقی عمر را در آن انزوای فلاکت و درویشی، با قلم شکسته و دل پردرد بعضی پریشانکاری بکنم، که آیندگان ما در ضمن گریه بر حالت طبقه حالیما، گاهی هم بر روح افسرده بنده رحمتی بخوانند.

— بنده صدیق، ملکم.

نامه ششم

«رم، ۲۸ نوامبر ۱۹۰۲، ثبت شده ۱۹ ذیقعه ۱۳۲»

فدایت شوم، دو هفته است در رم هستم. روز ورود بنده از علیاحضرت ملکه ایتالیا، دختری متولد شده، خانواده سلطنت و هواخواهان این سلسله خیلی منتظر بودند، که خداوند عالم يك ولیعهدی به این پادشاه جوان کرامت فرمایند، و به این امید در تدارك جشن مخصوص بودند. هنوز همه بزرگان به رم مراجعت نکرده‌اند. هفت نفر از سفرای خارجه مقیم اینجا به سفارتهای دیگر مامور شده‌اند، خلفای آنها هنوز به اینجا نرسیده‌اند.

آنچه از احوالات ما در دوایر مختلف محسوس می‌بینم، این است که سفر موبک همایون در این صفحات بیش از هر انتظاری اثرشایسته داشته است. اطوار حمیده و مکالمات ملوکانه و بذل و بخشش ذات مقدس شاهنشاه روحنفاذ، در دایره سلطنت و در عامه طبقات ملت، محل تمجیدات بیسابقه بوده است، و همچنین کاردانی و قدرت احاطه عقلیه حضرت اشرف اتابک اعظم، حقیقه اسباب تعجب بوده و عموماً از آداب و ارستکی و حسن حرکات ملتزمین رکاب، چنان تعجب و تمجید می‌نمایند که گاهی اوقات تلخ می‌شود از این خیال، که پس معلوم است از طرف ما، و رای این اطوار حسنه منتظر بودند.

امپراطور روس به رم خواهد آمد. موافق آیین فرنگستان مراد از ملاقات

چند نامه و گزارش

سلاطین فقط تفنن و دید و بازدید دوستانه نیست، هر يك از این سفرها در تاریخ دول مبدأ يك واقعه تازه‌ای است که ثمرات آن، چه در مصالح ملی و چه در آبادی ملك، محل انتظار دنیا است. بنا بر این قانون، در فرنگستان، رؤسای ملل قدمی بر نمی‌دارند و کلمه‌ای به زبان نمی‌آورند که مورد صد قسم تأویلات و دال بر يك تدابیر ترقی نباشد.

این روزها گفتگوی عمده باز بر سر دولت مغرب زمین است، که به اصطلاح فرنگی ماروك [مراکش] می‌گویند. این ملك مستقل، با يك سلطان مستقل، در میان دو دریای بزرگ بر سر حد اروپ و آفریقا، و در حقیقت صاحب معبر کلی تجارت فرنگستان، و بر حسب وسعت و استعداد خاک و رشادت خلق، قابل هر قسم آبادی است، و می‌بایستی امروز یکی از دول بزرگ باشد، ولیکن به واسطه سوء اداره، سالهاست مغشوش و خراب و ذلیل تحکیمات خارجه مانده است، و چون دول بزرگ به اقتضای رقابت خود نمی‌خواهند چنان خاک مرغوب به دست دیگری بیفتد، منتهای سعی را کردند که بلکه آن دولت بیدار بشود، و خود را اقلاً بر حسب ظاهر قابل زندگی و لایق استقلال دولتی بسازد. سعی و نصایح و تشویقات و اختارات و تهدیدات دول، به جایی نرسید و اوضاع آن ملك روز به روز بدتر شد. در این قبیل مواقع، رسم آن دول که چشم‌طمع بر چنان دولت مغشوش دارند، این است که اول از معایب اداره آن دول حرف می‌زنند، بعد تعدیات حکومت و خرابی تجارت و مظلومی رعیت را به تدریج شرح و بسط می‌دهند، تا اینکه می‌رسند به این حکم عامه، که چنان ملك پر-محصول را بیش از این از دایره آبادی دنیا خارج گذاشتن نسبت به مصلحت دول و نسبت به حقوق ترقی، خیانت فاحش، و کفر عدل الهی خواهد بود. لهنّا فریضه و مأموریت دول همجوار این است، که آن ملك خراب را هر چه زودتر از دست مخربین آن خلاص بکنند، اگر چه هنوز در ممالك دور دست بعضی امرایافت می‌شوند که منکر این حقیقت هستند، ولیکن چهل مملکت بزرگ از قبیل الجزیره و تونس و عربستان و بلغارستان و رومانی و کریمه (کریمه) و خیوه و بخارا و جزیره کویر و مصر و دولت بیرمه و سلطنتهای هند و ممالك آفریقا و خود دولت چین، به استثنای جاپون، همه مظهر و شواهد یومیه این پولطیک دنیا هستند، و حالا نوبت همین دولت مغرب زمین است که اگر هم فرضاً چند روزی مهلت بدهند، ممکن نیست که در آخر مضمحل ترقی این عهد نشود، و سبب اصلی این اضمحلال نیست مگر این بدبختی معروف که امرای آن دولت، با همه عقل و فضل طبیعی که دارند، چون از ترتیب و از قدرت علوم این عصر به کلی محروم مانده‌اند، به جز چند روزه عیش متزلزل خود، قادر

فهم هیچ مطلب دیگر نیستند، و به عقیده اصحاب علم، انقراض يك دولت جزای جهالت آن دولت است، و مدتی است که این دولت مغرب زمین، سعی دارد که خود را هر چه زودتر مستوجب این جزا بسازد.

يك نفر وقایع نگار انگلیسی از طهران بعضی مقالات به روزنامه تيمس می فرستد که البته به نظر اولیای دولت علیه رسیده است. مصنف این مقالات را نمی شناسم اما باید اعتراف بکنم که مرد هوشیار و دانا و صاحب قلم قادر است، و یقیناً مطلب را سر خود نمی نویسد. اطلاعات و اقوال او مسلماً از روی اطلاعات و سفارشات رسمی است. دقایق امور و بطون احوالات را با کمال ادب و مهارت طوری می شکافد که هر خواننده ذیشعور، از انجام کار ایران به کلی مأیوس می شود. در این زمینه حزن انگیز، این نکته را دیگر نمی توان پوشیده داشت که این اوقات در خصوص ایران، این قبیل مذاکرات خفی و جلی، در عموم دوایر روز بروز بیشتر می شد، و از این ظهورات و اختطارات آشکار که از چهارطرف ایران بلند می شود، و می بایستی حتی کوههای این ملک را متزلزل بسازد، یقین است که سفرای ما، اولیای دولت علیه را غافل نگذاشته اند. بنده که از قدیم منادی این قبیل اختطارات بوده ام، این روزها به صد دلیل تازه کشف حقیقت مطلب را بر ذمت حق پرستی خود، هزار مرتبه واجب تر می بینم، و بر صفای نیت خود فقط يك دلیل می آورم، می گویم اگر در ضمن این تحقیقات عرض بکنم، حل فلان مشکل را از شخص من بخواهید، یا در فلان عمل بنده را مداخله بدهید، یا فلان منصب یا فلان شرف یا فلان امتیاز یا فلان مرحمت را در حق من روا بدارید، فی الفور اقوال مرا رد بکنید و مرا بدخواه و خائن و مردود دنیا و آخرت بدانید، ولیکن در صورتی که من خود استدعا می کنم که نه به اقوال، نه به شخص بنده، اصلاً اعتماد و اعتنایی نداشته باشید، و صدق و کذب عرایض مرا رجوع به عموم علمای دنیا، و بلکه حتی به انصاف خود و وزرای ایران محول بفرمایید، آن وقت چه جای حرف خواهد ماند؟ الا این حکم عقلی که علاوه بر شفاعت جهل، يك جنایت و يك ظلم ابدی خواهد بود، در حق این دولت مستمند.

پس از این مقدمه بی پرده این حکم قطعی عموم علمای زمان را اعلام می کنم، که بقای دولت ایران با این اوضاع حالیه محال و محال است. و باز به همین صراحت عرض می کنم که با همین پادشاه، که محققاً بیش از جمیع سلاطین ایران دارای صفات دولت پروری و از برای نجات و ترقی ایران حاضر هر قسم فداکاری است، و با همین وزرا که علاوه بر کفایت ذاتی، جامع صد قسم تجربه دنیوی شده اند، امروز نجات ایران در دست خود دولت ایران است، به این يك

چند نامه و گزارش

شرط که این اولیای ما از روی عقیده راسخ، معایب حاضره را تماماً بلا تأمل اعتراف کنند، و لزوم تنظیم و ترقی را اقدس فرایض خود قرار بدهند. باقی عرایض بنده است به يك دقیقه تأمل خود اولیای دولت - مخبر صادق، ملکم.

نامه هفتم

«رم، غره فوریه ۱۹۰۳ (۱۳۲۰)، پاکت نمره اول، ثبت شده ۵ ذیحجه ۱۳۲۰»

هو

فدايت شوم، خیلی منتظر شدم که جوابهای عرایض بنده از طهران برسند، که بتوانم از روی بصیرت تازه بعضی مطالب واجب عرض بکنم. هیچ جوابی نرسید. جای تعجب نیست، در آن دریای مشکلات که یقین دقیقه به دقیقه زیاد می شود، تمنای اجتماع حواس، خارج قواعد طبیعی است.

در این فصل که شهر رم محل هجوم مسافرين دنیا و موقع اقسام تحقیقات خارجی است، مکرر به حضور اعلیحضرت پادشاه و ملکه، چه در مجالس خاص و چه در محافل رسمی، مشرف شده ام. هم پادشاه و هم ملکه، در هر موقع با کمال میل از احوالات شخصی ذات اقدس همایون شاهنشاه روحانفاده، تحقیقات مفصل و مخصوصاً خواهش فرموده اند، که مراتب حسن مودت ایشان را معروض خاکبای همایون بدارم. و همچنین جمعی از بزرگان اینجا و خارجه که با جناب اشرف امجداتایک اعظم مرادوات شخصی داشته، همیشه به خلوص قلبی متشکریان گاریهای خوش ایشان بوده اند.

دو عکس مبارک اقدس همایون شاهنشاهی را که در پاریس به عجله و به طور ناقص حاضر کرده بودند، دادم اینجا با چارچوبه مزین و تاج سلطنتی ساختند، و به وضع شایسته ابلاغ کردم. در نهایت مهربانی از وضع این دو یادگار ملوکانه تمجید و خواهش کردند، که مراتب امتنان و مسرت ایشان را معروض حضور شاهنشاهی بدارم.

اعلیحضرت پادشاه، در یکی از این مجالس خاص پرسید: چرا این اوقات نفوذ انگلیس در ایران کم می شود؟ آنچه ممکن بود جواب عرض کردم. این قبیل تحقیقات در خصوص امور مشرق در عموم دواير دولتی این اوقات روز بروز زیاد می شود، البته مأمورین ما از دقایق و اهمیت این قبیل مذاکرات اولیای دولت علیه را به درستی مطلع ساخته اند، شرح این مسائل با این ضیق وقت اولیای

دولت، يك كتاب بیفایده خواهد بود. محض تذکار مطلب، خلاصه واصل مسئله را به دو کلمه، بی ساخته و بی پرده، باید عرض بکنم و اصل مطلب این است که جوش سیل ترقی در این بیست سی سال، بیش از سه هزار سال گذشته، کره زمین را احاطه و اوضاع سابق عالم را زیر و زبر کرده است، و حالا ترقی دنیا در نظر عموم دول، يك نوع مذهب دنیوی شده است، و طبقات این مذهب تازه بی آنکه معطل سبک و سلیقه قدیم باشند، به دول مشرق صاف و صریح می گویند یا باید به حکم مصلحت خودتان و به حکم مقتضیات آبادی دنیا بلا درنگ ترقی بکنید، یا باید در زیر ترقی ما به کلی محو بشوید. يك حرف کهنه، وزرای ما را بر معنی و بر قوت این تحکم خارجی خیلی غافل ساخت، می گفتند ما از عهد کریم خان و از ایام حاجی میرزا آقاسی، خیلی پیش افتاده ایم و نمی توانیم آن ترقی که سایر دول در سه هزار سال تحصیل کرده اند، مادر عهد يك وزارت حاصل نماییم. این حرف در نظر عقلای ما خیلی صحیح بود، اما حالا در مقابل حقایق مجسمه زمان به کلی باطل است. مللی که پیشرو ترقی دنیا واقع شده اند، می گویند ماسه هزار سال زحمت کشیده ایم، تا اصول آبادی را پیدا کرده ایم، و حالات اصول هر قبیل ترقی به طوری مشخص و مرتب و حاضر شده است، که کار سه هزار ساله ما را هر دولتی که فی الجمله چشم و گوش خود را باز بکند می تواند در کمال سهولت، در همین ایام انجام بدهد. چنانکه اغلب ممالك آسیا و آفریقا و بخصوص جاپون در مدت ده بیست سال پیشرفت، ترقی خود را اسباب حیرت دنیا ساختند، و شما که ایران و افغانستان و ترکستان و چین و عرب هستید، حق ندارید که خزاین و نعمات ممالك خود را هم از برای خودتان هم از برای دنیا این طور عاطل و باطل بگذارید، یا مثل جاپون خیلی زود ترقی بکنید یا مادر همین ایام می آییم و بی آنکه از جیب خود يك دینار مایه بگذاریم، از مداخل همین ممالك، ثروت و آبادی و تجارت يك جزو معظم کره زمین را صد مرتبه زیادتر می کنیم. این حکم دول فرنگستان، خواه عدل خواه ظلم، از مغرب زمین تا به چین، به چنان براهین قاطع ثابت و مجسم شده است، که حالا دیگر تردید بر این عمل قاهر، يك سفاهت غیر معذور خواهد بود. در این باب نباید تأنی دولت عثمانی را از برای ماسند تعطیلی قرارداد. وضع دولت عثمانی اصلاً ربطی به حالت ایران ندارد. در دولت عثمانی يك نقطه نیست که مال خود عثمانی باشد. همه را از دیگران گرفته است و حالا صد قسم مدعی دارد، اما سه هزار سال است که ایران مال ایران است و آن روزی که خود دولت علیه بخواهد به عزم صحیح ایران را آباد بکند، دول خارجه نه تنها قطع طمع خواهند کرد، بلکه از روی کمال میل، ممد و مقوی چنان عزم مبارك خواهند بود. این هم یکی

چند نامه و گزارش

از آن مسائل بزرگ است که در ایران مجهول مانده و به اندک تحقیق مقررات علوم این عهد روشن خواهد شد. حقیقت وضع ایران را از هر طرف که ملاحظه فرمایید، به این نقطه واضح خواهید رسید که تفضل الهی، بذل جمیع لوازم ترقی را در حق ایران تمام فرموده است. علاوه بر هوش و ذوق ورشادت خلق ایران، این خاک فاضل را در میان اروپا و آسیا مرکز ناگزیر تجارت دنیا ساخته است، و علاوه بر همه این امتیازات، يك وجود ملائک سرشت بر تخت شاهنشاهی قرار داده، که نه تنها مثل جمعی از سلاطین خودپرست مانع ترقی نیست بلکه به صد قسم و به صد دلیل می توانم ثابت بکنم که در میان آن سی چهل امپراطور و پادشاه و سلطان و رؤسای ملل، که دیده ام هیچ کدام بیش از این وجود مقدس طالب و هواخواه و محرك ترقی نبوده است، و در این موقع، این را هم باید عرض بکنم که اگر چه از این صدارت حاضر، هیچ رضایتی ندارم ولیکن از روی انصاف و دولت خواهی قسم می خورم که این اتابك اعظم از اغلب آن دوستان نفر وزیر نامی که شخصاً و به تحقیق شناخته ام، بر حسب عقل طبیعی و قدرت کار و محاسن اخلاق و مراسم شاه پرستی، به مراتب عالی تر و شریف تر است. پس چرا با همه این نعمات خداداد، امروز از شرایط ترقی این قدرها عقب و از آن مصائب مهلك که دقیقه به دقیقه به ما نزدیک می شوند، به این درجات عجیب غافل مانده ایم. سبب این وقعه حیرت انگیز را انشاء الله دريك عریضه مخصوص عرض خواهم کرد. عجلاناً مطلب عمده، مطلب واحد، که عموم مأمورین و عموم وزرای ما باید هر روز و هر ساعت به هزار زبان عجز و گریه و سختی تکرار بکنند، همین مطلب است که در فوق به قلم عاجزانۀ خود عرض کردم، و اگر یکی از مأمورین و رجال ما صدق این مطلب را به صد قسم تصدیق نکند، یقین بدانید که یا احمق است یا خائن یا گرسنه مواجب.

باقی مطالب فرعی، از قبیل اخبار روزنامه جات و تحویل خدمات دروغی و عرض هنرهای واهی و تملقات رکیک و تمجیدات عیب دانه و گدایی، استرحام، که حالا جزو خدمات معقولانه شده است همه را می گذارم به پوستۀ دیگر. — مخبر صادق، ملکم.

به ضمیمه نامه فوق الذکر، مجدداً چنین می نویسد :

«سر این پاکت را بسته بودم، لازم شد باز نمایم، جناب موسیو پرینتی وزیر امور خارجه اینجا، در مجلس وزرا، در حضور پادشاه، علی الغفله افتاد و فالج شد. این قضیه در خارج و داخل اسباب تأسف عامه است. وزیر جوان و مرد کار در این دو سال خیلی زحمت کشید، و به خدمات

بزرگ اعتبار دولت مقام خود را خیلی بلند کرد. هفته گذشته باجمعی از سفرا و وزرا در این سفارت مهمان بود. جوانی با صحت مزاج، و تر دماغی او از همه حضار بیشتر جلوه می کرد. دیشب هم بنده با جمعی به شام مدعو او بودم، که بالطبع موقوف شد. زن او از نجبای بزرگ فرانسه و ایتالیاست. بسیار عاقل و خیلی معین مقام شوهرش بود. آن گوشواره فیروزه و الماس که به او مرحمت شد، همیشه زینت سینه خود می ساخت، و در تمجید صفات عالیة ذات اقدس روحنا فداء، در هیچ موقع کوتاهی نمی کرد. خدا کند که این خانم معقول و این وزیر هنرمند همین روزها دوباره به سر کار بیایند.

— بنده صدیق، ملکم.

نامه هشتم

د بیستم ماه مه ۱۹۰۳ (۱۳۲۰)، مشتمل بر ۴ صفحه، ثبت گردیده دهم ربیع الاول ۱۳۲۰،

هو

فدایت شوم، سفر مبارك موكب همايوني به اين ملك، گویا از برای ایتالیا يك باب سعادت باز کرد. از آن تاریخ تا امروز در هر شعبه امور این دولت، چه در اصلاحات داخله، چه در پولطیک خارجه، چه در قوه مالیه، و چه در نظام عسکریه، يك ترقی و رونق نمایان ظاهر می شود. پس از ورود غیر مترقبه پادشاه انگلستان، ورود پرشکوه بیشتر امپراطور آلمانیا، اعتبار و افتخار این سلطنت و استحکام بنیان این دولت را در نظر عامه به مراتب از سابق [بیشتر] به جلوه آورد.

به امتداد این رشته خوشبختی، پادشاه ایتالیا به يك وضع ملوکانه به پاریس و لندن خواهد رفت، و رئیس جمهوری فرانسه به بازدید این پادشاه خواهد آمد، و اگر حادثه تازه ظهور نکند، امپراطور روس بهرم خواهد آمد. از این وقوعات ظاهری و از آن نتایج مادی و معنوی که علم و هنر و زرای این دولت، از این مقدمات حاصل خواهند کرد، شکی نیست که این ملك و این دولت فواید وافر خواهند برد.

امپراطور در معیت خود، علاوه بر صدراعظم و يك نفر سردار و آجودانهای معتبر، سی چهل نفر صاحب منصب و قراولان بسیار مجلل داشت. خلق ایتالیا و اهل این شهر برای این اعلیحضرت جوان بخت بیشتر تشریفات به عمل آوردند، و بیشتر اظهار خلوص کردند، تا برای پادشاه انگلیس، محض این فرق که پادشاه

چند نامه و گزارش

انگلیس فقط دوست ایتالیاست، و امپراطور آلمانیا هم دوست و هم همعهد این دولت است.

این امپراطور پرشور، در آن چندروز توقف خود، دقیقه‌ای آرام ننشست. نسبت به هر طبقه و نسبت به هر شخص معروف، به طرزهای حکیمانه بذل و بخشش و توجهات بامعنی کرد. از آن جمله با جلال و تشریفات فوق‌العاده، به ملاقات پاپ رفت، و حالا آن قسمت خلق ایتالیا که برضد پاپ هستند، در باطن گله و رنجش دارند، که چرا در حق این پاپ که مخالف پادشاه ایتالیاست، این‌طور احترامات و خصوصیت نمایان کرد، و به این مناسبت حالا مجدداً ذات مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاه روحی فداء، را تمجیدات می‌کنند که به رد ملاقات پاپ به سلاطین فرنگستان درس ملوکانه دادند.

بنده، سه‌دفعه، به اتفاق سفرای در مجالس رسمی شرفیاب حضور امپراطور بودم. در مجلس اول، از روی کمال میل و مهربانی ازاحوال و از سلامتی مزاج مبارک شاهنشاهی و از تفصیل مراجعت سفر همایونی پرسید. در ضمن جوابهای متداوله عرض کردم، اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی علاوه بر مقصودات مختلف در آن سفر، مخصوصاً يك میل مفرطی به ملاقات اعلیحضرت شما داشتند، و از اینکه این مقصود قلبی همایونی به آن شایستگی و به آن میمنت حاصل آمد، نهایت خوشوقتی را داشتند. فرمود منهم حقیقتاً خیلی مایل و مشتاق ملاقات آن اعلیحضرت بودم و خیلی ممنون شدم که برلن تشریف آوردند، اما حیف که فرصت نشد بعضی از شکارهای ما را محض سیر آن اعلیحضرت ترتیب بدهم. عرض کردم عموم سلاطین ایران بنا به رسوم ملی همیشه مایل و مشغول شکار بوده‌اند، و اقسام شکارها را سیر فرموده‌اند، اما آن سیرهای عالی که در ممالك آلمانیا و در برلن مشاهده و تحقیق فرمودند، یادگار و اثر آنها در خاطر مبارک شاهنشاهی از هر نوع شکار به مراتب خوشتر و مفیدتر خواهد ماند. بعد به خاطر آورد که بنده را مکرر در برلن و در لندن دیده بود، و به مناسبت سفر اول شاهنشاه شهید، این عبارت را فرمود: خوب یاد دارم که در آن سفر من مأثور بودم، و به این شرف نایل شدم، که با فوج خود از حضور آن اعلیحضرت گذشتم. و در آخر با کمال میل و مهربانی خواهش فرمود که مراسم مودت و سلام و اشتیاق خودشان را به عرض اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی برسانم.

لازم نیست شرح بدهم که در سفرهای سلاطین و ملاقات وزرای دول، در این ایام، مقصود به هیچ وجه سیر و تفریح نیست. مقصود و زحمات این سفرهای رسمی، به مراتب عالیتر است. مشقت و خستگی که پادشاه علیل انگلیس و این امپراطور هزارپیشه در همین چند روز توقف، بدون يك دقیقه استراحت،

متحمل شدند، واقعاً فوق طاقت انسانی بود، گذشته از زحمات جسمانی، در حرکات و اقوال ایشان قدمی نیست، لفظی نیست که مجبور نباشند قبل از وقت به مشورت‌های دقیق به‌عبار مناسب معین بکشند، بلی ترقی دنیا درضمن اختراع بسی نعمات و لذایذ تازه، سختیهای زندگی را در هر مقام به‌همان نسبت زیاد کرده‌است.

مقارن این ملاقات سلاطین در این شهر، پنج شش کنگره علمی پی در پی منعقد، و با حضور پادشاه و ملکه و عموم وزرا و ارکان دولت، با تشریفات و جلال کامل، باز شد. در یکی از این کنگره‌ها، صدراعظم سابق فرانسه و در کنگره دیگر وزیر علوم حالیه فرانسه، و در همه جمعی از حکما و فضلا و اصحاب قلم و ارباب کلام کل ممالک روی زمین حضور داشتند، و در میان جشنهای گوناگون و چراغان و میهمانیها و احترامات فایقه، نطقهای پرمعنی و تحقیقات عمیق اعلام کردند. در اغلب این مجالس حاضر بودم و چون با جمعی از این وزرا و علما، سابقه دوستی و آشنایی داشتم علاوه بر محافل رسمی که این سفارت با اشراف آنها مجالس مخصوص و مذاکرات درونی داشته‌ام، اگر بخواهم بنویسم که از این ورود سلاطین و از این تحقیقات اولیای علم، مقصود و نتایج چه بوده و چه خواهد بود، چندین جلد کتاب خواهد شد. از کلیه مطالب آنچه مناسب حال ایران است، چند ورقه نوشته و حاضر کرده‌ام، ولیکن در این دم آخر مناسب دیدم که با این پوسته نفرستم، که مطالب آن با مسطورات این اوراق مخلوط نشود. انشاءالله با پوسته آینده، روح مطالب را به‌طور ساده منفرداً در یک پاکت مخصوص خواهم فرستاد. از حالا دعا می‌کنم که وقتی به تهران برسد که اولیای دولت علیه در عالم فراغت بتوانند با نقص بیان بنده، اصل مطلب را به‌انوار توجه خود به درستی درک فرمایند.

— مخبر صدیق، ملکم.

نامه نهم از وزیر خارجه ایران

در پرونده سال ۱۳۲۱ سفارت ایتالی در ضبط را کد وزارت امور خارجه، نامه‌ای است از مشیرالدوله، وزیر امور خارجه، خطاب به میرزا ملکم خان درباره وصول کتابچه‌ای که برای شاه نوشته است. متأسفانه معلوم نشد کتابچه‌ای که بدان اشاره شده، به چه نام معروف شده است، ولی از جوابهایی که وزیر خارجه به ملکم داده، چنین استنباط می‌شود

چند نامه و سخنارش

که این رساله در باره اصلاحات مملکتی، تنظیم بودجه دولت، اعزام محصل به اروپا، و ایجاد مدارس در داخل کشور است. اینک جواب وزیر خارجه:

مورخه ۲۶ ذیقعدہ ۱۳۲۱ نمره ۶۱ مشتمل بر پنج صفحه
...مدلول مراسله شریفه، مورخه شهر نوامبر ۱۹۰۳ آن جناب اشرف را که به طور کتابچه ترقیم یافته بود، به دقت هر چه تمامتر ملاحظه کرده، از سلامت وجود شریف زیاد مسرور و از اظهار مهربانی که نسبت به اینجانب فرموده بودید، نهایت امتنان را دارد. چون در آن زمان موکب فیروزی کوکب بندگان اعلی حضرت اقدس شهرباری اروحنا فداء به زیارت حضرت معصومه (ع) تشریف جسته بودند، وصول آن را محض اطمینان خاطر شریف، در تاریخ ۷ رمضان تلگراف نموده، اکنون به جواب آن زحمت افزا می گردد.

پس از عزیمت موکب همایونی، عین کتابچه را از عرض لحاظ انور مبارک گذرانده، خاطر الهام مظاهر شاهنشاهی از افکار عالی و عبارات مؤثرانه و فرط دولتخواهی و وطن پرستی آن جناب اشرف، قرین کمال خوشوقتی گردیده، مخصوصاً امر فرمودند که مجلس مخصوص در بار اعظم از مفاد آن استحضار کامل به هم رسانده، و آنچه را که اینک مقتضی و صلاح بدانند به موقع اجرا در آورند. اینک مرقوم فرموده اید «وقت تنگ است، موقع می گذرد، اگر در بند زندگی هستید در فکر چاره باشید»، این خبر را از صمیم قلب تصدیق کرده، ضمناً شکر می کنم خداوند متعال را که نیات مقدس این پادشاه معظم و ولینعمت کل، به درجه ای در قلب تمام اولیای دولت علیه نفوذ و رسوخ کرده، که همگی با جد و جهد تام و تمام به خیال اصلاح اوضاع برآمده و بدان مشغول هستند. از آن روزی که ذات مقدس ملوکانه، امور مملکت را بشخصه متصدی بوده، و رسیدگی می فرمایند، آثار این اصلاحات روز بروز به عرصه ظهور می رسد، چنانچه قبل از آن وضع امور و تنگدستی دولت طوری بود که همه تصور می کردند عما قریب محتاج به قرض دیگری از خارجه خواهند شد.

تا آنکه در این قلیل مدت، نه تنها این اشتها به کلی مرفوع شده است، بلکه عایدات دولت منظم گردیده، حقوق سابقه را مشغول پرداختن هستند، و در آتیه می خواهند ترتیبی بدهند که کلیه حقوق مرتباً به اقساط معینه ادا شود.

چند ماه است که اولیای دولت [با] آرزوی کمال وطن پرستی مشغول شور بوده، از اشخاص با بصیرت کسب اطلاعات می کنند، تا بتوانند در سنه آتیه

بودجه دولت را تعدیل و وضع مالیه را اصلاح نمایند. جناب اشرف بهتر می دانند که وضع ملک را یک مرتبه نمی توان تغییر داد، و باید متدرجاً به مقام اصلاحات برآمده، امور را جزو به جز مرتب و به تحت قاعده درآورد.

در هیچ عصر و زمان دیده نشده، که بیش از ده نفر شاگرد ایرانی در خارجه مشغول تحصیل باشند، تا آنکه در عهد این پادشاه رعیت پرور ترقی خواه، گذشته از افتتاح مدارس عدیده و تعلیم علوم جدید، متجاوز از سیصد نفر تلامذه ایرانی در خارجه مشغول تحصیل هستند، و چندی نخواهد گذشت که قریب پنج هزار نفر در داخل و خارج، جوانان عالم تربیت شده پیدا خواهیم کرد، که می توانند اطلاعات و علوم مکتسبه خود را در اندک مدت در تمام مملکت انتشار دهند.

علاوه بر آن، توسعه مراوده با خارجه و اتباع آنها، به درجه ای چشم و گوش اولیای دولت و اکابر مملکت را باز نموده و آنها را داخل جاده ترقی کرده است، که دیگر گردد عقاید باطله نگردیده، و هم خودشان را در طریق تربیت و کسب اطلاعات خارجی مصروف داشته اند.

چهل سال است که آوازه آن جناب اشرف بلند، و در قلوب اغلب از آنهایی که شنیده اند، رسوخ نموده و مؤثر افتاده است. نواقص و معایب مانیز به درجه ای آشکار و مکشوف است که در آینه ضمیر تمام ارباب بصیرت مصور شده و نقش بسته است، و همگی را به هیجان درآورده است.

پس اکنون بر تمام مردمان دولتخواه وطن پرست فرض است که دست به دست داده متفقانه و یکدل به مقام چاره جویی برآیند. حوادث روزگار رفته رفته ما را به هلاکت انداخته، و به حال نزع در آورده است.

اطبای حاذق ماهرې لازم است که با دواهای سالم و غذاهای رفیق، جسم ناتوانمان را از این ورطه خلاص بخشیده، پس از آن با اغذیه قویه به کمال تندرستی برسانند.

جناب اشرف همان طور که سابقاً پیشوا بودید، حال هم باید در راهنمایی و چاره جویی دیگران را معاونت و تعلیم فرمایید، و با قدرت قلم خود اصلاح مزاج و طریق مسالمت را به آنها نشان داده اسمای آن ادویه سالمه و اغذیه رقیقه را مشخص، و ترتیب استعمالش را بیاموزید، تا شاید انشاءالله تعالی، در زیر سایه این پادشاه ترقی طلب، و همت بلند اولیای وطن پرست، این مریض مشرف به موت سراز بالین بیماری بلند کرده، از سلامتی مزاج خود عالم را متحیر ساخته، افتخار و نیکنامی سابقش را به دست آورده، و در میان ملل دوست و

چند نامه و گزارش

دشمن در زمرة دول مرده محسوب نگردد. بلکه ترقیات فوریش سرمشق دولی که هنوز مستغرق بحر غفلتند گردیده و محسود آنها واقع شود. بیش از این زحمت نمی‌دهد، وزیر امور خارجه.»

نامه دهم

دنبالة نامه‌های ملکم، از این سال به بعد، قطع شده و چنین به نظر می‌رسد که از این سال به بعد، او قادر به نوشتن گزارشها و نامه‌های جالب نبوده است. تنها يك نامه وجود دارد که در آن مختصر بحثی به میان است:

«۴ نوامبر ۱۹۰۵، ۲۴ شهر رمضان ۱۳۲۳،

... تدارك همه آن مخاطرات که به اعتقاد کل اولیای امور بر اطراف ایران جمع می‌شود، هنوز تماماً در دست خود اولیای دولت علیه است، بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحنا فداه، بر جمیع مسائل مهمه دنیا، از جمیع سلاطین تاریخ ایران، به مراتب واقف‌تر شده‌اند، و حضرت اشرف والا اتابك اعظم، بیش از هر انتظار ثابت کرده‌اند، که در حل مشکلات چه دست قوی و چه بصیرت دوراندیش دارند، و اغلب رجال دربار همایون پس از این سفرهای رنگین و پس از آن همه درسهای روشن، باید شرایط دولتمداری را بیش از همه متقدمین خود درك کرده باشند، عقل و غیرت جنس ایرانی و قدرت اعجاز نمای شاهنشاهی، هیچ مانعی نخواهد داشت، که ایران کیخسرو و ایران شاه عباس را به مقام جاپون نو ظهور برساند.

در قلب ایران پرست بنده، این امید راسخ و روشن است، که آن ایزد مطلق که قرنهای بی‌عدد نگاهبان شوکت ایران داده است، نخواهد گذاشت که موفقیت و افتخار اولیای ایران در این عهد کمتر از عهود سابق باشد. — دولتخواه صدیق. ملکم.»

یکی از نامه‌هایی که در دوران اخیر عمر ملکم نوشته شده، و بی‌اعتنایی پایتخت و رجال مصدر امور مملکتی و درباری را نسبت به او، به طور وضوح می‌رساند، در پرونده سال ۱۹۰۵ - ۱۳۲۳ ضبط شده. در این نامه ملکم از وزیر خارجه شکوه می‌کند که سفارت رم و شخص او را به کلی از یاد برده و فراموش کرده‌اند:

نامه یازدهم

«رم، به تاریخ ۲۰ فوریه ۱۹۰۵، پاکت چهار، منحصر به دو صفحه
شخصی و محرمانه

هو

قربانت شوم، چند کلمه، بی ساخته، در عالم رفاقت و همقطاری قدیم بگویم. آنچه می فهمم به وضع حالیه چندان اعتقاد ندارید، و به همین واسطه این سفارت و این مخلص صدیق خود را به کلی از نظر محو فرموده اید. جمیع دوستان قدیم من رفته اند و مدتی است که پناه و امیدهای بنده در وجود جناب عالی جمع شده است، و در این مدت به هر دلیلی که تصور فرمایند، خواه به حکم اخلاص قلبی خواه به اقتضای مصلحت شخصی، آنچه توانسته ام در ظاهر و باطن به مواظبت تمام در تقویت و ترفیع مقام آن جناب عالی کوشیده ام، و حالا می بینم به کلی تنها مانده ام. هر روز امیدهای من معکوس و امور بنده مغشوشتر می شود. بعضی از آشنایان و به خصوص چند نفر از غربای طهران، به دوستان خود محرمانه خبر می دهند که در آن وزارت جلیله به هیچ وجه التفات و اعتنایی به سفارت رم نیست، و ملکم در نظر اولیای دولت هیچ وجودی ندارد. این حرف در حق بنده هر قدر صحیح باشد، احتیاج به بیان نیست که چنان شهرت چه قدر منافی مصلحت خود دولت خواهد بود. بی اعتباری سفرای ما در خارج به جایی رسیده که اگر اولیای دولت به هزار تدبیر و تمجید بخواهند از برای آنها شأن و هنری بقرائند، باز یقین بدانید که سفرای ما به قدر کالسه چپهای سایر سفرای محل اعتنا نخواهند شد. پس وای بر آن سفیر ایران که در تخفیف شأن او، خود اولیای دولت ما صد دلیل گوناگون به دست مدعیان ما بدهند. گاهی زیاده متالم می شوم که چرا وجود منحوس من مستوجب چنان بی التفاتی شده است، اما وقتی می بینم جواب نامه امپراطور اطریش را نزد من می فرستند به تأسف تازه ملتفت می شوم که اغتشاش حواس وزارت جلیله فقط راجع به شخص بنده نبوده است. بلی اولیای دولت ما، حق هزار نوع خستگی دارند، ولیکن بدبختانه بنده هم این قدر خسته و افسرده شده ام، که بدون التفات دایمی اولیای دولت، ابقای مقام سفارت از قوه بنده به کلی خارج خواهد بود.

جناب عالی بهتر از هر کس می دانید که با وجود همه آن عشقی که به خدمت و ترقی ایران دارم، هرگز به هیچ یک از این سفارتهای دلبستگی نداشته ام، و اگر به رم آمدم به عزم یک همراهی دیگر، و به امید هزار خدمت دیگر بود، و حالا هم موافق ادعای دایمی خود عرض می کنم که از برای خدمت ایران و

چند نامه و گزارش

از برای شاه پرستی، حالیه، خودم حاضر هستم، بدون هیچ موجب و بدون هیچ منصب، به شوق تمام تابه آن سر دنیا پیاده بروم، و در این قسم دولت پرستی خودم هیچ غبنی نخواهم داشت، زیرا که همیشه در حضور اولیای دولت صاحب این عقیده بوده‌ام، که نوکری بنده وقتی معنی خواهد داشت، که بدون موجب و منصب به آزادی در خدمات دولت جانفشانی نمایم، و هیچ شکی ندارم که آن وقت هم خودم از خودم راضی خواهم بود هم ذات اقدس شاهنشاه روحانفاده ما از آن سبک دولت پرستی بنده صد درجه بیشتر ممنون خواهند شد، و هم جناب عالی قدر آن نوع خدمات را بالاتر از هر فداکاری محترم خواهند داشت.

حالا استدعای واحد این است که از روی يك اعتماد مردانه، بی ساخته، دو کلمه مرقوم بفرمایید که چه خواهید کرد و چه باید بکنم.
- مخلص حقیقی، ملکم.

این آخرین نامه جامع و مفصل مردی است که مدت نیم قرن به سیاست، اجتماع و حتی تحریک مردم ایران به کسب آزادی یاری می کرد.
اینک سه نامه دیگر از او - که سپس به دست نویسنده رسید -
در اینجا درج می شود:^۱

د به تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۸۸۷ لندن
نمره اول

هو

فدایت شوم، این روزها خبری که عامه خلق آلمانیا و اغلب مردم انگلستان را غرق حزن ساخته، ناخوشی ولیعهد آلمانیاست. چندی قبل يك نوع خراش در توی حلق او ظاهر شد. طبای برلین از همان روز اول گفتند ماده خطرناک است. يك حکیم معروف انگلیس که از اینجا طلبیدند گفت، ماده ناخوشی آن نیست که طبای آلمانیا، فهمیده‌اند و چندی موافق سلیقه خود معالجه کرد، تا اینکه دو هفته قبل، خود آن حکیم انگلیس به امپراطور نوشت، که ناخوشی ولیعهد به نظر خطرناک می آید. فی الفور چند نفر از اعظم طبای آلمانیا، مأمور تحقیق مطلب شدند و در شهر سن رامو، که بر حسب ملائمت هوا از نقطه‌های معروف ایتالیا و این روزها محل اقامت ولیعهد است، پس از

تحقیقات ومشورت زیاد متفقاً حکم کردند که، اصل ناخوشی همان سرطان است که از اول اطبای برلین تشخیص داده بودند. چون این ناخوشی را به حکم علوم این عهد علاج ناپذیر می دانند، شیوع این خبر بر کل فرنگستان يك ملالت وحزن غریب پهن کرد، زیرا که این شاهزاده حقیقتاً جامع جمیع کمالات صوری ومعنوی بود، و چون علاوه بر سایر فضایل، خیلی خوش نفس و طالب مسالمت و منکر جنگ بود، حتی در فرانسه هم مورد ترحم و اسباب تأسف شده است. چون داماد ملکه انگلیس است، هر سال به اینجا می آمد، و هر وقت مرا می دید ممکن نبود که نسبت به ذات مقدس همایون شاهنشاه روحی فدا، به صد قسم خلوص اظهار منتهای ارادت نکند. همه دول و بزرگان فرنگستان به هر وسیله و به هر مضمون به امپراطور و به خود ولیعهد، اظهار تأسف و احوالپرسی کردند. شکی نیست که از طهران هم، از جانب بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحی فدا، لازمه تفقد چه به امپراطور و چه به خود ولیعهد مبذول شده است.

در عالم پولیتیک، مطلب مهم فرنگستان، اتفاق آلمانیا و اوستریا و ایتالیا است، که به طور تحقیق تحریراً و رسماً مقرر شد. روح این اتفاق، برخلاف فرانسه، و بیشتر بر ضد روس است. این سه دول، حفظ ممالك همدیگر را ضمانت کرده اند. مدت اتفاق تا پنج سال خواهد بود. هر يك از سایر دول که صلح فرنگستان را برهم بزنند، این سه دولت برآ و بجزراً متفقاً بر او حمله خواهند کرد. از این اتفاق، دولت و خلق روس زیاده از حد متغیر شده اند، و مخالفت اهل روس و آلمانیا روز بروز بیشتر و شدیدتر می شود. در این چند سال گذشته، بیسمارک نهایت اهتمام و تدبیر و فداکاری را کرد که با دولت روس متفق بماند ممکن نشد، زیرا که عامه خلق روس و بزرگان حالیه آن دولت، عداوت و بغض غریبی نسبت به آلمانیا پیدا کرده اند، و به این جهت خیلی میل و سعی دارند که با فرانسه متفق بشوند. در مقابل این دو خطر بزرگ که از سمت روس و فرانسه روز بروز بزرگتر و نزدیکتر می شود، بیسمارک لابد از روس مأیوس شد و اتفاق اوستریا و آلمانیا و ایتالیا را سد اتفاق روس و فرانسه قرار داد، و خیلی مشکل است که به این زودیا دولت آلمانیا با روس دوباره موافقت نماید.

با همه حسن طلب دولت آلمانیا، امپراطور روس تا این روزهای آخر نخواست با امپراطور آلمانیا ملاقات نماید، ولیکن بعد از انعقاد عهدنامه اتفاق آن سه دول، امپراطور روس چون به واسطه ناخوشی اولاد خود در پایتخت

چند نامه و گزارش

دانمارك خیلی معطل، و راه دریا به واسطه زمستان مسدود شد، در مراجعت به پتربورغ ناچار از خاک آلمانیا عبور کرد، و چند ساعتی در برلین ماند، و سه مجلس با امپراطور آلمانیا، و يك مجلس مفصل با بیسمارك، ملاقات کرد. در خاک آلمانیا و در شهر برلین آنچه ممکن بود در احترام و استرضای خاطر امپراطور اهتمام و سعی و مبالغه کردند. اما از طرف دیگر بیسمارك به احتیاط اینکه مبادا دولت اوستریا و ایتالیا از این ملاقات و خصوصیت دو امپراطور بدگمان بشوند، به اقسام وسایل همه جا می فهماند که این ملاقات و تشریفات و خصوصیت دو امپراطور در برلین محض رعایت رسوم ظاهری است، و به هیچ وجه خللی به روح آن اتفاق نلته وارد نخواهد آورد.

موافق اصول انگلیس، اولیای این دولت هرگز داخل اتفاق دول خارجه نمی شوند، مگر در دم آخر و در وقت ظهور جنگ. مقصود از این قرار ملی این است که دولت انگلیس قبل از وقت، مقید هیچ تعهد نباشد، و در هر موقع بتواند به اقتضای وقت در کمال آزادی حرکت بکند. موافق این رسم قدیم، دولت انگلیس رسماً و تحریراً داخل اتفاق آن سه دولت نشد، اما در معنی و در مذاکرات شفاهی تماماً با آن سه دولت متفق است، و اگر پای جنگ روس به میان بیاید، شکی نیست که دولت انگلیس هم برخلاف روس با آن سه دولت متفق و همعهد خواهد شد.

اولیای این دولت، خیلی میل دارند که دولت عثمانی هم داخل دایره این اتفاق بشود، ولیکن دولت عثمانی، مخالفت و جنگ روس را بعد از این دیگر به آسانی قبول نخواهد کرد، و مانع دیگر موافقت عثمانی این است که در ظهور جنگ و پیشرفت امور آن سه دولت متفقه، مزد اوستریا و ایتالیا باید از خاک عثمانی داده شود. به این جهت در صورت ظهور جنگ، کار عثمانی در هر حال خیلی مشکل خواهد بود.

در فرانسه كثافت يك عمل شخصی علی الغفله، سرایت به بعضی دوائر دولت کرد، و يك ماه است تمام آن دولت گرفتار بعضی مشکلات قبیح شده است. ابتدای مسئله این بود که دو نفر جنرال در عطای نشان بعضی، تعارف و رشوه گرفته بودند. چون این عمل، موافق اصول این دول، بدترین تقصیر و اسباب اختلال چرخ دولت محسوب می شود، عموم خلق به حدت تمام به مقام تحقیق و منتظر تنبیه آن مقصرین شدند. در حین این تحقیقات معلوم شد که داماد رئیس جمهوری هم داخل این نوع كثافت بوده، اگر چه تقصیر او هنوز در عدالتخانه ثابت نشده است، اما چون رئیس جمهوری، به اطمینان بیگناهی او، او را از

خود دور نکرد، مردم خود رئیس را مورد ملامت زیاد کردند. وزیر عدالت استعفا کرد، و رؤسای پولیس معزول شدند، و چند روز است از اطراف به شدت و به تغیر، رئیس جمهوری را ملامت و تقبیح می نمایند، که چون از ریاست استعفا نمی کند. و احتمال کلی هست که قبل از ورود این پاکت به طهران، رئیس جمهوری و عموم وزرای فرانسه معزول بشوند. علی العجالة ریاست و وزارت کل دوایر فرانسه در نهایت تزلزل گرفتار اختلال معنوی هستند. چیزی که امروز در فرانسه محل اعتنا باقی مانده قدرت عسکریه آن دولت است. دول همجوار از روی تحقیق معتقد هستند که عساکر فرانسه امروز، بر حسب کثرت عدد و انتظام افواج و علوم صاحب منصبان و وفور اسباب و اسلحه، در نهایت قدرت و مهابت است.

اغلب جنرالها و قسمت کلی ملت فرانسه، از روی يك بغض بی نهایت، که نسبت به پروس دارند، طالب جنگ هستند. وزرای دول خارجه می گویند اگر این قدرت عسکریه فرانسه به دست رؤسای قابل بیفتد، و آن رؤسا دوام خود را در ظهور جنگ ببینند، خدا می داند با همدستی روس یا به تنهایی به اقتضای جلالت و شور طبع فرانسه چه نوع فتنه وسیع برپا نمایند. به این ملاحظه این روزها باز حواس عامه دول صرف وقوعات پاریس است.

نمره دوم

«تحریراتی که در باب ایوب خان میان وزارت جلیله و سفارت انگلیس رد و بدل شده بود، و در پاکت مورخه ۱۵ محرم ارسال فرموده بودید، رسید. جوابها و اقدامات اولیای دولت علیه، همه موافق قاعده و خیلی صحیح بود. من هم در اینجا به هر طوری که به نظر بی عیب می آید، مراقب مسئله و مواظب مذاکرات طهران بودم. تا اینکه خبر تسلیم ایوب خان رسید.

موافق ملاحظات فرنگستان، مناسبتر این می شد که ایوب خان تسلیم دولت علیه بشود. و جمعی تعجب کردند که چرا يك امیر افغان در خاک ایران عوض اینکه تسلیم دولت ایران بشود، حمایت يك صاحب منصب انگلیس را ترجیح داد، اما به ملاحظه دیگر خوب شد که خود را تسلیم انگلیس کرد. اگر دوباره رجوع به دولت علیه کرده بود، اولیای دولت علیه و به خصوص بندگان عالی گرفتار اقسام مرارت می شدند.

این فرار و این تسلیم ایوب خان، يك شاهد تازه ای است بر این حقیقت که عقل و فضایل طبیعی برای زندگی این عهد کافی نیست. بعضی از رؤسای افغانه خیلی عاقل و خیلی شجاع و خیلی با همت هستند، اما چون از آن علوم کسبی که شرط زندگی این ایام است محروم هستند، هر چه می کنند همه غلط و در آخر،

چند نامه و گزارش

مایه خرابی آنها می شود. اگر ایوب خان از اوضاع این دنیای تازه، بعضی علوم و اطلاعات کسبی می داشت، نه آن طور فرار می کرد و نه این طور تسلیم می شد. اگر فرق حکومت هند و دولت انگلیس را از روی علم فهمیده بود، و اگر از طرز و قواعد معاملات دول اطلاع حقیقی می داشت، خود را طور دیگر و به وسایل دیگر تسلیم می کرد. می توانست قبل از تسلیم یا در حین تسلیم، یک رقعہ به توسط آن صاحب منصب انگلیس، خطاب به این دولت، بنویسد که کل زندگی او و حالت تمام خانواده او را در منتهای رونق تغییر بدهد. خبط و غبن آن بدبخت جای تعجب نیست. عموم امرای آن صفحات تا به حال نتوانستند درک بکنند که عقل طبیعی از علوم کسبی چه قدرها عقب مانده است. وقتی یک صاحب منصب فرنگی را ملاقات می کنند، می بینند خودشان بر حسب عقل و وقار و هوش و ظرافت و مضمون گویی، صد مرتبه از آن فرنگی جلف و بی ادب و میمون صفت بالاتر هستند. دیگر نمی توانند تصور بکنند که در مغز آن فرنگی چه نوع علوم و اطلاعات انبار شده است، و چون از تفوق این علوم بیخبر و منکر قدرت آن هستند، همیشه خواه شیر علی خان، خواه یعقوب خان، و خواه ایوب خان، مجبور می شوند که عقل و ناموس و همه حقوق خود را نثار نمایند به آن مأمورین فرنگی که عقل طبیعی شان محققاً از عقل ما کمتر، ولیکن علوم کسبیشان الی غیر نهاییه فایق بر عموم تصورات ماست.

در تلگراف نمرة ۲۸، در خصوص مسئله ایوب خان می فرمایند: «اینکه این مطلب را به شما رجوع کردیم، برای این بود که در همانجا با اولیای دولت انگلیس، در کار این افاغنه قرار بگذارید. شما باز همه کارها و زحمت را رجوع به طهران می کنید، یعنی چه؟» یک شکایت باطنی و افسوس عمده عمر من این بود که در این سی و چهار سال، هیچ نشد که اولیای دولت علیه یک خدمتی را از اول تا آخر مستقلاً به من رجوع فرمایند. هم بنده و هم جناب عالی، در این مدت، همیشه یک جزو ضعیف استقلال دیگران بوده ایم. کارها را دیگران از روی اغراض و جهالت شخصی خود شروع می کردند، همینکه خرابی خبطهای ایشان به جای نازک می رسید، آن وقت به اضطراب یک گوشه آن کارها را به ما رجوع می کردند، که بیا بید درست بکنید. بعد از آنکه مقدمات همه، در دست دیگران و اسباب کار همه، در اختیار دیگران باشد، در وسط کار و در یک جزو کار، سعی و کفایت یک نفر تابع بی اختیار، چه می تواند بکند؟ چون این امور ایوب خان به هیچ وجه دخلی به جناب عالی نداشته، آشکارا عرض می کنم که این کار ایوب خان و امثال این امور، چه قابل این همه گفتگو بودند؟ هر شاگرد سفارتهای فرنگستان، این نوع مسائل را، در دو ساعت بدون هیچ زحمت می توانست رفع

نماید. ملاحظه بفرمایید در مقدمات این گفتگو بدون هیچ اطلاع بنده، چه نوع سهوها و خبطهای عجیب و غریب واقع شده بود، وانگهی جای همه آن گفتگوهای موافق رسوم دولتی، ناچار در طهران بود. با وصف این ملاحظه بفرمایید بدون اینکه هیچ حق مذاکره داشته باشم، در اینجا تا به چه حد داخل مطالب شدم، و از خود شارژدافر پیرسید که در حفظ حقوق ما تا به چه پایه ایستادگی و در اصلاح خبطهای گذشته چه نوع اقدامات و جسارت‌های بموقع کردم.

بی آنکه بنده عرض بکنم البته انصاف اولیای دولت علیه، تصدیق خواهند کرد که با آن مقدمات معیوب، خیلی هنر و خوشبختی می‌خواست که کار به این طور تمام بشود. باری اگر چه پیر شدیم و موقع کارهای با معنی همه از دست رفت، با وصف این، الآن هم حاضر هستم که انجام هر خدمتی که مشکلتر از آن نباشد برعهده بگیرم، ولیکن به این شرط که کار از اول تا آخر بر عهده من باشد، نه آنکه ده نفر آدم جاهل مقدمات امور را به دلخواه خود مغشوش بکنند، و در دم آخر بنده یا جناب عالی را آلت تعمیر قرار بدهند. امتحان کفایت چاکران فقط در خدمات مستقله حاصل می‌شود. هزار حیف که تا امروز نه از برای جناب عالی، و نه از برای این وجود بیمصرف، مقام چنان امتحان، به دست نیامد.

نمره سوم

«در این ماه مکرر، از اطراف فرنگستان، در باب سفر موکب همایون به این صفحات مذاکرات و تفصیلات مختلف به میان آمد. عموماً از روی میل منتظر مقدم شاهنشاهی هستند و انشاءالله این سفر از هر جهت به وجود اقدس همایون روحی فداه خوش خواهد گذشت. اما خالی از مناسبت نخواهد بود هر گاه بنده را قبل از وقت از خیالات سفر فی‌الجمله مطلع بفرمایند. آنچه معلوم می‌شود «طامسون صاحب» دیگر به ایران نخواهد آمد. سابقاً در فکر این بودند که يك شخص معتبری به طهران بفرستند. این روزها حرف این هست که «سیردرمون وولف» را مأمور سفارت ایران نمایند. این شخص از معروفین پارلمان و در حقیقت جزو وزرای اینجاست. پارسال مأمور مخصوص این دولت بود در اسلامبول، و در مصر. شخص قابل و از اوضاع مشرق خوب مطلع است. آدم بسیار خوب و با من دوست قدیم است. نمی‌دانم حقیقتاً به ایران خواهد آمد یا نه، و نمی‌دانم در ایران چگونه حرکت خواهد کرد، ولیکن اسم و اعتبار او از جمیع سفرایی که به ایران آمده‌اند، خیلی بالاتر، و اگر مأمور شود مایه مزید شأن دولت علیه خواهد بود.

چند نامه و گزارش

وزرای فرانسه معزول شدند.

الآن در روزنامه‌ها يك تلگرافی از طهران دیدم، که می‌گوید سفر همایون به فرنگستان موقوف شد، و ماندن او برای يك سال بعد. انشاءالله این خبر دروغ است. به هزار جهت تشنه شرف حضور بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحی فدا، هستم و اگر هم خدای نخواسته چندی تأخیر بشود، باز، انشاءالله، ایران و فرنگستان از پرتو و آثار چنان سفر همایون محروم نخواهد ماند.

— ملکم. »

ملکم پس از نوشتن چند نامه بی‌اهمیت دیگر، به سویس رفت، و پس از مدتها بیماری در تابستان ۱۹۰۸ - ۱۳۲۶، در سن هفتاد و هفت سالگی در شهر لوزان بدرود زندگی گفت.

دانشمند فقید خان ملك ساسانی که در آن موقع در سویس تحصیل می‌کرده، و در مراسم تشییع جنازه‌اش شرکت داشته، می‌نویسد:

«...طبق وصیت خودش، او را به شهر برن - که دارای دستگاه سوزاندن اجساد است - منتقل کردند، و خاکسترش را برای تسلیم به وراثت در کوزه‌ای ریختند. دختران ملکم خان در بیمارستانهای انگلستان پرستار بودند، وقتی که خبر مرگ پدر را شنیدند به شهر لوزان شتافتند. وصی پدرشان اسناد بانکها را که از آن جمله سندچهل هزار پوند لاتاری بود، که دست نخورده در بانک دوفرانس گذارده بود، به انضمام کوزه کوچکی محتوی خاکستر مرحوم ابویشان را که رویش شئونات و القاب و خدمات و تألیفات و آثار پدرشان با آب و تاب فراوان نوشته شده بود، تسلیم دختران نمود. ابوالقاسم خان ناصرالملک قراگوزلو - که محمدعلیشاه به اروپا تبعیدش کرده بود - با جمعی دیگر از هم مسلکان ماسونی وعده‌ای از ایرانیان جزو مشایعت کننده نعشش بودند. نویسنده این سطور نیز در تشریفات مزبور حاضر بود...»

و بدین ترتیب زندگی پرماجرای مردی که عده‌ای او را در گذشته

و حال ستایش کرده و می‌کنند، درحالی که دسته دیگر او را ماجراجو، پولدوست، و سوء استفاده‌چی می‌دانند، پایان یافت.

❖ خانواده ملکم و سرنوشت آنها ❖

میرزا ملکم خان با «هنریت» دختر

ارا کلیان ارمنی ازدواج کرد. هنریت تا

پایان عمر در آیین اجدادش باقی ماند،

و به هیچ وجه اشتیاقی به کارهای سیاسی و اجتماعی همسرش نداشت. تنها امتیازی که از طرف دولت ایران به همسر ملکم داده شد، اعطای نشان آفتاب به مشارالیها بود. میرزا ملکم خان در یکی از نامه‌هایش در این باره می‌نویسد:

«... در سفر دوم وقتی مأمور برلین شدم، چون می‌دانست [یعنی میرزا حسین خان سپهسالار] که در فرنگستان، اسباب عمده پیشرفت سفارت عیال سفر است، گفت به عیال شما نشان آفتاب مرحمت شد...»
ملکم پسری داشت فریدون نام، که از مدرسه نظامی «سن سیر» پاریس فارغ التحصیل شده بود.^۱ در سال ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸ م) که ملکم در سوئیس درگذشت، فریدون به نهضت آزادیخواهان ایرانی که از فراریان ایران تشکیل شده بود پیوست.

فریدون در پاریس به دستور «کمیته ایرانیان مهاجر» و زیر نظر «دکتر جلیل خان ثقفی اعلم الدوله» به ترجمه و تألیف کتاب «تاریخ پیدایش مشروطه انگلستان» برآمد. محیط طباطبائی در این باره می‌نویسد:
«... در همان سال ۱۳۲۷ (۱۹۰۹) این کتاب، در پاریس، به نام «تاریخ گزیده» انتشار یافت و چنانکه جلیل خان مرحوم، خود از برای

خانواده ملک و سرنوشت آنها

من نقل می‌کرد، همین اثر سلسله‌جنیان همت مرحوم سردار اسعد، برای سفر به ایران و برانگیختن ایل بختیاری به طرفداری از حکومت ملی شد، و سردار اسعد در اروپا می‌گفت، من آرزو دارم همچون کرمول که آزادی انگلیس را نجات داد، و شارل دشمن پارلمان را به سیاستگاه فرستاد، من هم محمدعلی شاه را به کشتنگاه بفرستم. خرج چاپ این کتاب را گویا فریدون از محل میراث نقدینه پدر خود پرداخت، و امروز این کتاب که به نام «تاریخ گزیده فریدون ملک» معروف است، یکی از آثار نفیس و عزیز-الوجود زبان فارسی محسوب می‌شود.^{۱۰۰}»

تاکنون شنیده نشده که فریدون ملک به کار دولتی ایران مشغول شده باشد. ولی در بین اسنادبایگانی راکد وزارت خارجه ایران، نامه‌ای است از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله خطاب به ملک. این نامه حاکی است که دولت ایران مقرری قابل توجهی برای فریدون تعیین کرده، که «بدون رسوم موجب» از طرف مظفرالدین شاه در آن قید شده است. در این نامه مشیرالدوله چنین می‌نویسد:

«درم نمرة ۴۴۸۶، ۲۷ شهر ذی‌قعدة ۱۳۱۷،

بعدالعنوان...

یکی از شواهد مراحم ملوکانه در باره جناب عالی مرحمتی [است] که در حق نور چشم مکرم، فریدون خان، فرموده‌اند. پس از وصول تلگراف جناب عالی و عرض آن به پایه سریراعلی، ششصد تومان، بدون رسوم موجب، مرحمت کردند. فرمان آن را صادر می‌کنم و برای جناب عالی می‌فرستم. عجالة محض استحضار جناب عالی زحمت دادم. استحقاق و لیاقت فریدون خان بیش از اینها است. من در حق او فقط به این موجب قناعت نخواهم کرد. به خواست خدا مواقع دیگر را درباره او از دست نمی‌دهم، و او را که به جای فرزند عزیز من است فراموش نمی‌کنم.

— نصرالله مشیرالدوله،

از سر نوشت فریدون، هیچ گونه اطلاعاتی در دست نیست. او چند سال بعد از مرگ پدرش به تابعیت دولت فرانسه درآمد، و پس از از مرگ «هنریت» همسر ملکم، باقیمانده اسناد و مدارک و نامه‌هایش را در فرانسه به کتابخانه ملی پاریس فروختند.^۱

در بین مجموعه دیگر اسناد میرزا ملکم، که در کتابخانه یکی از خانواده‌ها نگهداری می‌شود، نامه‌ای به خط «فریدون» وجود دارد. این نامه که عیناً نقل می‌گردد، نموداری از سواد فارسی فریدون است، در حالی که میرزا ملکم خان نثر فارسی را عالی می‌نوشت و شیوه و مکتب خاصی داشت، ولی پدرش حتی قادر به نوشتن نامه عادی نبوده است. چنانکه در نامه زیر عدم تسلط او به زبان فارسی روشن است.

دسفات ایران - رم

۱۴ مه ۱۹۰۸.

قربانت شوم، خدا می‌داند به چه اندازه خجل دارم، از اینکه در جواب مرقوم شریف که قلبن متشکر شدم، و در ماه Feurier زیارت شد، موطالی (کذا) کردم، ولی انشاء الله امیدوارم که مرا خواهید بخشید، چون در این چند ماه آخر، این قدر گرفتار شدم و حواسم این قدر پریشان که ممکن نبود تا حال جواب بدهم.

اینکه مرقوم فرموده بودید که هم جواب کاغزی (کذا) که از ROME به بنده نوشته بودید، نیز بی جواب ماند، جای خیلی تعجب است و هزار افسوس، زیرا که محض رسیدن دستخط مبارک فوراً (کذا) جواب نوشتم، خلاصه امیدوارم که مزاج دوست عزیز محترم من در کمال خوشی و صحتی باشد و خواهش مخصوص (کذا) می‌کنم هیچ وقت مرا فراموش نکنند، و من هم همیشه فکر جناب عالی هستم، و همان طوری که مرقوم فرموده بودید، يك دنیا افسوس بود که از عدم مساعدت بخت وقتی که در ROME تشریف داشتید بنده آنجا نبودم.

اگر از حال و کار بنده بخواهید، همان طور که عرض شده در این چند ماه حواس بنده را در نهایت پریشانی بود، از يك طرف طلاق والده اسباب

(۱) متأسفانه از فروشنده اسناد اطلاعی در دست نیست، و مقامات کتابخانه ملی پاریس نیز، حاضر به افشای نام فروشنده اسناد نشدند.

Legation de Grèce
Rome.

14 Mai 1908.

قربانت دؤم خدا میده به چه اندازه نجل دارم از اینکه در جواب

مرقوم تشریف α قلبی متکرم شدم و در ماه α زیارت α معالی کردم $\frac{1}{2}$

آنال ایسه دارم که مرا خوبه بختم چون در این چند ماه آخر این قدری

کوتاه شدم و حواسم این قدر پرتان α مکن نبه تا حال جواب بدم.

اینکه مرقوم فرموده نبه α جواب کاغزی که از α بدنه نوشته بود

نیز بی جواب مانده جای جلی تجم است و هزار افسوس زیرا که محض ^{رسیدن}

دستهای مبارک فوراً جواب نوشتم. خلاصه ایسه دارم که فراج α دست عزیز

مستمر می در کمال خوشی و صحتی باشد و خواهش مخصوص بکنم هیچ

وقت فراوانی نماند و بی α بکنم مگر بجای α بکنم همان طور یک

مرقوم فرموده بهر یک دنیا افسوس به α از عدم سلامه شرفت

وقت یک در α تشریف داشتند بنده انجا نبهم.

اگر از حال و کار بنده بخوابد همان طور α عرف شده در این چند ماه

۱۶ اس بنعمه را در مقام پیرشاهی بود ازین طرف طلاق دادند اسباب بی‌آباده غم می بود

از طرف دیگر جناب ائمه العالمه فاضله و نجلی نائوشی و از برای تاج این بر معایب

چشم ۵ و پنج اوهای ۶۱ و تن ماه در روز به تر میستد امان امان ای خجابه فریه هفت

۵۸ ت خور می اخر چ تو سه سه و وقتی عزرا ما چه دهم سه .

المیلا حال پریم امروز جلی بہتر شدہ است ۔ - حرموم فرمود بعد ۵ ہفتہ از آقا یان

ایزای ۸ در پارسی گفته و مزاحمت به طهران کرده بیان نموده ۸ من لڑ پدم ملنگ

سَم و فخر کردم اگر چه چه وقت قبل یک قدری سوزانده بود باز ایشان و

بنده و حلال الامه الا بجلی رف شده است و متصل زنده ایان هم .

۱- معانی وجود بدین

۳۰۰

بی اندازه غصه من بود. از طرف دیگر جناب اشرف نظام الدوله خیلی و خیلی ناخوش بود، و از برای تاج (کذا) این همه معایب می بینم که وضع اوضاعی وتن (کذا) ماه (کذا) هر روز بدتر می شود، امان امان، ای جناب فرید ملک دوست عزیز من، آخر چه خواهد شد، به وتن (کذا) عزیز ما، چه خواهد شد؟ الحمدلا (کذا) حال پدرم امروز خیلی بهتر شده است. مرقوم فرموده

برادران ملکم

بودید که بعضی از آقایان ایرانی که در پاریس بودند و مراجعت به طهران کردند، بیان نمودند که من از پدرم دلتنگ شدم و قهر کردم، هر چند، چند وقت قبل يك قدری Froideur^۱ بودم میان ایشان و بنده، ولی حالا الامدالا (کذا) به کلی رف (کذا) شده است، و متصل نزده ایشان هستم.

— فدای وجود مبارک، فریدون —

فریدون بایک بانوی امریکایی میلیونر ازدواج کرد، که بنا به نوشته دانشمند فقید، خان ملک ساسانی، تنها شرط این ازدواج داشتن لقب «پرنس» از طرف شاه ایران، برای فریدون بود. در آن ایام ملکم در دربار مظفرالدین شاه نفوذ فراوانی داشت، و در مدت کوتاهی برای فرزندش لقب «پرنس» و برای همسرش لقب «پرنسس» گرفت. فریدون، این لقب را تا اوائل جنگ بین المللی اول داشت، اما چون در این ایام، علیه ایران مقالاتی در جراید فرانسه می نوشت، به موجب مندرجات پرونده وزارت امور خارجه، آن لقب از او گرفته شد.^۲

برادران ملکم

میرزا ملکم خان دو برادر به نامهای
اسکندر و میکائیل داشته، که هر دو به
علت دانستن زبانهای انگلیسی، فرانسه

وروسی، در دوران سفارت ملکم خان در لندن عضو سفارت ایران بودند. در واقعه لاتاری، ملکم خان امتیاز مذکور را به عنوان مسیو بوزیک، کارمند سفارت، گرفت. قبل از صدور امتیازنامه، قراردادی مابین مسیو بوزیک و میکائیل منعقد شد، که طبق آن، صدی هفتاد در آمد فروش امتیازنامه متعلق به میکائیل و ملکم بود و بقیه به مسیو بوزیک می رسید.

(۱) یعنی: سردی.

(۲) سیاستگران دوره قاجار، ص ۱۴۴.

ملکم دربارهٔ برادرش در نامهٔ سوم نوامبر ۱۹۰۲، به وزیر خارجه می‌نویسد:

«... بلی برادری داشتم صاحب افضل فضایل فطری، که جنون دولت پرستی بنده او را در اول جوانی، بیش از همهٔ کسان خودم، اسیر و ذلیل و شهید سیاهی روزگار ساخت...»^۱

در حاشیهٔ نامه دیگر، که همان روز جزء گزارشهای رسمی به تهران ارسال شده، ملکم به مشیرالدوله، وزیر خارجه، چنین می‌نویسد:

«سر پاکت را بسته بودم، خبر فوت برادر بدبخت بنده میکائیل خان، که در پاریس بوده، نیمهٔ حیات مرا هم تمام کرد. تنها برادر نبود، جزو حیات و در حقیقت، روح من بود. صد جان می‌دادم که زنده بماند. از خوبان نادر و از عقلای نجیب روزگار بود. سیاهی ایام او را از مظلومین و از شهدای انگشت نمای این دوره ساخت، و امروز گریهٔ من فقط بر حال او نیست. کیست در ایران که روزی بیست دفعه طالب مرگ نباشد، سیل اشک همهٔ اصحاب حس باید برای نکبت نفاق باشد، که تمام اهل این خاک سیاه روزگار را ظالم و مظلوم همه را بلا استثنا بی سبب و بی لزوم گرفتار یک عذابی ساخته که صدمهٔ تیره تلخ تر از هر مرگ است»
به طوری که محیط طباطبائی می‌نویسد:

«میکائیل خان در سال ۱۳۰۸ هـ (۱۸۹۰ م) که برادرش به وسیلهٔ انتشار قانون خود را مغضوب شاه و صدر اعظم ساخت، در تهران می‌زیست و مورد تعقیب و شکنجه و آزار پلیس قرار گرفت، و از تهران تحت الحفظ به خارج ایران تبعید شد. او تا پایان عمر در پاریس می‌زیست»^۲

میرزا ملکم خان در برقراری «مقرری دیوانی» برای برادرش میکائیل خان، همیشه به دولتها، صدراعظمها و حتی شاه نامه می‌نوشت و

(۱) پروندهٔ راکد وزارت امور خارجه.

(۲) مجموعه آثار ملکم، مقدمه (کج).

تلاش می کرد. در زیر یکی از همین نامه ها، شاه می نویسد:

«... جناب وزیر داخله، از محلهایی که پیدا می شود به عرض برسانید، هم خود و هم جناب امین السلطان به عرض برسانند، به میکائیل موجب داده شود، والا تا صوراسرافیل، ملکم خان عرض خواهد کرد. حقیقتاً هم باید داد و اورا هم به کار وادارید. به ملکم خان، صورت همین دستخط ما را بعینها بنویس، مطمئن باشد...»^۱

برادر دیگر ملکم خان، اسکندر خان ناظم الممالک است. اسکندر خان پسری به نام میرزا رضاخان داشته، که شاه لقب «ناظم الممالک» به او داده بود. اسکندر خان هم در سفارت ایران در لندن خدمت می کرده و به موجب نوشته دکتر فریدون آدمیت:

«... زمانی که ملکم در اروپا، به آزادی، از حکومت شاه انتقاد می کرد، یاران و خویشاوندان او در تیره شام استبداد ایران تحت تعقیب و شکنجه ارباب قدرت بودند. برادر او اسکندر خان ناظم الممالک که مدتی در سفارت ایران در لندن خدمت کرد، گرفتار آزار دشمنان برادرش گردید.»

جالب این است که اسکندر خان نیز يك ماه بعد از درگذشت برادرش میکائیل فوت می کند. نامه ای که ملکم در ۲۳ اکتبر ۱۹۰۲ (۱۸ رجب ۱۳۲۰) به مناسبت مرگ اسکندر خان به میرزا نصرالله خان وزیر خارجه نوشته حاکی از غم و الم فراوان است:

«... خبر وفات یگانه برادر بنده، اسکندر خان ناظم الممالک، روح مرا سرنگون يك دریای عزا ساخت. این برادر عزیزتر از جان، درایام طفولیت، بر حسب قوای عقلیه یکی از خلقت های ممتاز محسوب می شد. درحالتی که اسباب تربیت او از هر جهت به طور کامل فراهم بود، يك دفعه به واسطه یکی از آن افسادهای حماقت و شرارت - که امثال آن در دایره سلاطین ما مکرر دیده می شود - بساط زندگی پدر ما - که خود

شاهنشاه شهید، در این اواخر، به تأسف صمیمی می فرمود: هزار حیف که قدر خدمات و حقوق آن حکیم دولت پرست حقیقی را نفهمیدم - برچیده شد. این برادر واژگون بخت درس نطفولیت در بدر کوچه های تهران ماند. بعد وقتی به تلاش ظلم های گذشته يك نوع مرحمت ملوكانه حاصل شد، باز این بیچاره برادر بی گناه را از بستر علیلی بیرون کشیدند، و در میان برف و سختیهای زمستان به شداید صدمات دو اندند، تا به اقصی حدود خارجه، محض اینکه چرا برادر تواز آن سردنیا حکمت های مملکتداری ما را تمجید نمی کند. پس از این صدمات که در هیچ زبان باربار [بربر] اسم ندارد، آن بیچاره در عین جوانی از عمر خود بیزار، داخل يك نزع طولانی شد، تا اینکه ترحم الهی از عذاب چنان زندگی خلاص فرمود.» وزیر امور خارجه، در جواب نامه ملکم درباره برادرش اسکندر، می نویسد:

«نمره ۴۶۹، ۷ شهر شعبان ۱۳۲۰،

رقیمه مورخه ۱۳ اکتبر، که بعد از نهضت موکب همایون روحانفاده، از پاریس مرقوم شده بود زیارت نمودم، بی اندازه فرحناك شدم، موکب فیروز هما کوکب اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی هم، خدا را شکر، به سلامت و اقبال شهر پایتخت را به قدوم مسعود مشرف و متبارك داشت، و چشم انتظار مملکتی را روشن نمود. آرزو مندم در زیر سایه این پادشاه ذره پرور، به خدمات عمده مترقب نایل شوم، و به انجام نیات مقدسه متبوع خود موفق آیم، عبارت و مشروحات مؤثری که در واقعه مرحوم اسکندر خان ناظم الممالک مرقوم رفته بود، در حقیقت بنده را سخت متأثر داشت، و ملالت مرا تجدید کرد. این طور اتفاقات که نظایرش در هر مملکتی بسیار و در عالم بی اعتبار واقع می شود، اسباب تأسف هر ذیحسی است، خاصه در این موقع که نشد قواید مطلوبه که از آن وجود کافی متصور بود، به دولت عاید شود، و ناکامی ایشان موجب تلخ کامی همگی شد.

از بازماندگان آن مرحوم، توصیه و تذکاري لازم نبود، مسلم است آنها هم از خود منند، تا کنون هم از آن قدری که پیشرفت داشت، تغافل نشده، البته بعد از این هم به خواست خداوند و مراحم کامله پدر مهربان ما اعلیحضرت اقدس شهر یاری روحانفاده، که اولین امید گاه همگی است، از مراقبت احوال آنها

چند تاریخ برجسته در زندگی ملکم خان

فروگذار نمی‌شود، و حتی المقدور در امورات آنها خود داری نخواهد شد. از این رهگذر خاطر شریف آسوده باشد، و خوشوقتیم که همیشه از مفاوضات خودتان بنده را یادآور و محظوظ فرمایید، و از هر قسم ملاطفتی مضایقه نفرمایید.
- نصرالله مشیرالدوله

چند تاریخ برجسته در زندگی ملکم خان

بررسی دوران عمر میرزا ملکم خان و

سالهایی که در اروپا و ایران اقامت داشته،

از نظر ترویج افکار و سهمی که او و

سایر همکارانش در تشکیل مجامع مخفی، و در جان سپردن در گوشه سیاهچالها برای به دست آوردن آزادی داشته‌اند، قابل توجه است. با وجودی که ملکم خان مدت زیادی در ایران اقامت نداشت، با این حال نفوذ کلام و بسط افکار و عقایدش در ایران بسیار سریع و مؤثر بود. یاران و هم‌زمان ملکم در همه حال در مبارزه با عناصر استبدادی فعالیت می‌کردند، و زمانی به نام او و گاهی به نامهای گوناگون، انجمنهای سری را رهبری می‌کردند. ادوار زندگی میرزا ملکم خان را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱ - در ۱۲۴۹ هـ (۱۸۳۳ م) متولد شد.

۲ - در ۱۲۵۹ هـ (۱۸۴۳ م) برای تحصیل به فرانسه رفت.

۳ - در اواخر ۱۲۶۷ هـ (۱۸۵۰ م) - که مقارن با اواخر صدارت

میرزا تقی خان امیرکبیر بود - به ایران آمده به عنوان مترجم دولت مشغول کار شد.

۴ - در ۱۲۷۳ هـ (۱۸۵۶ م) همراه فرخ خان به پاریس رفت.

۵ - در ۱۲۷۵ هـ (۱۸۵۸) به ایران مراجعت نمود و خط تلگراف

تأسیس کرد.

۶ - در ۱۲۷۶ هـ (۱۸۵۹ م) فراموشخانه را تأسیس کرد، و خودش هم آن را اداره می نمود.

۷ - در ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) از ایران تبعید شد و به عراق عثمانی و مصر رفت.

۸ - در ۱۲۸۸ هـ (۱۸۷۱ م) به دستور میرزا حسین خان سپهسالار به تهران آمد.

۹ - در ۱۲۹۰ هـ (۱۸۷۳ م) وزیر مختار ایران در لندن شد.

۱۰ - در ۱۲۹۹ هـ (۱۸۸۱ م) به تهران آمد و پس از گرفتن لقب ناظم الدوله و مقام سفیر کبیری به لندن برگشت.

۱۱ - در محرم ۱۳۰۴ هـ (۱۸۸۷ م) به تهران آمد، و طرح راه آهن را به شاه داد، و در ۲ صفر همان سال به لندن مراجعت کرد.

۱۲ - در شوال ۱۳۰۶ هـ (۱۸۸۸ م) ناصرالدین شاه او را به تهران احضار کرد، و بار دیگر به لندن برگشت.

۱۳ - در ۲ ربیع الثانی ۱۳۰۷ هـ (۱۸۸۹ م) پس از الغای امتیاز لاتاری معزول شد، و شروع به نوشتن مقالات، شبنامه ها، روزنامه قانون و رسالات کرد.

۱۴ - در ۱۳۱۶ هـ (۱۸۹۸ م) پس از ده سال بیکاری و فعالیت سیاسی علیه ناصرالدین شاه، سفیر ایران در ایتالیا شد.

۱۵ - در ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸ م) پس از ده سال سفارت در ایتالیا، در سویس درگذشت.

فهرست‌ها

فهرست مآخذ

الف - اسناد سیاسی

ب - کتابها

فهرست راهنما

الف - اسناد سیاسی

۱- مجموعه اسناد سیاسی دوران سلطنت ناصرالدین شاه - این اسناد را

در پایان هر سال شمسی، به دستور ناصرالدین شاه، در مجلدهایی که هر جلد آن دارای يك صدورق مقوای سفید بود، به طور نامنظم چسبانیده و تدوین می کردند. این مجلدها که با صحافی خوب و پشت جلد مخمل رنگین آماده می شد، مجموعه‌ادر در حدود ۲۵۰ جلد است، که در آن زمان بنام «انبوخته‌های سلطنتی ایران» معروف بود و در کتابخانه شاهی نگهداری می شد.

پس از انقراض سلسله قاجاریه، مجلدهای مذکور به وزارت خارجه ایران تحویل شد. اما از روزی که این مجلدها تحویل شده، تا به امروز چهار بار شماره‌های ردیف مجموعه‌ها تغییر کرده است، و هم اکنون نیز که محل جدیدی برای کتابخانه وزارت امور خارجه در نظر گرفته شده، قرار است شماره‌های جدیدی برای آنها تعیین کنند، تا بر پشت هر جلد نوشته شود و در آتیه سهل‌تر و صحیح‌تر مورد استفاده قرار گیرد.

۲- مجموعه اسناد وزارت خارجه انگلستان که در Public record office

شهر لندن نگهداری می گردد

۳ - مجموعه اسناد سیاسی محقق معاصر آقای دکتر فریدون آدمیت

۴ مجموعه اسناد سیاسی آقای ایرج افشار

این دو مجموعه را آقایان آدمیت و افشار در اختیار نگارنده قرار دادند، که از ایشان تشکر می شود.

- نسخه‌ای منحصر به فرد، که به نظر می رسد، دفتر رونوشت تلگرافهای وارده به وزارت امور خارجه ایران در دوران ناصرالدین شاه باشد. در این مجموعه (که خریداری شده و اکنون در اختیار نگارنده است) سواد تلگرافهای دوران سفارت میرزا ملکم خان در انگلستان و میرزا محسن خان مشیرالدوله در دربار عثمانی (اسلامبول) منعکس شده است.

ب - کتابها

آدمیت - دکتر فریدون: فکر آزادی و مقدمه هفت مشروطیت از سلسله کتابهای تاریخی، انتشارات سخن، تهران، چاپخانه تابان، ۳۳۹ ص

احتسابیان، سر تیپ: یاداشتهای خطی، شامل وقایع تاریخی دورانهای مأموریت ایشان.

اعتماد السلطنه، محمد حسین خان: روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، بامقدمه و فهرس از ایرج افشار، انتشارات امیر کبیر، چاپخانه بهمن، ۱۳۴۳، ۱۲۵۹ ص

امین الدوله، میرزا علی خان: خاطرات سیاسی امین الدوله، به کوشش حافظ فرمان - فرمائیان، به سرمایه «شرکت سهامی کتابهای ایران» چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۰، ۲۹۱ ص

بانک ملی ایران: تاریخچه سی ساله: ناشر بانک ملی ایران، چاپخانه، بانک ملی.

براندس دانمارکی، ژرژ: سیاست روسیه و انگلستان در ایران: سبک شناسی، در سه جلد طهران، ۱۳۲۱، ۴۰۸ + ۴۱۴ ص + ۴۳۷ ص

بهار ملک الشعرا، محمد تقی: ترقی، لطف الله: مجله آسیای جوان، شماره مسلسل ۹۶، ۲۸ خرداد ۱۳۳۱

تیموری، ابراهیم: عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، کتاب فروشی اقبال، تهران، ۱۳۳۲، ۴۱۱ ص

جلال الدین میرزا (فرزند فتح علی شاه): نامه خسروان، تهران، سال ۱۲۸۵ هجری قمری، ۴۳۱ ص

جهانبانی، سناتور سپهبد سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، ۱۶۱ ص با سه ضمیمه، ۵۶ ص:

ضمیمه اول: قرار داد مرزی ایران و پاکستان
ضمیمه دوم: گزارشی به دکتر اقبال نخست وزیر درباره بلوچستان امروز

ضمیمه سوم: عشایر و طوایف مختلف بلوچستان
سیاستگران دوره قاجار، در دو جلد:

خان ملک ساسانی، سید احمد: جلد اول: شرح حال پنج نفر از سیاستمداران دوره قاجار ناشر کتابخانه طهوری، ۱۳۳۸، ۲۴۳ ص

جلد دوم: شرح حال سه نفر از سیاستمداران با سرمایه

میرزا ملکم خان

- زندفرد، فریدون : مؤلف ، ۱۳۴۶ ، چاپخانه فردوسی ، ۳۶۰ ص
نشریه وزارت امور خارجه، شماره ۳ دوره سوم، مقاله‌ای
« درباره ایران و سازمانهای بین‌المللی »، ناشر اداره
نشریات وزارت امور خارجه ایران - شهریور ۱۳۴۵ ،
چاپخانه شرکت سهامی افست ، ۳۸۰ ص
رهبان مشروطه ، جزوه دوم، به نشر مؤلف ، ۱۳۴۲ ،
چاپخانه شرق ، ۲۸ ص
تاریخ مسعودی ،
ظل السلطان ،
مسعود میرزا :
کرزن، لرد جرج
ناتانیل :
کشف قلبیس و نیرنگ
یادوروی انگلیس :
محمد علی خان
شیرازی :
محمود، محمود :
محیط طباطبائی،
سید محمد :
ناظم الاسلام کرمانی ،
محمد :
نواب بدیع نگار ،
آقا ابراهیم :
عبد‌الناظرین و عبدة الحاضرين ، خطی ، کتابخانه
دانشکده حقوق دانشگاه تهران .

فهرست راهنما

اروپا : ۷۴ ، ۸۲ ، ۱۰۹
 اسپندك : ۷۱ ، ۷۴
 استرداد چهل هزار پوند رشوه : ۱۰۲
 استفانوس ، کلیسای قدیس : ۲۸
 استقراض از خارجیان : ۷۸ ، ۱۲۸
 استقراض ملی : ۴۳
 استوارت میل ، جان : ۲۱ ، ۱۲۴
 اسكاتلند : ۹۳ ، ۱۰۷
 اسكناس ، انتشار : ۱۴
 اسکندر خان (برادر ملکم) : ۱۷۳ ، ۱۷۵
 اسلامبول : ۸ ، ۱۰ ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۵۲
 ۷۴ ، ۸۲ ، ۱۰۹
 اسلامبول ، بانکهای : ۵۲
 اسناد مأموریت امین الدوله (کتاب) : ۹
 اسناد و کتب خطی شرق : ۹۰
 اشتهار نامه اولیای آدمیت ، رساله : ۱۲۷
 اصالت فرد : ۲۱
 اصلاح امور مالییه : ۱۲۹
 اصلاح ضرب پول : ۳۹
 اصطلاحات اطاعت ، بندگی : ۵۵
 اصفهان : ۷
 اصول آدمیت ، رساله : ۱۲۳
 اصول ترقی ، رساله : ۱۲۷
 اصول فراماسونری فرانسه : ۱۷

● ۲

آخوندزاده : ۱۷
 آدمیت ، طهمورث : ۱۱۸
 آدمیت ، فرویدن : ۲۱ ، ۲۹ ، ۱۲۲ ، ۱۷۵
 آدمیت ، میرزا عباسقلی خان : ۱۲۲ ، ۱۲۷ ، ۱۳۲
 آذربایجان : ۱۱۶
 آزادی ، کتاب : ۱۲۴
 آسیای مرکزی : ۷
 آقای محمد قیصر (خواجه) : ۸۹
 آلمان : ۹۲ ، ۱۶۲
 آنچه درهند گرفته ایم بس است : ۶۴

● ۱

اتابك ، میرزا علی اصغر خان : ۱۴۳
 اتحاد اروپا : ۸۴
 اتریش : ۸۴
 اتفاق آلمان و اتریش و ایتالیا : ۱۶۲
 اتهام تشکیل جمهوری : ۱۹
 اجنبی پرستی دولتیان : ۱۱
 احتشام الدوله : ۷۳
 اراكل بيك : ۲۸
 ارامنه ، مدرسه : ۸
 ارسطاطاليس : ۱۲۱

انتقاد و سخریه ، ۸۱ ، ۱۷۵
 انجمن استقراض ایران ، ۷۹
 اندراشی ، کنت ، ۷۶
 انگلیس (انگلستان) : ۴۸ ، ۷۰ ، ۸۰ ،
 ۸۴ ، ۹۲ ، ۱۶۱
 انگلیس ، اقتضای رساله سیاسی :
 ۷۱
 انگلیس : تلفات ارتش - در جنگ
 بابلوچ : ۵۸
 انگلیس ، حمایت (یک بام و اوهو)
 ۱۶۰
 انگلیس . رابطه - واقوام محلی :
 انگلیس ، رنجش وزیرفتار : ۹
 انگلیس ، عمال - دربار قاجار ، ۵۸
 انگلیس ، قتل عام در هند : ۱۰ ،
 ۵۸
 انگلیس ، تورات پول خسرو : ۳۹
 انگلیس ، مقصود دولت ، ۶۴
 انگلیس ، منطق دولت (ولایات
 فقیر مطلوب نیست) : ۴۶
 انگلیس ، نیرو پیاده کردن -
 در بوشهر ۱۰
 انگلیسهای مهاجم : ۵۸
 اوانس خان : ۱۱۳
 اولیای دولت ، حکمت ، ۵۲
 اهمیت علم و اطلاعات اجتماعی و سیاسی :
 ۱۶۵
 اهمیت مواجب در خدمت : ۵۳ ، ۵۴
 ایران ، ۶۵ ، ۶۷ ، ۶۹ ، ۷۱ ، ۸۰ ،
 ۸۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۴ ، ۱۵۵
 ایران ، از هر علم همیشه شمه‌ای
 در - بوده است ، ۴۳
 ایران . انتزاع هفده شهر آباد از ،
 ۵۷
 ایران ، بسط علم اقتصاد در ، ۴۱
 ایران ، تملك همه ، ۷۸
 ایران ، جدایی بلوچستان از ، ۵۸
 ایران ، حکم کنگره برلن به نفع ،

اصول مذهب دیوانیان ، رساله ، ۱۲۴
 اطلاع ، روزنامه : ۱۰۹
 اطلاع کامل بیگانه از اوضاع : ۶۷
 اظهار ترسایی ، ۲۷
 اظهار مسلمانی سیاسی ، ۸
 اعتماد الدوله ، ۹
 اعتماد السلطنه ، محمد حسن خان : ۸۹
 ۱۱۱
 اعطای امتیازات : ۹۳
 اعطای امتیازات به کمپانیهای خارجه ،
 ۸۳
 اعلم الدوله ، دکتر جلیل خان ثقفی :
 ۱۶۸
 افغانستان : ۶۴ ، ۷۱ ، ۱۵۲
 افغانستان ، انتزاع ، ۷۰
 افلاطون ، ۱۲۱
 اقلیت روشنفکر در راه آزادی ، ۲۰
 اکوستا : ۹۳
 الجزیره (الجزایر) ، ۱۴۹
 القاب ، تأثیر ، ۸۸
 الیزن انگلیسی ، ۶۱
 امنای مالیه چه می کنند : ۵۱
 امیر کبیر ، میرزا تقی خان : ۸ ، ۹ ،
 ۹۰
 امیر نظام گروسی ، ۳۱
 امین الدوله ، میرزا محمد علی خان ، ۱۸ ،
 ۱۹ ، ۳۷ ، ۳۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ،
 ۱۱۶
 امین السفراء ، ۴۹
 امین السلطان : ۹۹ ، ۱۰۹ ، ۱۱۲ ،
 ۱۱۴ ، ۱۷۵
 امین الضرب ، حاجی محمد حسن : ۳۶ ،
 ۳۷
 امین الضرب ، رسیدگی به عملیات :
 ۳۷
 امین المملك غفاری ، فرخ خان : ۱۰ ،
 ۱۱ ، ۱۴ ، ۸۹
 انتظام لشکرو ، رساله : ۱۲۵

بدایع نگار ، ابراهیم : ۲۵ ، ۱۲۲
 بذر تملق چگونه می‌بالد : ۴۴
 براندس ، زرر : ۷۹
 برتلس : ۱۱۹
 برلن : ۱۵۵ ، ۱۶۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۸
 برن : ۱۶۷
 بصره : ۱۰۹
 بلژیک : ۴۷
 بلغارستان : ۱۴۹
 بلنت انگلیسی : ۲۰
 بلوچستان : ۵۷ ، ۶۵
 بلوچ ، قتل‌سرا : ۵۸
 بلوچ قیام — علیه مظالم انگلیسیها :
 ۵۸
 بندرانزلی : ۳۴
 بورك ، دريك : ۱۰۶
 بوشهر : ۱۰
 بولارد (بازپرس انگلیسی) : ۱۰۷
 بولان ، دره : ۶۵
 بهار ، ملك الشعراء : ۴ ، ۱۱۱
 بیسمارك : ۴۰ ، ۵۴ ، ۸۵ ، ۱۶۲ ،
 ۱۶۳
 بیکاری خلق : ۴۲

● پ

پاپ ، ضدیت خلق ایتالیا با : ۱۵۵
 پاریس : ۸ ، ۵۴ ، ۱۰۹ ، ۱۴۷ ،
 ۱۷۴
 یرتقال : ۷۲
 پرنس ، اجازه استعمال کلمه : ۹۰
 پروس : ۸۴
 پنچیکور : ۶۲
 پولیاکوف ، زاک : ۷۹
 پول سیاه — ۳۴ ، ۳۸

● ت

تاجیکستان : ۱۲۰
 تاریخ پیدایش مشروطه انگلستان ،
 ۱۶۸

۸۵ ، ۸۴
 ایران ، خاکی مستقل درمیان —
 و هند : ۶۵
 ایران ، رشادت خلق : ۱۵۳
 ایران ، رواج پولهای آسیایی و
 اروپایی در : ۳۵
 ایران ، روزنامه : ۱۰۹ ، ۱۵۹
 ایران ، عقب افتادگی سیاسی : ۲۰
 ایران ، علت ایجاد تلگراف در : ۵۹
 ایران ، عهدنامه — وانگلیس : ۱۸
 ایران ، غارت معنویات و مفاخر :
 ۱۱۸
 ایران ، کلید نجات : ۱۳۹
 ایران ، مطالبی درباره : ۱۵۱
 ایران ، نقش — در وقایع ناگزین آسیا ،
 ۱۴۵
 ایران ، واگذاری همه معادن : ۳۳
 ایران ، واگذاری سرتاسری — به
 انگلیسیها : ۳۳
 ایران و مخاطرات : ۱۵۹
 ایوب خان : ۱۶۴ ، ۱۶۵

● ب

بانك استقراض : ۷۹
 بانك اشتراك دولت و ملت ، ۷۸
 بانك ، اعطای امتیاز تأسیس : ۳۲ ،
 ۴۱ ، ۷۷
 بانك جدید شرقی : ۷۷ ، ۱۰۶
 بانك شاهنشاهی : ۵۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ،
 ۱۴۷
 بانك شاهنشاهی ، بهانه دولت روس
 درمورد : ۷۹
 بانك ، مدیران انگلیسی — و کیسه‌های
 زر : ۷۷
 بانك ملی ، ایجاد : ۳۷ ، ۷۸
 بانك یا مدرسه علوم مالیه : ۸۰
 باهوكلات ، قبیله : ۵۹
 بخشش نامه وزیر با تدبیر : ۶۲

جلال الدین میرزا قاجار ، رابطہ
بافراموشخانہ : ۱۷
جلفا ، معروفیت : ۷
جمعیت آدمیت : ۱۱۸ ، ۱۱۹
جمہوری ، نظردربارہ : ۲۴
جمہوری ، یاسای بیشتر ممالک اروپا :
۱۹
جناب آدم (عنوان) : ۱۳۱
جنگ بین الملل اول ، بروز : ۸۴

● ج

چاپار اسلامبول : ۳۹
چاپار انگلیس : ۳۹
چاپلوسان ، بہترین پرورندہ : ۴۵
چاپلوسی و دروغ : ۴۴
چرا مارا تمجید نمی کند : ۱۷۶
چرخ رولت : ۹۵
چهل هزار لیرہ رشوہ : ۱۰۸
چین : ۱۵۲

● ح

حاجی میرزا آقاسی : ۱۵۲
حتی ... محرم اسرار نیست : ۶۹
حجت ، رسالہ : ۱۳۲
حرز اعظم : ۱۳۳
حرف غریب ، رسالہ : ۱۳۴
حرمت این نوع حکومت از نظر دین :
۲۵
حرمت عمل لاتار : ۹۷
حرمت ، رسالہ : ۱۲۵
حسام السلطنہ : ۹ ، ۱۰ ، ۱۱
حسینقلی خان نواب : ۵۶
حضرت معصومہ (ع) : ۱۵۷
حقوق اساسی فرد : ۱۲۱ ، ۱۳۰
حقوق فرد ، چہار رکن اصلی : ۱۳۰
حقوق و دریافت رقت آور : ۴۸
حکمت دینی آسیا ، تطبیق فاسفہ سیاسی
اروپا با : ۲۰

تاریخ قوم تاجیک : ۱۱۸
تاریخ گزیدہ فریدون ملکم : ۱۶۸ ،
۱۶۹
تاریخ ملل اسلام : ۱۱۸
تأسیس بانک ملی ، رسالہ : ۱۲۸
تبریز : ۵۲
تبعید ظالمانہ : ۱۷۶
ترکستان : ۷
تشبیہ ہیکل انسانی بہ ... رسالہ : ۱۲۴
تعالیم اخلاقی و ہدف سیاسی : ۲۱
تعریف جمہوری : ۲۴
تعریف سلطنت : ۲۴
تفلیس ، بانکہای : ۵۲
تلگراف ، اولین خط - در ایران : ۱۶
تلگراف ، تأسیس : ۷۸ ، ۱۷۷
تلگراف ، علت ایجاد - در ایران :
۵۹

تلگراف ہند - اروپا ، ایجاد : ۵۸
تملق گوئی نویسندگان : ۱۳۱
تملق مادہ زہر آگین : ۴۵
تنبہ علما و مذہبیہا : ۹۹
تونس : ۱۴۹
توفیق امانت ، رسالہ : ۱۳۱
تہدیدات دول : ۱۴۹
تہران ، اطلاع دقیق مخبر اجنبی از اوضاع :
۱۵۰
تہیہ وسایل سومین سفر موجب الطاف
شد : ۹۲
تیموری ، ابراہیم : ۲۶

● ج

جاسوس سفارت انگلیس در ... : ۱۰
جالوان : ۶۲
جام میرخان : ۵۹
جامعہ ملل : ۸۴
جراید فرانسیہ ، مقالاتی در : ۱۷۳
جگر خرس ، خوراک : ۹۰
جلال الدین میرزا قاجار : ۲۲

دولت عثمانی، تمایل به موافقت، ۱۶۲
دویست هزار لیره رشوه: ۳۲

ر

راجع به مواجب: ۱۶۱
راولینسن، سرهانی: ۳۳، ۷۰
راه آهن، امتیاز: ۳۲
راه این تالیف: ۵
ربیع زاده، میرزاهاشم: ۱۳۶
رجال عروسی: ۳
رسوایی بزرگ: ۱۰۸
رفیق وزیر، رساله: ۱۲۵
رم: ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۷۰
روحانیون، علیه قرارداد رویت: ۳۳
روحانیون، کمک به حرکت اجتماعی
و اقتصادی: ۷۸
روس، امپراطور: ۱۴۸، ۱۶۲
روسها، فشار: ۷۹
روسهای تزاری، نقش در دربار: ۲۰

ز

زاینده رود: ۷
زندانیان ظلمات: ۱۳۳
زنکبار: ۵۱

س

سابقه نصرانیت و عقده روحی: ۲۹
سازمان ملل متحد: ۸۴
ساعتهای سفر درهاون: ۱
سالیسبوری، لرد: ۶۹، ۷۰
سبک شناسی، کتاب: ۱۱۱
سپهسالار، میرزا حسین خان: ۸۲، ۸۶، ۸۷
ستم فراوان: ۱۸
سراوان: ۶۲
سردار اسعد: ۱۶۹
سزاگزار کوششها: ۹۱
سفارت ایتالیا، پرونده: ۱۴۷

حکمراندن در مال و ناموس مردم: ۲۵
حکومت مشروطه: ۱۲۰
حکومت قانون، لزوم استقرار:
۱۲۶
حکومت هندو دولت انگلیس، فرق:
۱۶۵
حکیم الملك: ۱۵

خ

خائنه‌های بیرحم: ۵۵
خاران، امارت: ۵۸
خان ملک ساسانی: ۱۴، ۱۶۷، ۱۷۳
خداداد خان: ۵۹
خزر، بحر: ۵۷
خلیج فارس: ۵۸، ۷۰
خلیج فارس، تعرض انگلیسها به
سواحل: ۹، ۱۰
خوارزم: ۷
خوانین شورشی: ۶۰
خیوه، خان: ۷

د

دارالخلافه (تهران): ۹۲
دارالفنون: ۱۱۱
دارالفنون، سال تأسیس: ۹
دانمارک: ۷۲، ۱۶۳
دربی، لرد: ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹
دربی، سخنان قابل توجه لرد: ۶۵
درهرشهری جمعی: ۱۳۳
دستگاه دیوان: ۱۲۹
دستگیرنده‌ای: ۱۱۷
دشتیاری، قبیله: ۵۹، ۶۰
دفتر تنظیمات در اصلاح حکومت: ۲۴
دفتر قانون، رساله: ۱۲۶
دولت بی اطلاع: ۶۰
دولت عثمانی: ۴۷، ۴۸
دولت عثمانی، فعالیت در انگلستان:
۷۴

میرزا ملکم خان

- شماره معهود : ۱۳۱
شیرعلی خان : ۱۶۵
- ص
صراط مستقیم ، رساله : ۱۳۰
- ض
ضیاء الخافقین : ۱۱۰
- ط
طاهسون صاحب : ۷۱ ، ۱۶۶
- ظ
ظل السلطان : ۲ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۱۲۱
ظل السلطان ، معلم زبان فرانسه :
۷
ظلم مصدر است : ۱۲۷
- ع
عذابی تلختر از مرگ : ۳
عراق ، ۱۰۹ ، ۱۱۴
عروة الوثقی : ۱۱۰
عزب دفترها : ۴۹
عشق به خدمات نسیه : ۵۴
عقل و علم ، و سخنی جالب درباره فرق :
۴۳
عقل و فضائل طبیعی کافی نیست : ۱۶۴
علاء السلطنه ، محمد علی خان : ۱۰۲ ،
۱۰۳

● غ
غفور اوف : ۱۱۸

● ف
فؤاد پاشا : ۱۳۱
فتحعلی شاه : ۱۷ ، ۳۵
فتح هرات : ۱۰
فتح هندوستان : ۵۷

- سفرای ما و سفرای دیگران : ۳
سفرای ، نقش عیال - در : ۸۷
سفر شاهنشاهی ، مرده : ۱۴۶
سفر نامه میرزا محمد علی خان شیرازی ،
۸
سفرهایون شاهنشاه : ۵۵
سلطان عبدالحمید : ۱۴۲
سلطنت قاجار ، خروج سلطنت - از ،
۲۵
سلطنت مشروطه و سلطنت مطلق : ۱۲۴
سند : ۵۷
سندیکای انگلستان و آسیا : ۱۰۲ ،
۱۰۴
سن سیر ، مدرسه نظامی : ۱۶۸
سومین سفر قبله عالم : ۹۳
سویس : ۱۷۸
سیاحی گوید ، رساله : ۱۳۴
سیاست روسیه و انگلستان در ایران
(کتاب) : ۷۹
سید به من گفت : « برو... » : ۱۴۲
سید جمال الدین اسدآبادی : ۱۰۹ ، ۱۱۰ ،
۱۴۲
سید جمال الدین اسدآبادی ، تبعید :
۱۰۹
سید جمال الدین اسدآبادی ، توهین
ناصر الدین شاه نسبت به : ۱۰۹
سیر و سلوک تا اسلام : ۲۹
سیستان : ۶۰

● ش
شاهزاده ستمگر ← ظل السلطان
شاهمراد میرزا : ۱۴۱
شبنامه ها : ۱۱۵ ، ۱۴۲ ، ۱۷۸
شرکت سرمایه گذاری ایرانی : ۱۰۲ ،
۱۰۴
شکست در خوزستان : ۱۱
شکست ناپلئون و تشکیل کنگره وین :
۸۴

● ق

- قانون ، روزنامه: ۴ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ،
 ۱۱۲ ، ۱۱۴ ، ۱۱۸ ، ۱۳۵ ، ۱۷۸ ،
 قانون ، انتشار نخستین شماره: ۱۱۲
 قانون ، توقیف: ۱۱۵
 قانون ، خواندن روزنامه — در نیمه دوم
 شب: ۱۱۹
 قانون ، سری و خطرناک: ۱۱۹
 قانون ، شعار روزنامه: ۱۱۲
 قانون کیفیت توزیع مجرمانه: ۱۱۳
 قانون ، هدف از تأسیس: ۱۱۳
 قدرت اعجاز نمای: ۱۵۹
 قرارداد رویت: ۳۲ ، ۳۴
 قرارداد رویت ، جنبش بازاریان علیه:
 ۳۳
 قرارداد رویت ، جنبش روحانیون
 علیه: ۳۳
 قرارداد رویت ، جنبش روشنفکران
 علیه: ۳۳
 قرار داد رویت ره گناه سنگین ملکم
 در اعضای: ۳۲ ، ۳۴
 قرارداد سان استفانو: ۸۴
 قرا گوزلو ، ابوالقاسم خان: ۱۶۷
 قران نقره ، ضرب: ۳۵
 قرصه از مردم: ۴۱
 قطور ، استرداد: ۸۳ ، ۸۴
 قفقاز: ۵۷ ، ۱۱۴
 قم: ۱۵۷
 قوام الدوله ، میرزا عباسخان: ۹۹ ،
 ۱۰۱
 قوانین اساسی دولت ، رساله: ۱۲۳
 قوی شدن مشکل است اما منظم شدن
 نه: ۷۳

● ك

- کارجیل: ۱۰۶
 کارچاکوف: ۵۴

- فراماسونری ، تشکیلات محلی: ۱۱۸
 فراماسونری حقیقی: ۱۳
 فراماسونری ، شبه: ۱۳
 فراماسونری فرانسه: ۱۴
 فراموشخانه ، ۴ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۹ ،
 ۱۷۸
 فراموشخانه ، آزمایش برای تأسیس:
 ۱۹
 فراموشخانه ، اعضای — و روزنامه
 قانون: ۱۱۳
 فراموشخانه ، پیوستن جمعی به: ۱۷ ،
 ۱۸
 فراموشخانه ، رساله: ۱۲۶
 فراموشخانه ، سال تأسیس: ۱۵
 فراموشخانه ، فرمان انحلال: ۲۱ ، ۲۲
 فراموشخانه ، قانون اساسی: ۱۲۳
 فراموشخانه ، مسئله جمهوریت و:
 ۲۵
 فراموشخانه ، ناصرالدین شاه ، ۱۵
 فراموشخانه ، نفوذ در دربار قاجار:
 ۱۷
 فرانسه: ۴۷ ، ۷۲
 فرانسه ، استعفای وزیر عدالت: ۱۶۴
 فرانسه ، عزل رئیس جمهوری و عموم
 وزرای: ۱۶۴
 فرانسه ، کثافت يك عمل شخصی در:
 ۱۶۳
 فردوسی: ۵۷ ، ۱۱۸
 فرقه کج بینان ، رساله: ۱۳۱
 فریدالملک ، محمد علی خان: ۱۱۲ ،
 ۱۱۶ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۹
 فریدون ملکم: ۱۶۸ ، ۱۷۰ ، ۱۷۳
 فقر عامه: ۴۲
 فن حکومت ، نظر درباره: ۲۴
 فنون مالیه تازه: ۸۱
 فورت ، دمونت: ۱۱۵
 فهم سیاسی مأموران: ۷۵
 فیلیمر ، والتر: ۱۰۳ ، ۱۰۴

۱۰۱ ، ۱۰۹ نیز ← لاتاری
(فاجعه...) لاتاری ، پرونده: ۹۹ ،
۱۰۳
لاتاری ، درخواست لغو امتیاز: ۹۹
لاتاری ، شرکت ملکم و برادرش و
دو کاردوال در منافع: ۱۷۳
لاتاری، فاجعه - واقعه: ۴ ، ۱۲۴ ،
۱۷۳
لاهوئی، ابوالقاسم ، ۱۱۹
لاهوئی ، تأثیر روزنامه قانون در:
۱۱۷
لاهوئی، کلیات : ۱۱۹
لژاکوس : ۱۵
لژبیداری ایران : ۱۴ ، ۱۷
لژگرانداوریان : ۱۴
لژگراندا ناسیونال : ۱۴
لس بلا ، امارت : ۵۸
لندن : ۶۸ ، ۶۲
لوح امانت : ۱۳۲
لوزان : ۱۳۶ ، ۱۶۷

● م

ماکدونالد : ۱۰۶
ماکماهون : ۵۴
مؤمن الملك، میرزا سعیدخان : ۱۲ ،
۶۰ ، ۶۱
مترجم حضور شاه : ۹
مجامع مخفی، اجازه تشکیل : ۱۵ ،
۱۷۷
مجامع مخفی ، افعال سری : ۱۹
مجلس تنظیمات ، رساله ۳۲
مجلس شوری ، اولین طرح : ۳۲
مجاه آسیایی : ۱۱۰
مجموعه آثار ملکم ، کتاب : ۱۳۵
محمدعلی شاه : ۱۶۷ ، ۱۶۹
محمدعلی شاه ، آرزوی سردار اسعد
در باره : ۱۶۹
محمدره (خرمشهر) : ۱۰

کامیل (وکیل ملکم) : ۱۰۷
کتابچه غیبی، رساله : ۱۲۰
کتابخانه ملک : ۱۲۶ ، ۱۳۰
کتابخانه مالی پاریس : ۹۰ ، ۱۷۰
کرامول : ۱۶۹
کرزن، لرد (استعمارگر بزرگ) :
۵۹ ، ۳۲
کرمانشاه ، ۱۱۸ ، ۱۱۹
کریم خان زند ، ۱۵۲
کشور در معرض حراج : ۹۳
کلوئت ، دبین : ۱۰۶
کنار بسته : ۷۱ ، ۸۴
کنت اگوست : ۲۱ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳ ،
۱۲۴
کنت، فلسفه تحقیق اگوست : ۲۱
کنفرانسهای علمی چگونه برگزار
می شد، ۱۵۶
کنگره برلن : ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۶
کوهک : ۶۰ ، ۶۳ ، ۷۱ ، ۷۴
کلات : ۵۸ ، ۶۳ ، ۶۹
کلمات متخیله، رساله : ۱۲۶
کینگ، دانیل : ۱۰۶

● ن

گریه آیدگان : ۱۴۸
گلادستون : ۸۲
گلداسمیت : ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۷۱
گناه پدر : ۱۱۹
گناه پسر : ۱۱۹
گوادر : ۶۰
گیزو : ۸۰

● ل

لاتاری، اعطای امتیاز ، ۹۷
لاتاری، انقاي امتیاز، ۱۰۴ ، ۱۱۲ ،
۱۷۸
لاتاری، امتیاز: ۳۴ ، ۹۲ ، ۹۳ ،

ملکم، آراء درباره مذهب : ۲۷، ۲۹
 ملکم، آموختن - در اروپا کیفیت
 تشکیل انجمنهای مخفی را : ۲۰
 ملکم از نظر ظل السلطان : ۲۰
 ملکم، اشارات - علیه سلطنت
 دیکتاتوری : ۲۵
 ملکم، اطلاع کامل - و پدرش از وضع
 درباره قاجار : ۲۴
 ملکم، باید ریش - لای تخته برود :
 ۱۰۳
 ملکم، تألیف - درباره احوال و اقوال
 حضرت رسول اکرم «ص» : ۲۹
 ملکم، تبعید - به بغداد : ۲۲، ۲۵
 ملکم، تردید در دولتخواهی : ۲۴
 ملکم، تشویش علیه : ۱۰۶
 ملکم، تعداد رسالات : ۱۳۵، ۱۳۷
 ملکم، تلقینات بد خواهان : ۲۱
 ملکم، حاکم عثمانی و : ۲۲
 ملکم، در درباره فاپلئون : ۱۴
 ملکم، در گذشت - در ایتالیا : ۳۰
 ملکم، در گذشت دو برادر : ۱۷۵
 ملکم، دفاع از : ۱۰۷
 ملکم، رابطه - با عالی پاشا : ۲۷
 ملکم، رابطه - با کامل پاشا : ۳۷
 ملکم، رابطه - با مطبوعات عثمانی :
 ۲۷
 ملکم، رانده شدن - از بغداد : ۲۶
 ملکم، سر - در دکان سلمانی : ۴
 ملکم، سفارش - درباره چاپ آثار
 خود : ۱۳۷
 ملکم، شعبده آموختن - در فرنگ : ۸
 ملکم، عدم رضایت - از سفر به مصر :
 ۳۰
 ملکم، عدم نگهداری گزارشهای -
 در دوران سفارت لندن : ۳۴
 ملکم، قطع مقرری : ۳۱
 ملکم، قونسول ایران در مصر : ۳۰
 ملکم، لطمه به حیثیت : ۳۴

محیط طباطبایی : ۲۹، ۱۲۴، ۱۲۵،
 ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۶۸، ۱۷۴
 مخالفت : ۲۰
 مخبر الدوله : ۱۱۵
 مخبر السلطنه : ۱۲۲
 مداخل و مخارج، رساله : ۱۲۹
 مرآت البلهاء، کتاب : ۱۳۶
 مراسلات زنده : ۵۰
 مراکش : ۱۴۹
 مرو و ترکمان، رساله : ۱۲۴
 مسائل مربوط به دولتها : ۷۲
 مستعمره هند، سعی روسها برای تسخیر :
 ۵۹
 مستشار الدوله، میرزا عبداللہ خان، ۹۹
 مستوفی الممالک، میرزا یوسف : ۲۲
 مسکوک مسی، جلوگیری از ضرب : ۳۹
 مسکوک مسی و نیکی : ۳۴، ۳۶
 شکیل (مشکید) : ۶۲
 مشیر الدوله، میرزا جعفر خان : ۱۲،
 ۱۲۵
 مشیر الدوله، میرزا حسین خان : ۲۶،
 ۳۰، ۳۱، ۳۲
 مشیر الدوله، میرزا یحیی خان، ۱۹
 مشیر الدوله، نصر الله : ۱۴۴، ۱۴۵
 ۱۴۶، ۱۶۹، ۱۷۷
 مصباح الملک : ۱۱۴
 مصر : ۱۵، ۵۵، ۱۷۸
 مصلحت بینی بیگانگان، ۷۳
 مطالب مهم فرنگستان در عالم پولتیک :
 ۱۶۲
 مطلق العنانی رجال : ۱۲
 مظفر الدین شاه : ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۴۲
 معیر الممالک، دوستعلی خان : ۱۴۳
 معین الملک : ۲۸، ۸۳
 مفتاح، رساله : ۱۳۳
 مقاومت مردم : ۷۸
 مکران : ۶۰
 ملاء اعلی، تملق و حشتناک : ۱۴۶

ملکم، لک‌سیاه در زندگانی سیاسی، ۲۳، ۱۱۲
 ملکم، ماجرای — و اسماعیل پاشا خدیو مصر: ۳۱
 ملکم، مترجم معلمین اطریشی: ۹
 ملکم، مجموعه دیگری از اسناد: ۱۷۰
 ملکم، مذاکرات محرمانه: ۷۰
 ملکم، مستشار سفارت ایران در اسلامبول: ۳۱
 ملکم، مستشار صدارت عظمی در تهران: ۳۰، ۳۱
 ملکم، مسلمان شدن پدر: ۲۷
 ملکم، معجونی از اضداد: ۴
 ملکم، نشر ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۶
 ملکم، نمایشنامه‌های: ۱۴۱
 ملکم و تقاضای تابعیت عثمانی: ۲۶
 ملکم، وزیرارت عتبات عراق: ۲۸
 ملکم، وزیرمختار درلندن: ۳۲
 ملکم، وشعبده‌بازی: ۳۲
 ملکم وظل‌السلطان، ارتباط: ۱۸
 ملکم ولقب ناظم‌الدوله، ۳۲
 ملکم ومطالبه حقوق: ۳
 ملکم و نشان تمثال هدایون، ۳۲
 ملکم، هتاکي — در روزنامه‌های اسلامبول، ۲۶
 ملکم، هویت: ۲، ۳، ۴، ۳۱، ۱۲۲
 ملل اسلامی، درباره اصلاح: ۲۱
 منافع آزادی، رساله، ۱۲۴
 مونت کارلو، ۱۰۸
 مهربان، امیربلوچستان: ۵۸
 میرابو: ۱۲۵
 میرزا رضای کرمانی: ۱۴۲
 میرزاسعیدخان انصاری: ۳۱
 میرزا فروغی: ۱۱۴، ۱۱۶
 میرزا محمدعلی‌خان شیرازی: ۸
 میرزایعقوب (پدرملکم): ۷، ۱۷، ۲۲، ۱۲۱

میرزا یعقوب، تبعید: ۲۲
 میرزا یعقوب در لباس روحانی: ۷
 میرزایعقوب، سفر—به دستوراجنبی: ۷
 میرزا یعقوب، مترجم سفارت روس: ۷
 میکائیل‌خان (برادرملکم): ۱۰۸، ۱۷۳، ۱۷۴
 مکائیل زند: ۱۱۹، ۱۲۰

● ن

نادرشاه: ۵۷
 ناصرالدین‌شاه، ۱۰، ۱۲، ۲۱، ۲۶، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۵۷، ۶۳، ۷۱، ۷۴، ۸۴، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۳۲
 ناصرالدین‌شاه پادشاه معصوم: ۱۴۳
 ناصرالدین‌شاه، تأثیر کتابچۀ غیبی در: ۱۲
 ناصرالدین‌شاه، سانسور نوشته‌ها به وسیله: ۱۱۵
 ناصرالدین‌شاه، سردار لشکر، به باد تمسخر گرفتن: ۸۱
 ناصرالدین‌شاه، سلطنت مطلقه: ۱۹
 ۲۰
 ناصرالدین‌شاه، شاهنشاه شهید: ۱۷۶
 ناصرالدین‌شاه، غوغای شهرری علیه: ۱۰۹
 ناصرالدین‌شاه، فعالیت سیاسی علیه: ۱۷۸
 ناصرالدین‌شاه، قطع نسل: ۹۰
 ناصرالدین‌شاه، لشکریان ایران ونقش: ۸۱
 ناصرالدین‌شاه، مسئله سفر—به اروپا: ۷۶
 ناصرالدین‌شاه، ناچار می‌شود: ۳۴
 ناصرالدین‌شاه، ناسز اگویی — به ملکم: ۱۰۳

● و

- وزارت امور خارجه ، تعیین بودجه —
به وسیله مورگان شوستر ، ۵۶
وقایع اتفاقیه ، روزنامه : ۲۲
وقایع ننگ آور : ۵۷

● ه

- هاریونل ، ویلسن : ۱۰۳ ، ۱۰۴
هانریت (همسر ملکم) : ۲۸ ، ۱۶۸ ،
۱۷۰
هرات ، عقب نشینی از : ۱۱
هرج و مرج اداری : ۵۶
هزارلیره پیشکشی : ۹۷
هلند : ۹۲
هند : ۶۵ ، ۷۱
هند ، شورش سپاهیان ، ۱۱
هند ، شورش مردم — علیه قشون
انگلیس : ۱۰
هنریت (عمه ملکم) : ۹۰
هویک ، کنل : ۷۳
هیئت اجتماع مدنی و هیکل انسانی ،
۱۲۳

● ی

- یاسای بیشتر ممالک اروپا ، ۲۵
یک کلمه ، کتاب ، ۱۳۰

- ناصرالدین شاه ، و پول دوستی : ۸۳
ناصرالدین شاه ، و دفتر تنظیمات ،
۲۵

- ناصرالدین شاه ، و فراموشخانه : ۱۵
ناظم الملک ، میرزا رضاخان برادرزاده
ملکم : ۱۷۵

- نجم آبادی ، حاجی میرزاهادی ، ۱۹
ندای عدالت ، رساله : ۱۳۲
نشان آفتاب : ۱۶۸
نصحیت و ارشاد صدر اعظم : ۴۰
نصیرخان ثانی : ۵۸
نصیرالدوله : ۸۹
نظم پوسیده برهم زدن : ۱۹
نفاق اهل این خاک : ۳
نفاق و شقاق در ایران ، ۱۸

- نقطه های خالی شخصیت خود را چگونه
پرمی کنند : ۴۵ ، ۴۶
نکول حواله دولت : ۴۹
نوروزخان خارانی : ۶۲
نوری ، میرزا آقاخان ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۲ ،
۴۳

- نوری ، روابط حسنه با انگلیسها : ۱۱
نوم و یقظه ، رساله : ۱۲۴
نهضت آزادیخواهان ایرانی : ۱۶۸
نیس : ۱۲۱
نیهیلیست ، روزنامه : ۱۱۴



بها : ۱۵۰ ریال